

جواب مسائل دینی

سید حسن ابطحی

جواب مسائل دینی

نوشتہ:

سید حسن ابطحی

نام کتاب:..... جواب مسائل دینی
مؤلف:..... سید حسن ابطحی
ناشر:..... انتشارات بطحاء
نوبت چاپ:..... هفدهم
تاریخ انتشار:..... زمستان ۱۳۸۵
قطع:.....رقعی
تعداد:..... ۵۰۰۰
تعداد صفحات:..... ۲۴۰
مرکز پخش:..... ۰۹۱۲۱۱۹۰۹۱۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين

ووصلني الله على سيدنا محمد وآله وأهل بيته

شيماء الأميرة المحمدية المنيرة المهدية

«پیشگفتار»

الحمد لله وصلى الله على محمد وآله اجمعين لاسيما
على بقيّة الله فى العالمين روحى و ارواح العالمين
لتراب مقدمه الفداء

در سال ۱۳۷۸ هجرى شمسى، هفتاد
و هشت سؤال دينى كه در سالهاى بين
۱۳۴۱ تا ۱۳۷۵ در كانون بحث و انتقاد
دينى پاسخ داده شده بود به همّت جمعى از
دوستان اهل تزكيه نفس از نوار به كتاب
برگردانده شد و من پس از مطالعه و رفع
بعضى از اشكالات با همان سبك ساده و
بيانى كه در ميان انبوه شركت كنندگان داشتيم
و حفظ مطالب و بدون تغيير در عبارات
اجازه انتشارش را دادم.

امیدوارم خدای تعالی این کتاب را هم مورد توجّه اهل مطالعه و تحقیق قرار داده و نام ما را در زمره خدمتگزاران به اسلام و دین درج فرماید.

ضمناً خوانندگان محترم توجّه دارند که آنچه از سؤالات در این کتاب پاسخ داده شده غیر از صدها سؤالی است که در کتاب «پاسخ ما» و کتاب «حلّ مشکلات دینی» و کتاب «پاسخ به سؤالات فلسفی و اعتقادی» و کتاب «پاسخ به مشکلات جوانان» و کتاب «پاسخ به ۷۷ مشکل دینی» و کتاب «مصلح غیبی» و کتاب «انوار صاحب الزّمان» جواب داده شده است و معلوم باشد که مطالب این کتاب اکثراً مربوط به روح و عالم بعد از این عالم و فلسفه احکام است.

والسلام

مشهد مقدّس - سیّد حسن ابطّحی

۰۹۱۱۲۱۲۰۶۷۰

سؤال اوّل:

آیا روایتی در مورد اصحاب جهنّم داریم که اکثریت آنان را زنان تشکیل می دهند؟

پاسخ: من چنین روایتی را ندیده‌ام. اکثر اهل جهنّم فسّاق و فجّار و کفّار و معاندین هستند چه زن و چه مرد باشند و زن و مرد در این مورد فرقی ندارند.

گاهی خانمها به من می گویند چرا کسانی که خدمت امام زمان رسیده اند اکثراً مرد بوده اند و از خانمها چیزی نقل نشده و به من اعتراض می کنند که چرا شما هم چیزی نقل نکرده اید؟ ما هر چه به دستمان رسیده نقل کرده ایم. به طور کلیّ مطلبی را باید عرض کنم و خدا می داند برای اینکه دل خانمها را خوشحال کنم نمی گویم،

بلکه واقعیّتی است که عرض می‌کنم. مردها نسبت به خانمها به خاطر داشتن قلب سخت‌تر دیرتر موفق می‌شوند به حقایق و معنویت برسند. ولی خانمها زودتر موفق می‌شوند به کمالات روحی برسند. منتهی شیطان از طرفی چون می‌بیند، آنها ممکن است زودتر به کمالات برسند فعّالیتش را نسبت به آنها بیشتر می‌کند همان طور که فعّالیت شیطان نسبت به شیعیان در مقابل سائر مسلمانان خیلی زیادتر است چون می‌بیند اینها در راه هستند و کسی را که در راه است می‌خواهد پرت کند نه کسی که پرت شده است. به کسی که پرت شده و در درّه افتاده کاری ندارد. باید به سراغ کسی که در راه است بیاید. اینکه می‌بینید شیطان به سراغ خانمها بیشتر از آقایان می‌رود به این علّت است که آنها برای کمالات آماده‌تر هستند. ولی شیطان از آن طرف فعّال است و بیشتر هم از آن طریق وارد می‌شود و حتّی آقایان را هم آنها گول می‌زنند و اگر روایتی باشد که شیطان مسلّط بر اینها می‌شود و اینها را زودتر فریب می‌دهد و شاید حتّی مایه فریب مردم هم بشوند^(۱) علّتش این است که اگر راه حق را خوب و دقیق پیش بگیرند، زودتر موفق می‌شوند، پس شیطان بیشتر به سراغ آنها می‌رود و اهتمام بیشتری برای خراب کردن آنها دارد. و حضرت آدم را هم شیطان از طریق همسرش، فریب داد.

۱ — قال رسول اللّٰه : «... والنساء حباثل ابليس ...» بحارالانوار جلد ۲۱ صفحه ۲۱۱.

سؤال دوم:

آیا آدمی می‌تواند به طور مطلق از فشار قبر که در سخنان ائمه و در احادیث آمده است با انجام اعمالی رهایی یابد؟ یا اینکه خواه ناخواه آدمیان بایستی تا روز موعود عقوبت اعمالشان را با فشار قبر تحمل کنند، و اصلاً پاسخ بفرمائید که چرا فشار قبر برای آدمیان قرار داده شده است؟

پاسخ: اساساً، باید معلوم شود که فشار قبر چیست؟ چون اگر فشاری از ناحیه دیوارهای اطراف قبر روی بدن، باشد، بدن مرده که چیزی نمی‌فهمد. اگر مرده را مثل گوشت گوسفند که داخل چرخ گوشت می‌ریزند، همان طور بدنش را داخل چرخ گوشت بریزند، بعد از مردن هیچ دردی احساس نمی‌کند. پس فشار قبر

اگر این طور باشد دیگر اثری روی بدن ندارد و اگر روی روح باشد اسمش را نمی‌شود فشار گذاشت. و آن فشار روحی است نه فشار قبر.

روح انسان یک حالت تقریباً مجرد نسبی از بدن دارد و طبعاً نباید از ناحیه قبر به آن فشاری بیاید. از طرفی در روایات فشار قبر وارد شده است و زیاد هم هست.^(۱) چیزی که وجه جامع اینها است و این مطلب را توجیه می‌کند این است که روح علاقه زیادی به بدن دارد (همین الان اگر از شما پرسند که به چه چیز بیشتر از هر چیز از این امور دنیوی و آنچه که مربوط به این دنیا است علاقه دارید چون بدنتان را جدای از روحتان نمی‌دانید، چیزهای خارجی را می‌گوئید والا اگر بدن را جدای از روح بدانید آن طور که واقعیت دارد می‌گوئید: بدنم).

انسان لباس، هوای خنک و ساختمانی را که می‌خواهد برای بدنش می‌خواهد و بدن محور علاقه روح است برای چیزهایی که در دنیا وجود دارد. البته آنهایی که دلشان وابسته به خدا است را عرض نمی‌کنم آنها ممکن است به بدنشان هم علاقه نداشته باشند ولی اهل دنیا به بدن بیشتر از هر چیز دیگر علاقه دارند مثلاً اگر یک انگشت شما قطع شود خیلی ناراحت می‌شوید چهار تا انگشت قطع شود بیشتر ناراحت می‌شوید. مثلاً یک نفر گرم

۱ — در روایات از فشار قبر بیشتر به «ضغطة القبر» و «عذاب القبر» تعبیر شده است که در بحارالانوار جلد ۶ باب ۸ روایات زیادی در این مورد آمده است.

صحبت است و میهمانی تازه وارد شده، همه او را در آغوش، و با او گرم می‌گیرند و از او می‌پرسند فلانی کجا است و احوال دوستان را از او می‌پرسند و اصلاً به یاد اینکه بدنم چه شد نمی‌افتد. زیرا مردن و جدا شدن از بدن باعث می‌شود که او خود را نزدیکتر در آغوش محبوبش که خداست احساس کند که این مربوط به اولیاء خدا است. عده‌ای که علاقه‌مند به بدنشان هستند و به وضع دنیا علاقه‌مندند، ممکن است فشار قبری به این صورت داشته باشند که ببینند قبر روی بدنشان خراب شده است و این یک نوع عذاب برای بعضی از اعمالشان است.

سؤال کننده فکر کرده‌اند که همه مردم تا روز قیامت فشار قبر دارند این طور نیست. اگر هم فشاری باشد همان اوائل است و مال همه مردم نیست بلکه مربوط به اشخاص خاصی است، که آن طور که الان یادم هست کسی که در خانه با زن و فرزندش بد اخلاقی بکند و کسی که ایستاده بول کند و ترشح بشود و اهمیّت ندهد فشار قبر دارد.^(۱) بعضی خیال می‌کنند که منظور هر ترشّهی

۱ — ... عن زید بن علی، عن ابیه، عن جدّه، عن علی قال: «عذاب القبر یکون من النمیمه، والبول و عذب الرجل عن اهلّه». بحارالانوار جلد ۶، صفحه ۲۲۲، حدیث ۲۱.

قال: «و ان رسول الله خرج فی جنازة سعد و قد شیعه سبعون الف ملک فرفع رسول الله رأسه الی السماء ثم قال: مثل سعد یضمّ و قال: قلت: جعلت فداک انا نحدّث أنّ کان یتستخفّ بالبول، فقال معاذ الله انما کان من زعارة فی خلقه علی اهلّه، قال: فقالت أمّ سعد: هنیئاً لك یا سعد، فقال لها رسول الله : یا أمّ سعد لاتحتمی علی الله». بحارالانوار جلد ۶ صفحه ۲۶۱ حدیث ۱۰۲.

است. مثلاً اگر در کوچه آب می‌پاشیدند و این آب به انسان ترشح کرد و نجس هم نبود فشار قبر دارد. این حرام نیست تا چه رسد به اینکه این قدر خدا انسان را عذاب کند که فشار قبر داشته باشد. بعضی بی‌بندوبار هستند البتّه در زمان ما اصلاً اقتضا نمی‌کند. ولی در زمانهای قبل کسانی بوده‌اند که در همان کوچه و خیابان می‌ایستادند و به طرف دیوار بول می‌کردند و بولش به خودش ترشح می‌کرد این فشار قبر دارد، نه اینکه واقعیّت نداشته باشد و می‌خواستند آنها را بترسانند. البتّه ممکن است واقعیّت هم داشته باشد.

سؤال سوم:

به گوش ما خوانده‌اند که از اوّل دنیا تا
آخر دنیا پنجاه هزار سال است و یک روز
قیامت هم پنجاه هزار سال است آیا این
مطلب صحت دارد لطفاً توضیح بفرمائید.

پاسخ: ما که نشنیده‌ایم. قیامت را قرآن فرموده است «يَوْمَئِذٍ
مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ»^(۱) پنجاه هزار سال است. این دنیا را من تا به
حال نشنیده بودم پنجاه هزار سال باشد. دنیا از روزی که حیات
حیوانی یا گیاهی در روی آن پیدا شده است، شاید میلیونها سال از

آن گذشته و میلیونها سال هم شاید باقی بماند و از این زندگی بشر و از این نسل یعنی از پدر و مادرهای ما تا به حضرت آدم برسد حدود هشت هزار سال می‌شود.^(۱) قبل از ما آدمها و عالمها و بشرها و جاندارها روی زمین بوده‌اند و نسل آنها منقضی شده^(۲) و بعد از آنها خدای تعالی ما را برای دفعه آخر (نه اینکه دفعه آخر باشد که دنیا تمام شود خیر، مرتبه آخر است که نسلی قطع بشود) که انشاءالله منتهی به ظهور حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) می‌شود و بشریت اصلاح می‌گردد نمی‌گذارد قطع شود و تا آخر دنیا (حالا چند میلیون سال هم بشود) یک عده محدودی را که مناسب با زندگی در کره زمین باشند خداوند نگه می‌دارد.

۱ - این رقم تقریبی از کتاب «ناسخ التواریخ» تألیف «میرزا محمد تقی لسان الملك سپهر» گرفته شده است. در آنجا تاریخ هجرت حضرت رسول اکرم را ۶۲۱۶ سال شمسی بعد از هبوط حضرت آدم نقل می‌کند که تا زمان ما (۱۳۷۸ هجری شمسی) به حدود ۷۵۹۴ سال می‌رسد. (ناسخ التواریخ جزء اول مربوط به حضرت رسول اکرم صفحه ۷).

۲ - التوحید والخصال: عن ابیه ... عن جابر بن یزید قال: سألت ابا جعفر عن قول الله عزوجل: «أَفَعَبِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي نُبُسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ» (سورة ق آیه ۱۵) فقال: یا جابر تأویل ذلك انّ الله عزوجل اذا أُنْفِىَ هذا الخلق و هذا العالم و سكن (فی الخصال: أسکن) اهل الجنة الجنة، و اهل النار النار جدّد الله عزوجل عالماً غیر هذا العالم و جدّد (فی الخصال: اوجد الله) عالماً (فی التوحید خلقاً من غیر فحولة و لا اناث یعبدونه و یوحّدونه و یخلق (فی بعض النسخ و فی الخصال: و خلق) لهم ارضاً غیر هذه الارض تحملهم و سماء غیر هذا السماء تظللهم، ولعلک ترى انّ الله عزوجل اتمّا خلق هذا العالم الواحد! او ترى انّ الله عزوجل لم یخلق بشراً غیرکم؟ بلی والله، لقد خلق الله تبارک و تعالی الف الف عالم و الف الف آدم و أنت (فی المصدرین: أنت) فی آخر تلك العوالم و اولئک الادمیین. (التوحید صفحه ۲۰۰، الخصال صفحه ۱۸۰).

سؤال چهارم:

میزان سنجش اعمال در قیامت
اعمالی است که در این دنیا انجام داده‌ایم یا
اعمالی که در عالم ذر انجام داده‌ایم هم به
حساب خواهد آمد؟ اگر این طور است چه
کنیم تا گناهان عالم ذر بخشیده شود؟

پاسخ: این طوری که از روایات استفاده می‌شود هر عالمی
جزاخانه عالم قبل است. یعنی در این دنیا جزای عالم ذر را به ما
می‌دهند. آنهایی که در عالم ذر گناه و معصیت کرده‌اند در این دنیا
محرومیت‌هایی دارند و ناراحتیهایی ممکن است داشته باشند که در
کتاب «عالم عجیب ارواح» شرح داده‌ایم.

عالم برزخ و عالم قیامت جزاخانهٔ این عالم است. بنابراین اگر در این عالم گناهان عالم ذر را جبران کردیم و خودمان را به کمال رساندیم، البته دیگر در عالم برزخ گرفتار نیستیم و گرنه تا هستیم و روحمان در عالم برزخ و عالم قیامت وجود دارد باید آن گناهانی را که در عالم ذر یا دنیا انجام داده‌ایم جبران کنیم.

سؤال پنجم:

معاد جسمانی و معاد روحانی

چیست؟ و آیا معاد، روحانی است یا

جسمانی؟

پاسخ: اعتقاد اسلام و تمام مردم مسلمان که از ضروریات دین اسلام هم هست و اگر کسی به آن معتقد نباشد مسلمان نیست و کافر است. این است که ما وقتی از دار دنیا رفتیم روح از بدنمان خارج می شود. بدن مثل لباس است، می پوسد و جزء خاک شده از بین می رود. این مسأله اذیتی به ما ندارد مگر برای آن محبتی که طبعاً روح به بدن دارد و روح هم اگر از اولیاء خدا باشد در فضا آزاد است.

در روز قیامت وقتی کره زمین آتش خشک و کوهها در اثر گرما و فشار خرد شدند^(۱) و خورشید نورش را از دست داد.^(۲) خدای تعالی دوباره بشر را زنده می‌کند. روح را وارد قالبهائی از بدن خودش که در زمان حیاتش بوده می‌کند از اوّل تولّد (ما خیلی خاک داریم) تا وقتی از دنیا می‌رویم هر سه، چهار سال به اندازه این بدنی که داریم از بدنمان خاک و ضایعات وارد کره زمین می‌شود. آن روز که همه‌اش خاک شد، هر انسانی می‌تواند به اندازه این سالن بدن داشته باشد. به مقدار این بدن فعلی مان از این همه خاک بر می‌دارند و یک بدن برایمان درست می‌کنند و روحمان وارد این بدن می‌شود با همین بدن و با وضع فعلی مان (البته یک نفر کور بوده چشم‌دارش می‌کنند و کلاً، نواقص را درست می‌کنند. با همان نواقصی که در دنیا بوده دوباره زنده نمی‌شود) از جا بلند می‌شویم و در صحرای محشر می‌آیم صحرای محشر جای دوری نیست. همین کره زمین است^(۳) دریاها خشک شده و گودالها بوسیله کوهها پر و زمین صاف می‌شود.^(۴) همه از زمان حضرت آدم تا قیامت می‌ایستند و می‌خواهند به حساب آنها رسیدگی شود. این قیامت است.

۱ — «وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ». سورة معارج آیه ۹.

۲ — «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» سورة تکویر آیه ۱.

۳ — بحارالانوار جلد ۷ صفحه ۱۱۶ حدیث ۵۲.

۴ — بحارالانوار جلد ۷ صفحه ۱۱۰ حدیث ۳۹.

اینکه روح وارد بدن می شود را معاد جسمانی می گویند. اگر تنها روح باشد بدن نباشد مثل عالم برزخ تا روز قیامت که اگر روح وارد بدن نشد اسمش را می گذارند معاد روحانی. دلائلی که برای معاد جسمانی داریم عبارتند از:

۱ - خود کلمه معاد. معاد یعنی عود روح به بدن. والا کلمه «معاد روحانی» اصلاً غلط است. معاد یعنی برگشت روح به بدن.

۲ - آیات قرآن در سوره یس. آن عرب یک استخوان پوسیده را می آورد فشار می دهد خردش می کند مثل یک گرد خاکستری، می شود می آورد در مقابل پیغمبر اکرم می گوید: «مَنْ يُحْيِ الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ»^(۱) خدا به رسول اکرم می فرماید: «قُلْ يُخْيِهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ»^(۲) بگو این رمیمی که تو می گوئی رمیم است آن کسی که در اول آنرا بوجود آورد، از عدم بوجود آورد، دوباره خلقتش می کند همین آیه دلیل بر اثبات معاد جسمانی است.

۳ - حضرت عزیر آمد کنار دهی، همه مرده بودند آنها مبتلا به امراضی که آن زمانها می آمد و همه را می کشت، شده بودند. مثل مرض طاعون، و یا وبا در یک ده که می آمد همه می مردند.

عزیر آمد گفت: خدایا چگونه اینها را زنده می کنی اینها خاکهایشان با هم مخلوط می شود. «فَأَمَّا تِلْكَ الْأَمْثَلُ مَاءٌ غَامٍ»^(۳) یا از آن

۱ - سوره یس آیه ۷۸.

۲ - سوره یس آیه ۷۹.

۳ - سوره بقره آیه ۲۵۹.

امراض گرفت یا خدا میراندش. بعد از صد سال زنده‌اش کرد. غذایش دست نخورده و سالم و نیمه گرم بود ولی فرمود: «وَأَنْتَظِرُ إِلَى جَهَنَّمَ»^(۱) به الاغت نگاه کن ببین خدا چگونه مرده را زنده می‌کند. نگاه کرد دید یک مقدار خاک هست بقیّه خاک را باد این طرف آن طرف برده بود. بادی حرکت کرد بقیّه خاک بدن الاغ را جمع کرد به اندازه بدن او، مجسمه الاغ با همان بادی که خدا حرکت داده بود، درست شد و بعد یک دفعه روح وارد بدنش گردید. خدا به او گفت: این گونه ما مرده را زنده می‌کنیم. روز قیامت را خداوند می‌خواهد بیان کند. اگر معاد روحانی بود این حرفها را نمی‌فرمود. در آیات قرآن زیاد داریم که این معنا را تأیید می‌کند و کسی که معاد جسمانی را قبول نداشته باشد اساساً منکر خیلی از آیات قرآن است.

اما دلائل علمی و عقلی مسأله این است.

ما یک مقدار معصیت در این دنیا کرده‌ایم و بوسیله این بدنمان روحمان لذّتی برده است. اگر روح تنها بود این لذّتها را از راه معصیت نمی‌برد. عدل الهی ایجاب می‌کند، عذابی هم که ما روز قیامت می‌کشیم، از طریق همین بدن باشد و از آن طرف، ما در راه اطاعت یک مقدار ناراحتی می‌کشیم، روزه می‌گیریم، گرسنه می‌شویم. این مربوط به بدن است. از طریق بدن این ناراحتی

نصیب روح ما می شود. عدل الهی ایجاب می کند لذائذی را به خاطر این ریاضتهای بدنی از طریق بدن به ما عنایت بکند و این دلیل عقلی است و خداوند قادر بر این کار است و می تواند انجام بدهد.

سؤال ششم:

انسان در جهان آخرت به چه سنّ و سالی در قیامت محشور می شود آیا به همان سنّی است که فوت کرده یا خیر؟

پاسخ: در عالم آخرت افراد مختلف هستند. گاهی صفات بعضی از آنها در بدنشان تأثیر می گذارد.^(۱) مثلاً خدای تعالی برای اینکه متکبرین را عذاب کند، چون باید در همان موقع عذاب شوند، به صورت مورچه در می آیند. تا زیر دست و پا، پایمال

شوند.^(۱) شاید از همین طریق تزکیه شوند و بعید نیست که تزکیه نفسهائی که در عالم قیامت وجود دارد از همین قبیل باشد. مثلاً انسان را زیر دست و پای مردم می‌اندازند، تا غرور و تکبرش بشکند و یا آدمهای حسود را به شکل دیگری در می‌آورند.

از آیات قرآن استفاده می‌شود از همین بدنی که در دنیا داشتیم، بدنی خلق می‌شود. شخص عربی از پیامبر اکرم پرسید، چه کسی استخوان پوسیده را دوباره زنده می‌کند؟ خداوند فرمود: بگو همان کسی که مرتبه اول آن را بوجود آورد. در حالی که آن وقت اصلاً چیزی نبود، ولی حالا حداقل یک چیزی هست. و اما اینکه بدن را در چه حالتی در آن عالم می‌آورند باید گفت، آنهائی که بهشتی هستند با حالت جوان.^(۲) حتی اگر در موقع مرگ، بدنش فلج باشد یا مثلاً چشمش کور باشد، دماغش بی‌قواره باشد اینها را درستش می‌کنند و سر و صورتی به آن می‌دهند و بعد وارد بهشتش می‌کنند. جهنمیها هم که مهم نیست، چون بنا است که بسوزند و دوباره ساخته شوند فرقی نمی‌کند که دماغش کج باشد یا گوشش کر باشد، مثل آشغالهای مغازه که جمع و جورش می‌کنند و دور می‌ریزند و احتیاجی به تمیز کردن

۱ — بحارالانوار جلد ۷ صفحه ۲۱۶ حدیث ۱۱۷.

۲ — «... سئل ابو عبدالله عن قوله: الحسن و الحسين سيّدا شباب اهل الجنة. فقال هما والله سيّدا شباب اهل الجنة من الأوّلين و الآخريّن، و المشهور عن النبي أنّه قال: اهل الجنة شباب كلهم». بحارالانوار جلد ۴۳ صفحه ۲۹۲ قسمتی از حدیث ۵۴.

ندارند اینها هم همین طور می مانند.

یک عدّه روایتی جعل کرده بودند که «ابوبکر و عمر سیّد
کهول اهل بهشت اند»^(۱) شخصی ایراد گرفته بود که مگر در بهشت
(پیر مرد) کهول هم وجود دارد.

سؤال هفتم:

آیا در بهشت نامحرمی هم هست

یا نه؟

پاسخ: در بهشت، مرض روحی نیست و بعید نیست که نامحرمی هم نباشد، در اینجا ما مریضیم. آدم سالم با آدم مریض فرقش این است که، مریض روحی گناه را بیشتر دوست دارد. دو چیز مساوی را در نظر بگیرید مثلاً یک نفر همسر خوب و تمیزی دارد، یک زن کثیف و بی‌ربطی را چون حرام است بیشتر دوست دارد این آدم مریض است، افراد مریض کسانی هستند، چیزی را که مثلش در حلال هست به حرامش بیشتر علاقه دارند. شما می‌بینید یک جوان به ترکیه می‌رود مشروب پیدا کرده، قبل از

اینکه برود غذا بخورد می‌رود مشروب می‌خورد. اینها مریض‌اند، روحشان مریض است. روح انسان وقتی سالم است، که از گناه همان طور که خدا گفته نکن این هم بدش بیاید و واقعاً نخواسته باشد آن گناه را انجام دهد. بنابراین در بهشت انسان سالم است و تنها افراد سالم را راه می‌دهند. اگر یک سر سوزن مرض روحی در وجود انسان باشد به بهشت راهش نمی‌دهند. حالا با شفاعت یا به هر وسیله‌ای که ممکن باشد، تا روزی که می‌خواهند وارد بهشتش کنند او را درست می‌کنند و در عالم برزخ، در همین دنیا، در عالم قبر و یا هر چه می‌خواهید اسمش را بگذارید باید درست شود و بعد وارد بهشت شود چون بهشت دیگر جای این حرفها نیست و اگر انسان سالم بود، روحش سالم بود، چشم به نامحرم نداشت، محرم و نامحرمی ندارد. محرم و نامحرمی برای این است که همین مسأله را حل کنند افراد مریض را کنار بزنند. ما می‌بینیم حضرت زهرا وقتی کوری وارد خانه‌اش می‌شود فوراً از اتاق بیرون می‌روند و مخفی می‌شوند، حضرت رسول اکرم

می‌فرمایند این شخص که کور است، عرض می‌کند من که کور نیستم^(۱) (البته در دنیا اگر بگویند کسی که متقی است عیبی ندارد که به نامحرم نگاه کند همه خود را متقی می‌دانند و مسئله از قانونیت می‌افتد.) حالا البته فکر می‌کنم جواب دیگری هم داشته

باشد. اما به ما که نمی فهمیم نگفته اند. ولی سلمان دو روز بعد از وفات پیامبر کمتر خدمت حضرت زهرا می آید، همین فاطمه زهرا گله می کنند و می فرمایند تو هم مثل بقیه بی وفا شده ای احوال ما را نمی پرسی و با او حرف می زنند.^(۱) همین صحبت کردن که چرا پیش ما نمی آیی، برای این است که سلمان مریض نیست. آن کور شاید مریض بوده. گاهی می شود یک فرد طوری است که نباید به چادر یک زن نگاه کند آن قدر مرضشان تند است که حتی وقتی به چادر زن نگاه می کنند به حرام می افتند آن نگاه کردنش نیز حرام است. بعضی افراد هم هستند که مریض نیستند. مثلاً حضرت یوسف مریض نبود ولی زلیخا مریض بود. با اینکه تمام وسائل در اختیار حضرت یوسف بود فرار کرد چرا؟ به جهت اینکه از خدا می ترسید و گناه را بد می دانست و آدم سالمی بود. پیامبر اکرم آدم سالمی بود ائمه اطهار و انبیاء به طور کلی سالم بودند. شخص سالم به کارهای بد دست نمی زند افرادی که مریض اند که در دنیا اکثریت مریض اند باید مسائل محرم و نامحرمی که جزء تکالیف این دنیا است را رعایت کنند.

در عالم ارواح و برزخ و بهشت این مسائل نیست چون در عالم ارواح روح محرم و نامحرمی نداشته و در بهشت هم که مریض نداریم بعید نیست که این مسائل جزء احکام این عالم

۱ — بحارالانوار جلد ۴۳ صفحه ۶۶ حدیث ۵۹ و جلد ۹۵ صفحه ۳۶ و ۳۷ حدیث

باشد و حتی روز قیامت بعضی فکر می کنند، فاطمه زهرا وقتی می آید و خطاب می رسد، چشمهائیان را بپوشانید، به خاطر محرم و نامحرمی است و حال اینکه امام می فرماید: حتی سادات یعنی فرزندان شان هم باید چشمهائیشان را ببندند از امام سؤال می شود چرا؟ می فرمایند، در روز قیامت حضرت زهرا یک مقامی دارند که هیچ چشمی نمی تواند آن مقام را ببیند و مشاهده کند. (۱)

سؤال هشتم:

در حدیثی آمده کسی از امام

سؤال کرد که مؤمن پولدار هم به بهشت

می رود مؤمن فقیر هم به بهشت می رود.

مؤمن پولدار در دنیا از امکانات بهره مند

بوده و در آخرت هم در بهشت است. ولی

مؤمن فقیر در دنیا از فقر رنج می برد، پس

عدالت خدا چه شده؟ امام می فرماید:

مؤمن فقیر صبح قیامت به بهشت می رود و

مؤمن پولدار عصر قیامت. آیا حدیث

صحت دارد و قیامت چقدر طول می کشد

(که صبح و عصر دارد)؟ که مؤمن فقیر صبح

به بهشت و مؤمن پولدار عصر می‌رود؟

پاسخ: من این روایت را اگر چه ندیده‌ام ولی مضمون این روایت هست و معنی خوبی دارد.

روز قیامت پنجاه هزار سال است به صریح قرآن «خَمْسِينَ أَلْفٍ»^(۱). فقیر صبح پنجاه هزار سال یعنی اوّل پنجاه هزار سال به بهشت می‌رود و غنی عصرش. علّتش این است که شخص ثروتمند باید حساب پس بدهد، البتّه ثروتمندی که دلبستگی به مال دنیا داشته باشد و تزکیه نفس نکرده باشد ولی اگر دلبستگی به مال نداشته باشد، مانند همان فقیر است گاهی فقیر به همان ثروتی که دارد دلبسته است آنچه مهم و مایه گرفتار است دلبستگی است. ثروتمندی که به ثروتش دلبسته است باید حساب پس بدهد و آخر پنجاه هزار سال به بهشت برود، چون روز قیامت روز حساب است. از این نظر ممکن است مضمون روایت صحیح باشد.^(۲) چون داریم که آخرین پیامبری که وارد بهشت می‌شود حضرت سلیمان است به خاطر ثروتی که خدا در اختیارش گذاشته بود^(۳) چون «فی حلالها حساب» در حلال مال دنیا

۱ — سورة معارج آیه ۴.

۲ — بحارالانوار جلد ۷ صفحه ۲۵۹ حدیث ۴ و جلد ۷۲ صفحه ۳۵ و ۳۶ حدیث ۲۸.

۳ — بحارالانوار جلد ۷۳ صفحه ۱۰۷ حدیث ۱۰۵.

حساب است از کجا آوردی و به کجا خرج کردی؟ باید از حلال آورده و در راه حلال هم خرج کرده و درست هم خرج کرده باشد خیلی هم باید دقیق باشد. در یکی از کتابهایم نوشته‌ام، می‌خواستیم به مسجد جمکران برویم در آن زمان از دامنه کوه خضر می‌رفتند راه سختی داشت و ماشین سواری پنج نفر پر می‌کرد و می‌رفت. یک حاجی از تهران آمده بود و بانی شده بود ما را که سه نفر طلبه بودیم به مسجد جمکران ببرد. راننده گفت: من پنج تومان می‌گیرم تا مسجد جمکران شما را ببرم. شما یک تومان اضافه بدهید تا معطل نشویم و برویم. آن حاجی نداد و گفت: صبر می‌کنیم تا یک نفر دیگر بیاید. در دلمان گذشت که عجب آدم خسیسی است. ما سابقه‌اش را داشتیم که چند کتاب چاپ کرده و مجّانی به مردم داده. آن زمان کتابها قیمت و خرج زیادی داشت. خود او متوجّه شد که ممکن است ما چنین فکری کرده باشیم. سپس حرفی زد که همیشه در ذهنم ماند، او گفت: پول و ثروتی که خدا به من داده حساب دارد. معطل شدن ما در اینجا برای آمدن یک نفر، باعث می‌شود آن، یک نفر با ماشین بیاید و گرنه دیگر ماشینی نبود و هم اینکه اگر یک تومان را ایشان داد و ما ندادیم و اسراف نشده و این پولها در دست ما حساب دارد نمی‌شود سخاوتمندانه به این و آن بدهیم یک وقت طرف محتاج است ولی یک وقت است دادن مال بی‌جهت است این روز قیامت حساب دارد. من از این قضیه واقعاً درس گرفتم.

مالی که خدای تعالی به انسان داده، امانت است. باید دقیق از آن استفاده کرد. یک کبریت ارزشی ندارد ولی می‌گویند بی‌جهت روشن نکنید که اسراف است. «إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ»^(۱) اسراف‌کنندگان از برادران شیطان‌اند. کسی که اسراف کند کار حرامی کرده و معصیت کرده. بنابراین شخصی که ثروت زیادی در دنیا داشته از جایی گرفته و در جایی خرج کرده. اگر دقیق هم انجام داده و حلال هم انجام داده باشد، بالأخره حساب باید پس بدهد و آن فقیر چیزی نداشته که حساب پس بدهد.

امیدواریم خدای تعالی هم در دنیا ما را از مال دنیا از راه حلال بی‌نیاز کند و هم در آخرت بی‌حساب ما را وارد بهشت نماید.

سؤال نهم:

آیا جهنم و بهشت در کجاست؟

پاسخ: جهنم در آسمانهای هفتگانه است (با استفاده از روایات) و احتمالاً بهشت خارج از آسمانهای هفتگانه است چون در قرآن می‌فرماید: «وَجَنَّةٌ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ»^(۱) پس نمی‌شود بهشتی که وسعتش به اندازه آسمانها و زمین است داخل آسمانها جا بگیرد. ممکن است بهشت خارج از آسمانها و منظومه شمسی ما باشد. و در کرسی یا عرش قرار گرفته باشد. ولی جهنم مسلماً در همین هفت آسمان و همین هفت زمین است.^(۲) عالم برزخ هم

۱ - سورة آل عمران آیه ۱۳۳.

۲ - بحارالانوار جلد ۸ صفحه ۱۲۸ حدیث ۲۸ و صفحه ۱۶۴ حدیث ۱۰۷ و صفحه ۲۸۶ حدیث ۱۴ و جلد ۱۰ صفحه ۳ قسمتی از حدیث ۱.

چیز خاصی نیست بالنسبه به ما است یعنی برزخ بین قیامت و دنیا است. وقتی روح از بدن بیرون می آید تا دوباره در قیامت به بدن برمی گردد، آن را عالم برزخ می گویند ، یعنی وسط و طبعاً در همین کره زمین است.

سؤال دهم:

روز قیامت در کجا اتفاق خواهد افتاد؟

پاسخ: به صریح آیات قرآن قیامت در همین کره زمین اتفاق خواهد افتاد. آبهای کره زمین خشک خواهد شد. یعنی الان سه قسمت کره زمین آب است خشک می شود و قیامت در آن وقت بر پا می گردد. کوهها را خداوند مثل شن خرد می کند و داخل این سوراخهای زمین می ریزد. یعنی زمین صاف و زیر پا نرم و خشک می شود مثل زمین لب دریا. مطالبی را که می گویم خلاصه ده ها آیه و ده ها روایت است. زلزله ای به وقوع می پیوندد «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا»^(۱) که با تکان زمین همه جا صاف شده و بشر از زمان

حضرت آدم تا آخر همه با هم جمع می‌شوند. اگر خدا زمین را صاف نکند جا برای ایستادن نمی‌ماند و با وجود صاف شدن زمین، مردم و روز قیامت به زحمت می‌ایستند. چون همه افراد بشری که مرده‌اند، باید بیایند و تمام کره زمین را هم که پر کنند باز با زحمت می‌ایستند.

یک وقتی قیامت را در خواب می‌دیدم در جائی آن بالا پرواز می‌کردم تا نزد رفیقم که در صحرای قیامت ایستاده بود بروم. هر چه کردم تا میان آنها پایم را فشار دهم و پهلویش بایستم، نشد خیلی جا تنگ بود و همه به هم چسبیده بودند و از گرما عرق می‌ریختند. چون در روز قیامت خورشید می‌تابد و زمین هم آب و هوای مناسب ندارد و اکسیژنش هم خیلی کم است. در روز قیامت آن قدر انسان در فشار است که می‌گوید: خدایا مرا از اینجا نجات بده «وَلَوَالِی النَّارِ» حتی اگر شده مرا به جهنم ببری. امّا مَخْلَصِین هستند که از قبر یکسره به بهشت می‌روند. «إِنَّهُمْ لَمُخْضَرُونَ»^(۱) «إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ»^(۲) همه مردم در قیامت برای حساب حاضر می‌شوند مگر بندگان خالص خدا که به مرحله خلوص رسیده‌اند. آنها مستقیم به بهشت می‌روند و حسابی هم ندارند. چون کسی که مخلص است و در همین دنیا هر چه داشته به خدا داده دیگر چه حساب و کتابی دارد. با آنکه اینجا جائی است که «فِي حُلَاهَا حِسَابٌ وَ

۱ - سورة صافات آیه ۱۵۸.

۲ - سورة صافات آیه ۱۶۰.

فی حرامها عقاب» کسانی که زندگیشان نامنظم و به حرام و حلال مشغول بوده‌اند افکارشان نصف به دنیا و نصف به آخرت، نصف متوجّه خدا و نصف متوجّه به دیگری بوده. اینها باید حساب پس بدهند لذا در قیامت همه در همین دنیا جمع می‌شوند حالا روز قیامت چقدر طول می‌کشد با خدا است تا پنجاه هزار سال هم گفته‌اند. خدا هم آدمها را نگه می‌دارد. فکر نکنید ما از گرسنگی می‌میریم. کسی که در جهنّم آدم را نگه می‌دارد «كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا»^(۱) وقتی پوست انسان می‌سوزد، فوراً خدا پوست دیگری می‌رویاند که «لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ»^(۲) تا عذاب را خوب بچشد، داخل صحرای قیامت که آتش نیست بهتر می‌تواند نگهش دارد. بعد همین مردم که روی کره زمین جمع شده‌اند وقتی می‌خواهند به طرف بهشت یا جهنم بروند تا یک قسمت از راه، همه با هم مشترک‌اند. یک دایره وسیعی در قسمت بالای کره زمین هست که به آن مدار ناری می‌گویند، و الان هم هست، آن مدار ناری همان جهنّم معروف است به فاصله خیلی زیاد، که خورشید در همان مدار می‌چرخد آنجا فوق‌العاده سوزنده است. تا آنجا همه با هم می‌روند از آنجا برای بعضی که اهل ثواب‌اند تونلی باز می‌شود. پل صراطی که می‌گویند به این معنا نیست که فرض کنید رودخانه پر آتشی که شما از روی آن عبور می‌کنید، نه.

۱ — سورة نساء آیه ۵۶.

۲ — سورة نساء آیه ۵۶.

«وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا»^(۱) همه شما وارد جهنم می شوید. یعنی داخل جهنم می روید. آنجا تونل مانندی است حالا یک وقت، تونل خیلی با صفائی است و یک وقت، تونل تنگی است که انسان نمی تواند از آنجا عبور کند. آن طرفش بهشت سبزی است که به افراد بهشتی می دهند «عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ»^(۲) وسعتش به اندازه آسمانها و زمین است. این خلاصه آینده بهشت و جهنم است. جهنمها وقتی به مدار ناری رسیدند همان جا می مانند. ولی بهشتیها عبور می کنند و به بهشت می رسند.

۱ - سورة مريم آیه ۷۱.

۲ - سورة آل عمران آیه ۱۳۳.

سؤال یازدهم:

آیا در قیامت برای زنان مؤمنه مثل مردان مؤمن چیزی شبیه حورالعین وجود دارد؟

پاسخ: شوهران زنان مؤمنه هم اگر اهل بهشت باشند با آنها وارد بهشت می‌شوند و آن قدر مردهایشان زیبا می‌شوند که، فکر اینکه مرد دیگری با اینها باشد را نمی‌کنند. این مسأله از روایات استفاده می‌شود. حورالعین هم تنها برای دفع غرائز جنسی مردها نیست، خدمتگزارند. غلمان هم جوانهای پسری هستند که خدمتگزارند. خدمات مختلفی برای افراد بهشتی دارند. اینها ملائکه‌اند. در همین کره زمین هم ملائکه خدمتگزاران ما هستند،

منتها در دنیا ملائکه زن و مرد ندارند زیرا در بین آنها ازدواج و توالد و تناسل ندارند. خدای تعالی ملائکه را همین طوری خلق کرده، ولی روز قیامت در بهشت برای انس بیشتر هر دو دسته هستند هم ملائکه مرد هست هم زن. مردها را غلمان می‌گویند و زن‌ها را حورالعین می‌نامند.

حورالعین به معنای سیاه چشم است. چون ظاهراً چشم سیاه زیباتر از چشم غیر سیاه است و غلمان هم معنایش این است، که بسیار زیبا هستند «كَانَھُمْ لَوْلُؤٌ مَّكْنُونٌ»^(۱) در دعای افتتاح آمده است که خدایا اینها را جزء خدمه ما قرار بده «فأخدمنا».

غالباً فکر می‌کنند حورالعین دائماً در حال مسائل جنسی هستند. ولی کسانی که از اولیاء خدا هستند در آنجا هم خیلی در این مسائل فرو نمی‌روند.

سؤال دوازدهم:

کسانی که در این دنیا به مبلغین
خداشناسی برخورد نکرده‌اند و کلاً معرفت
به خداوند ندارند در روز جزا چگونه به
حسابشان می‌رسند؟

پاسخ: هر کس در این دنیا به اعمال اسلامی و وظائف عمل
نکرده از دو حال خارج نیست یا مقصّر است و یا قاصر.
مقصّر یعنی می‌توانسته دنبال تحصیل و تحقیق و عبادت و
غیره برود ولی نرفته. یک وقت هم هست که فکرش نمی‌رسد و یا
در جائی است که اصلاً احتمالش را هم نمی‌دهد که دینی به نام
اسلام مثلاً باشد و همین طور زندگی می‌کند و می‌میرد، این جاهل

قاصر است مستضعف است. و با جاهل قاصر و مستضعف در روز قیامت خدای تعالی مثل دانش آموزی که به جلسه امتحان نرسیده عمل می کند. یعنی واقعاً مانع داشته که به امتحان نرسیده و مدیر مدرسه هم می داند که مانع داشته. لذا یک جلسه امتحانی فوق العاده برایش می گذارند و اگر خوب امتحان داد مدرکش را می دهند. اما بعضیها هستند که تنبلی کرده اند و نیامده اند امتحان بدهند اینها مقصّرند اینها را مدیر مدرسه ادب می کند. خدای تعالی هم آنها را مؤاخذه می نماید.

سؤال سیزدهم:

تقیّه به چه معنا است؟ و در چه

مواردی واجب یا مستحب یا حرام است؟

پاسخ: ریشه تقیّه از «وقی، یقی» است. و آن اسم است از باب افعال که ثلاثی مجردش «وقی» است که اسم آن تقوا است. (در کتب لغت این طور آمده) تقیه یعنی نگه داشتن و خودنگهداری. (می‌خواهم تقیه را طوری معنی کنم که خودتان بدانید کجا باید تقیه کنید و کجا نباید تقیه کنید).

یعنی انسان خودش را از ضرری که نفعی در مقابلش نیست نگه دارد این معنای تقیّه است. شما به هر وسیله‌ای که خودتان را از ضرری حفظ کردید تقیه کرده‌اید، خود این کار تقیه است. مثلاً

شما بین یک عده مخالف رفته‌اید که اگر نماز خودتان را که همیشه می‌خوانید خواندید شما را می‌زنند و می‌کشند اینجا مطابق آنها اگر عمل کردید و نگذاشتید اذیتتان کنند تقیّه کرده‌اید یا شما فرض کنید ضرر زیادی در مقابلتان هست و نفعی هم در راست گفتنش نیست اگر اینجا دروغ گفتید تقیّه کرده‌اید.

تقیّه با توجّه به این معنا هم ممکن است واجب باشد هم ممکن است مستحب باشد و هم ممکن است مکروه و یا حرام باشد. تقیّه واجب قدر مسلّمش جائی است که اسلام گفته در اینجا تقیّه بکن. حضرت موسی بن جعفر به علی بن یقطین فرمودند: امروز در خانه شخصی خودت که دره‌ایش هم بسته است و کسی تو را نمی‌بیند وضوئی شبیه وضوی اهل سنت بگیر. اینجا تقیّه واجب است. به شما می‌گویند وقتی بین اهل سنت رفتید نمازتان را مثل نماز اهل سنت بخوانید با آنها و همراه آنها نماز بخوانید، این تقیّه واجب است و اگر خلاف کردید فعل حرام انجام داده‌اید و بعلاوه وحدت اسلامی را بهم زده‌اید. یا مثلاً دزدی یا قاتلی آمده سؤال می‌کند فلان شخص کجا است؟ می‌خواهم او را بکشم. اگر اینجا دروغ گفتید ضرری را متوجّه آن شخص نکرده‌اید این هم یک نحوه تقیّه است. اینها تقیّه‌های واجب است. در مورد تقیّه مستحب، گاهی ضررهائی است که انسان می‌تواند تحمّل کند و برای اینکه فرد گنهکاری نباشد می‌خواهد ضرر را تحمّل کند اسلام اجازه داده این ضرر متوجّه او

نشود و تقیّه کند که در رساله‌ها ذکر می‌شود. تقیّه مکروه و حرام هم آنهایی است که اسلام اجازه نداده. فرض کنید برای امر به معروف و نهی از منکر در جائی مقداری تردید دارید که ممکن است طرف مقابل برگردد به شما فحش بدهد و شما ضعیفید، در اینجا تقیّه کردن جائز نیست، شما باید قوی باشید و مخصوصاً رهبران که قدرت امر به معروف و نهی از منکر دارند که در مرحله اعلی آن خود پیامبر اکرم است پیامبر نباید تقیّه کند، در این طور موارد تقیّه حرام است.

تقیّه به آن صورتی که در اصطلاح همه هست این است که انسان در مقابل ضرر دینی که ممکن است به او رو کند کاری کند که آن ضرر متوجّهش نشود و روی این اصل آنچه در ذهن ما هست این است که اگر بین مردم سنی مسلک رفتیم و خواستیم عبادتی بکنیم باید طوری عبادت کنیم که آنها به ما هجوم نکنند و ضرری به ما نزنند. امام صادق فرمودند: «التّقیة دینی و دین آبائی»^(۱) تقیّه دین و روش من و آباء و اجداد من است. من تقیّه می‌کنم پدران من هم تقیّه می‌کردند و تقیّه معنایش این است که از ضرری که در مقابلش نفعی نیست خودم را حفظ کنم.

حالا سنیها می‌خواهند به شیعه حمله کنند می‌گویند شیعه‌ها دروغ می‌گویند و می‌خواهند غیر از آنچه که هستند به عنوان تقیّه

خودشان را نشان دهند، ما می‌گوئیم اگر به شما هم ضرری متوجه شود که نفعی در مقابلش نیست مثلاً ضرر جانی یا آبرویی باشد شما هم خودتان را از این ضررها حفظ می‌کنید و این تقیه است. تقیه را هر عاقل دانای متفکری دارد.

سؤال چهاردهم:

در مورد عذابهای شب اول قبر توضیح دهید. آیا با بدن این دنیا است یا بدن مثالی و می گویند روح به بدن بازگشت می کند این کار چگونه انجام می شود؟

پاسخ: هر کسی که می میرد دو تا روح از بدنش بیرون می رود. یکی روح انسانی که حسّاس است و بینائی و شنوائی و چشائی و بویائی و لامسه مال او است که وقتی خواب هستیم در ما نیست. یکی هم روح نباتی که وقتی انسان خواب است در او وجود دارد. روح نباتی، انسان را با گیاهانی که در عالم هست همردیف قرار می دهد و روح انسانی حسّاسیت و توجّه و درک را در انسان

بوجود می‌آورد. وقتی انسان می‌خواهد روح نباتی هست و روح انسانی بیرون می‌آید. وقتی انسان می‌میرد روح نباتی و هم روح انسانی بیرون می‌آیند. یعنی دیگر انسان نم‌و نمی‌کند.

وقتی انسان را در قبر می‌گذارند دو ملک می‌آیند و سؤالات اولیه را از انسان می‌پرسند. می‌گویند: تازه وارد شده‌ای؟ چه کاره هستی؟ مسلمانی؟ غیر مسلمانی؟ فاسقی؟ مؤمنی؟ ولی خدا هستی؟ مثل کسی که می‌خواهد وارد مملکتی شود در جلوی مرز آن مملکت باید اوّل گذرنامه نشان دهد تا بدانند این فرد کیست و از کجا آمده و وضعیت او را بررسی می‌کنند. این بررسی یک بررسی جزئی است و خیلی هم مهمّ نیست. البته از یک نظر خیلی مهمّ است. چون شروع کار است و مسیر را تعیین می‌کند ولی زیاد طولانی نخواهد بود. این دو ملک به عنوان مأمور بررسی هستند. اینکه شنیده‌ایم اینها گرزهای آتشین دارند و خیلی هم وحشتناک‌اند، برای مؤمنین و حتّی برای فسّاق از شیعیان هم نیست بلکه برای معاندین است. دو تا ملک می‌آیند نکیر و منکر اینکه چرا این اسمها برایشان انتخاب شده، بحثش طولانی است. در اینجا روح به بدن بر می‌گردد چون اگر از بدن بخواهیم سؤال کنیم که گوشت و پوست و استخوان است، میّت چیزی نمی‌تواند بگوید، چیزی نمی‌فهمد و درکی ندارد با مرده کاری ندارند، با روح انسان کار دارند. روح انسانی به بدن می‌آید نه روح نباتی. این را توجّه داشته باشید، آن شخص که گفته بود من مرده را از اوّل قبر

دیدم که هیچ تکان نخورده تا پوسیده. بله هیچ تکان هم نمی خورد چون روح نباتی در بدن نمی آید. اینکه می گویند روح به بدن برمی گردد منظور روحی که خون را به جریان می اندازد و قلبش را به کار می اندازد نیست، منظور روح انسانی است این روح است که در بدن می آید.

مثالی بزنیم، یک راننده با ماشین روشن در حال حرکت است و یک نفر را زده و کشته. این فرد را همراه آلت جرم به دادگاه آورده اند، این راننده می رود پشت فرمان می نشیند یک وقت است ماشین را روشن می کند یک وقت است پشت فرمان نشسته، ولی ماشین را روشن نمی کند این برای آن است که فقط به او بگویند، چطور آن اتفاق افتاد که منجر به قتل شده است.

روح داخل بدن می آید و از آن سؤال می شود، ولی روح نباتی نمی آید که شما ببینید خون به جریان افتاده و چشمش باز شده و زبانش حرکت کرد. در اینجا سؤالات از روح انسان در قبر می شود. الان هم که من و شما یکدیگر را می بینیم روح نباتی را می بینیم اما در مورد روح حسّاس انسانی، آثارش دیده می شود. بنابراین روح وارد بدن می گردد و انسان زنده می شود زنده ای که می فهمد، می شنود، درک می کند، احساس می کند، اما روح نباتی دیگر وارد بدن نمی شود. و دیگر احتیاج به قالب مثالی و این حرفها هم نیست. حالا میّت را به مجردی که در قبر گذاشتند. بعد از لحظاتی دو تا ملک می آیند. روح به بدن وارد می شود و جوابها را می دهد

ولی نه از زبان جسم ، چون آنها ملک هستند و با روح سنخیت دارند، با همان ارتباطات روحی روح به ملائکه جواب می دهد.

این دو ملک سؤالات سرنوشت سازی می کنند. از قبیل اینکه تو خداشناس هستی یا نیستی؟ که این سرلوحه گذرنامه است. بعد هم آیا پیامبرت کیست؟ اگر مسلمان بود می گوید: مسلمانم. در مرحله بعد از ولایت می پرسند. اینها همه از مطالبی است که ممکن است مسیر انسان را عوض کند. وقتی دیدند یک فرد صد در صد شیعه است. راه مخصوصی برایش باز می کنند. اگر سنی است راه دیگری، اگر یهودی یا مسیحی است راه دیگری و اگر مادی است و اصلاً خدا را نمی شناسد راه مخصوص دیگری برایش باز می کنند.^(۱)

۱ - این روایات در بحارالانوار جلد ۶ باب ۸ «احوال البرزخ و القبر و عذاب و سؤاله ...» متعدد آمده است.

سؤال پانزدهم:

آیا همه دورانهای گذشته یک قیامت داشته یا برایشان قیامت جداگانه‌ای بوده است؟

ثانیاً با توجه به این حرف که خداوند بنی آدم را روز ششم از خلقت زمین آفرید تکلیف این فاصله زمانی زیاد که امروزه از خلقت آسمان و زمین تا خلقت اولین انسانها که حدود دو میلیون سال پیش است چه می شود؟

با اشتقاق گونه ها چگونه برخورد می کنید؟

پاسخ: این گفته تورات تحریف شده است و درست نیست وقتی خدا آسمان و زمین را خلق کرد شاید بعد از میلیونها سال حیات را روی کره زمین آفریده است بعدها این نسل از انسان را خلق کرده. لذا با این فکری که ما مسلمانان داریم مطلب درست است و اشکالی نیست. ولی در کتاب تورات آن طوری که نوشته‌اند و احتمالاً در این قسمتش تحریفی شده و مطلبشان درست نمی‌باشد.

در مورد قیامت هم هر کدام از نسلها یک قیامت داشته‌اند و این قیامتی که خواهد رسید، مربوط به دوران بنی‌آدم و زمان ما است.

(با توجه به اینکه هر موجود از موجود دیگری مشتق شده، مثلاً انسان از میمون) اسمش را اشتقاق نمی‌گذارند، بلکه اسمش فرضیه تکامل است. فرضیه تکامل معروف است، داروین یا هر کس دیگر که راجع به تکامل صحبت کرده روی اساس چهار اصل بوده که عرض می‌کنم.

یکی اصل وراثت. مثلاً پدر و مادر سفیدپوست، حتماً فرزندشان سفید پوست می‌شود و سیاهپوست نمی‌شود. یعنی در مسائل جسمی از نظر رنگ پوست به پدر و مادر سفیدی را به ارث می‌برند.

دوم تأثیر محیط، یعنی یک حیوانی مثل زرافه در جایی زندگی کرده که لازم بوده گردنش را بکشد، تا از برگ درختان

بخورد. کم‌کم گردنش دراز شده، پاها و دستهایش را کشیده آن هم دراز شده (این مسأله ممکن است بشود). مثال نزدیک‌ترش، مرغهایی است که در خانه‌ها هستند، اینها قبلاً پر داشتند الان هم پر دارند ولی نمی‌توانند پرواز کنند. قناری همان گنجشک است ولی چون در قفس متولد شده تا زنده است داخل قفس می‌باشد زیرا به خاطر صدایش محبوس شده، اگر آزادش کنید مثل گنجشک نمی‌تواند بپرد. این را تأثیر محیط می‌گویند.

سوم تنازع بقاء است. یعنی همیشه قویتر، ضعیف‌تر را از بین می‌برد. حیوانات قوی ضعیف را از بین می‌برند و در بقاء با هم جنگ دارند. انسان از نظر فکری از همه حیوانات قویتر است هر کدامشان بیشتر برای انسان ضرر داشته باشند بیشتر به فکر از بین بردنشان می‌افتند و آنها را از بین می‌برد.

چهارم انتخاب اصلح: یعنی وقتی اینها با هم تنازع می‌کنند هر کدام قویتر و بهتر است انتخاب می‌شود.

این چهار اصل در فرضیه تکامل هست روی این اساس حیوانات کم‌کم به صورتهای مختلفی در آمدند. مثلاً زرافه اول مثل اسب بوده بعد در اثر محیط و وراثت زرافه شده. اشکالی هم ندارد که این طور شده باشد. فرضاً میمون به علت اینکه جاهایی بوده که باید این طرف و آن طرف می‌پریده، در اثر پرش و بودن در محیط مناسب به این صورت درآمده. روی همین قضایا حالا داروین می‌گوید: انسان، تکامل یافته همان حیوانات است.

در مورد جانوران می‌گویند، مثلاً موجودی به صورت کرمی در آمد. در اثر حرکت از یک طرف، سرش به دیوارها می‌خورد. سر سفت می‌شود و پاها و دم کشیده می‌شود، یک دسته وارد دریا شدند و یک دسته وارد خشکی شدند. آنها میلیونها سال این طوری بودند و یک دسته در خشکی زندگی کردند و یک دسته در آب زندگی کردند. کم‌کم در اثر تأثیر محیط و تنازع بقاء و انتخاب اصلح انسان بوجود آمد. این را آنهایی که طرفدار مسأله تکامل هستند می‌گویند.

و اما یک جریان دیگر هم هست و آن این می‌باشد کسی که طرفدار خدا است. می‌گوید، خدا ممکن است یک دفعه موجودی را خلق کرده باشد.

برای ساده و مختصر بیان کردن مسائل علمی مورد بحث، مثالی می‌زنیم این مطلب را با رودخانه مقایسه می‌کنیم. رودخانه‌ها از کجا بوجود می‌آیند؟ از چشمه‌های مختلف. از چند چشمه آب می‌آید. وقتی جمع می‌گردد رودخانه می‌شود. شما می‌دانید همه رودخانه‌ها در اثر چشمه‌های متعددی که جمع شده‌اند. رودخانه را تشکیل داده این یک قاعده کلی است. حیوانات را رودخانه فرض کنید که در اثر چشمه‌های مختلف حیوانی که الان جلوی چشم شما است در اثر تکامل این حیوان بوجود آمده. در همان مثال رودخانه می‌بینید آب زیادی دارد حرکت می‌کند. از شما می‌پرسند این رودخانه چطوری بوجود

آمده؟ می گوئید چشمه های مختلفی جمع شده و این رودخانه را بوجود آورده. ما می گوئیم این رودخانه از آن رودخانه ها نیست. بالای این رودخانه چاه عمیق زده اند آب را یک دفعه می ریزند و این رودخانه بوجود آمده.

یا یک شخصی که به راستگویش یقین دارید او برای شما بگوید که اینجا چاه عمیق زده اند و این آب را از این چاه ول کرده اند. شما قبول می کنید.

اگر ما باشیم و این اصولی که عرض کردم درباره همه حیوانات هست درباره انسان هم اگر بگویند هست می گوئیم شاید. می گویند فرضیه است یعنی احتمال دارد انسان تکامل یافته سایر موجودات باشد. اما اگر خدای خالق یا ائمه اطهار

که واسطه خلقت بشوند گفتند: این یک مورد را یک دفعه خلقت کرده اند و تکامل یافته حیوانات دیگر نیست، اینجا فرضیه تبدیل می شود به علم. ما کنار این رودخانه که ایستاده ایم و می گوئیم این آب از چشمه های مختلف بوجود آمده این فرضیه است چون ما نرفتیم تحقیق کنیم. وقتی رفتیم تحقیق کردیم دیدیم که چاه عمیق زده اند و این آب در اثر چاه عمیق اینجا بوجود آمده از فرضیه منتقل می شود به علم. و علم به ما می گوید که تکامل نیست.

تمام دانشمندان و کسانی که در مسأله تکامل کتاب نوشته اند و حرف زده اند چه مسلمان و چه غیر مسلمان، هر کدام می گویند انسان تکامل یافته سایر حیوانات است روی فرض گفته اند.

فرضیه است چون نبوده‌اند. یعنی باید از اوّل عالم باشند تا ببینند انسان را خدا چگونه خلق کرده. آیا تکامل یافته حیوانات دیگر خلق کرده یا یک دفعه‌ای خلق کرده. به مجرد اینکه در یک آیه قرآن یا در دهها روایت گفته شد. که خدا انسان را یک دفعه خلق کرده فرضیه به علم بر می‌گردد و مسأله حل می‌شود.

بنابراین یک فرضیه داروین را در مقابل داریم و یک علم اعتقادی و الهی. و هیچ وقت فرضیه در مقابل علم نمی‌تواند عرض اندام کند.

لذا هر کس بگوید انسان تکامل یافته سایر حیوانات است ولو دانشمند هم باشد اشتباه کرده است.

سؤال شانزدهم:

فرق بین خالد و ابدی چیست؟ انسان
چون آفریده شده است پس ازلی نیست؟ و
ابدی بودن آن در آخرت به چه معناست؟

پاسخ: «خالد» که در قرآن آمده است: «خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا»^(۱). به
افراد اطلاق می شود و «ابد» به زمانی که آنها در آن می مانند اطلاق
می گردد. مثلاً هیچ وقت نمی گویند: فلانی ابدی است. زیرا باید
زمانی که او در آنجا می ماند ابدی باشد. خالد یعنی مخلّد شدن
و ماندن.

مثلاً فلان شخص در بهشت مخلّد است. مخلّد شاید نسبی باشد و ممکن هم هست که ابدی باشد.

در مورد قسمت دوّم سؤال: خیلی چیزها ممکن است ازلی نباشد ولی ابدی باشد اما ابدی بودن آن ذاتی نیست و باید خدا آنرا نگه دارد. یعنی یک چیزی تا دیروز نبوده از امروز بوجود آمده است و همیشه هم هست. این را چه کسی نگهداری می‌کند؟ خدا. در این اشکالی به نظر نمی‌رسد ولی لازم نیست هر چیزی که ابدی شد، ازلی هم باشد. این طور نیست ممکن است، چیزی ابدی باشد و ازلی نباشد.

سؤال هفدهم:

درباره سه کلمه فطرت، وجدان و عقل

توضیح دهید.

پاسخ: فطرت: صفات و غرایزی است که با انسان خلق می شود یعنی ما آن را در دنیا تحصیل نکرده ایم ولی در ما هست. مثلاً بدی ظلم و خوبی علم، خوش خلقی، عدالت، راستگوئی و امثال اینها.

وجدان: ظاهراً سابقه قدیمی ندارد و شهید مطهری می گوید: «فروغی» این کلمه را ابداع کرده است والا وجدان را در روایات نداریم و از کلماتی است، که اخیراً درست شده است و معنایش

هم این است «آنچه را انسان در خودش می‌یابد» که همان فطرت است.

عقل: هم معنایش از نظر روایات به اصطلاح قوّه تشخیص حق از باطل و بدیها از خوبیها است. البتّه در سطح عالی و در صراط مستقیم که هر کدام از اینها بحث جداگانه‌ای دارد.

سؤال هیجدهم:

فرق بین فطرت و طبیعت چیست؟

پاسخ: این دو خیلی از هم جدا هستند. طبیعت به چیزهایی که تکوینیات و در عالم خلقت است می‌گویند. مثل آب و هوا و باد و زمین و امثال اینها اطلاق می‌شود. ولی فطرت آن غرائزی است که در وجود انسان است و در روح انسان وجود دارد، مثلاً می‌فهمد که ظلم بد است، یا مثلاً فطرت انسان به انسان می‌گوید که خدائی هست و امثال اینها.

سؤال نوزدهم:

چطور می‌توان فطرت آدمی را به

طرف علم و دانش و معنویات سوق داد؟

پاسخ: طبعاً فطرت انسان به علم و دانش علاقه و محبت دارد و در هر جائی که علم داشتن معنویات باشد به آن محبت پیدا می‌کند، علم اصلی و واقعی و بدون آمیخته به جهل، مال خدا است.

پس نتیجه می‌گیریم در هر جائی که پاکی، خوبی، درستی، صداقت باشد، مورد محبت انسان واقع می‌شود. حالا در هر کجا که واقع شده باشد. اگر ما به علی بن ابیطالب علاقه داریم، به خاطر عصمت و پاکی ایشان است یا ائمه اطهار فرقی

نمی‌کند، ما این عزیزان را دوست داریم، چرا این علاقه را به ناپاکان نداریم، چرا این محبت را به نادانان نداریم، چرا که، فطرت انسان به طرف پاکی کشیده می‌شود.

خدای تعالی رجس و پلیدی را از این چهارده نور پاک دور کرده و ما هم فطرتاً به طرف این مطهرین کشیده می‌شویم. هیچ انسان با وجدانی نیست که بگوید، من یک شخص فاسق یا بدکار، معصیتکار را دوست دارم، مگر وجدانش را از دست داده باشد، بنابراین وجدان انسان، پاکی را دوست دارد و خالق پاک‌ها خدا است و در نزد خدا است شما در ذات خدا کوچکترین نقصی نمی‌توانید فکر کنید و لذا بیشترین کلامی که در نماز می‌گوئید: «سبحان الله» است. یعنی خدا پاکتر از آن است که به وصف آید و خداوند فقط تسبیح پیغمبر اکرم و علی بن ابیطالب و یازده فرزندش و مخلصین را قبول دارد. پس پاکی خدا باید خیلی مورد علاقه باشد.

کسی می‌تواند بگوید «سبحان الله» و کسی می‌تواند بگوید «الله اکبر» که بتواند خدا را وصف کند و فقط چهارده معصوم هستند که می‌توانند بگویند «الله اکبر» و خدا را وصف کنند.

آن «رب العالمین» که آنها یعنی ائمه اطهار در نظر دارند با آن «رب العالمین» که ما در نظر داریم خیلی فرق دارد.

آنها هستند که تمام قدرت الهی را می‌بینند و می‌توانند بفهمند حتی سلمان و ابی‌ذر وصف خدا را نمی‌توانند بکنند یا

انبیائی مثل حضرت ابراهیم یا حضرت موسی یا هر کدام از انبیاء اولوالعزم. هیچ کدام نمی توانند خدا را وصف کنند مگر بندگان مخلص و یک عده هستند که پیروی از بندگان مخلص را می کنند ولی باز نمی دانند که خدا چه قدرتی دارد. لذا اولیاء خدا آنهایی که اقتدا به خاندان عصمت و طهارت کرده اند باز اینها مثل قطره ای هستند در برابر دریا ولی هر دو آب است.^(۱)

و بالاخره پاسخ سؤال این است که فطرت انسان دوستدار علم و دانش و معنویت است ولی ممکن است فطرتش خمود شده باشد و اگر کسی بخواهد فطرتش را به طرف علم و دانش و معنویات سوق دهد باید آن را از خمودی با فکر کردن در ارزش علم و معنویت بیرون آورد.

۱ - توضیح این مطلب در کتاب «پاسخ به سؤالات فلسفی و اعتقادی» صفحه ۲۷۷.

سؤال بیستم:

(بعد از توضیحاتی در مورد خلقت عقل که به طور مفصل در کتاب «در محضر استاد» جلد ۲ بیان شده است پرسیده‌اند): آیا این نور عقل قابل ازدیاد هست؟

پاسخ: با توضیحاتی که داده شد، بله. یعنی، هر چه شما به پیغمبر اکرم و خاندان عصمت نزدیکتر بشوید و اقتدایتان به آنها بیشتر شود به عقل کل نزدیکتر و فکر اسلامی و دینی و راه راست در شما زیادتر می‌شود و هر چه که از آنها دور بشوید کمتر می‌گردد.

سپس عوامل و علل مؤثر ازدیاد نور عقل همان کسب معارف

است یعنی انسان طریقه زندگی پیامبر اکرم و خاندان عصمت را ببیند و یا بشنود که چه مسائلی را فرموده‌اند و چه بیاناتی داشته‌اند و زندگی شخصی‌شان چگونه بوده است زیرا عمل پیامبر و کلامشان و حتی سکوت پیغمبر هم حجت است.

مثلاً در مقابل پیغمبر اکرم مسلمانی کاری می‌کرد، پیامبر هم می‌دید و آنگونه بود که اگر بگوید: نکن. او نمی‌کرد ولی اگر پیامبر ساکت بود و حرفی نزد، ولی اگر چیزی به او نفرمود اینجا ما سکوت آن حضرت را دلیل بر حلال بودن آن عمل می‌دانیم.

و یا هر یک از ائمه سکوتشان را دلیل بر این می‌دانیم که این کار، اقلش حلال است والا اگر حرام بود پیامبر یا ائمه می‌فرمودند: نکن. این معنای حجت بودن سکوت پیامبر یا ائمه است.

و بعلاوه خیلی از چیزها قبل از بعثت پیغمبر در بین مردم رایج بوده است و رواج داشته و پیغمبر فقط امضا کرده است همین معاملات که مثلاً ما داریم. چیزی بدهیم و چیزی بگیریم، (داد و ستد) اینها قبل از پیغمبر اکرم بوده ربا هم بوده است و ربا معنایش این است که انسان یک چیزی بدهد و مثل آن چیزی را زیادتر بخواند بگیرد این زیادی ربا است هر چه که می‌خواهد باشد.

شما یک من گندم داده‌اید و یک من و پنج سیر از همان گندم می‌خواهید بگیرید. این ربا می‌شود. حالا طلا یا نقره یا پول یا میوه

باشد. شما ده تا گلابی داده‌اید مثل همان ده تا را یازده تا می‌خواهید بگیرید این ربا و حرام است در کنار این معاملات معمولی و این طور کارها در زمان قبل از اسلام بوده است. قرآن می‌گوید: «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»^(۱) بیع اشکالی ندارد. همان کاری را که می‌کرده‌اید بکنید اسلام امضاء می‌کند «وَحَرَّمَ الرِّبَا»^(۲) ولی ربا حرام است و اسلام آنرا امضاء نمی‌کند.

دلیلی ندارد که تو ده تا گلابی داده‌ای چرا یازده تا بگیری؟ ده تا داده‌ای ده تا بگیر. قرض الحسنه بده خدای تعالی ثواب می‌دهد.

حالا اگر یک وقت خود طرف یازده تا گلابی خواست بدهد به کسی که ده تا از او گرفته است این اشکالی ندارد و مستحب هم هست.

ولی اگر خود دهنده جنس شرط اضافه را بکند یا توقع داشته باشد یا به صورتی به او بفهماند که باید اضافه بدهد حرام است. شرط کردن به هر نحوی که باشد ربا و حرام است.

۱ - سورة بقره آیه ۲۷۵.

۲ - سورة بقره آیه ۲۷۵.

سؤال بیست و یکم:

درباره عقل نظری توضیح دهید.

پاسخ: فلاسفه و دانشمندان، عقل نظری را در مقابل عقل ذاتی قرار می‌دهند. عقل نظری این است که انسان یک مطالبی را در فکرش حلّ و فصل بکند و در مغزش تثبیت کند. ولی اگر بخواهیم در زیر سایه احادیث حرکت بکنیم این است که آیات قرآن و روایات عقل را به دو قسمت تقسیم کرده‌اند:

۱ - استعدادی که روح برای درک حقایق دارد، لذا در روایت هست که: «العقل ما عبد به الرحمن واكتسب به الجنان»^(۱) که اصل استعداد را عقل می‌داند این را عقل نظری می‌گویند.

۲ - عقل اکتسابی آن علمی است که به اصطلاح در روح انسان از انعکاس صفات پیغمبر اکرم و خاندان عصمت و حقیقت قرآن و اسلام در وجود روح و مغز انسان بوجود بیاید. بنابراین گاهی عقل به ظرف علم اطلاق می شود و گاهی به خود علم.

مثلاً فرض کنید آیات قرآن هست «أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ»^(۱) «أَفَلَا تَعْقِلُونَ»^(۲) یعنی چرا استعدادتان را به کار نمی اندازید. در روایت هست که «العقل ما عبد به الرحمن» یعنی آن علم و شناخت حقایقی که بوسیله او خدا بندگی می شود.

بنابراین از نظر روایت عقل در مقابل جهل قرار دارد. اگر کسی عاقل نیست می گویند جاهل است. جاهل یعنی عاقل نیست. وقتی حضرت صادق این مطلب را این طور بیان می فرمایند: سؤال کننده می پرسد که «فما تقول فی معاویه» شما درباره معاویه چه می گوئید. از نظر ما معاویه خیلی عاقل است. حضرت می فرمایند که آن عقل نیست بلکه شیطنت و نکراء است. «لیست بعقل» بنابراین عقل در برابر جهل قرار دارد. آن علومی که کسب بهشت و بندگی پروردگار می شود از نظر روایات عقل است یا آن استعدادی که خدا به انسان داده و انسان بوسیله او آن علوم را کسب می کند گاهی به آن و گاهی به این تعبیر شده است.

۱ - سورة انعام آیه ۵۰.

۲ - سورة بقره آیات ۴۴ و ۷۶.

البته این طور عقل نظری و عقل اکتسابی در روایات نیست ولی اگر منظور این باشد و بخواهیم زیر سایه آیات و روایات حرکت کنیم و بحث کنیم در حقیقت عقل نظری همان استعداد روح در درک حقایق است و عقل اکتسابی آن تحصیلات علوم و معارف حقّه است که انسان انجام می دهد.^(۱)

سؤال بیست و دوم:

باید انسان خود را بشناسد تا خدا را
بشناسد و بعد هم به عملکرد خود در زندگی
آگاه باشد در این مورد توضیح دهید.

پاسخ: خودشناسی یعنی روح‌شناسی. روح یک خصوصیتی دارد که اگر کسی آن را خوب شناخت در حقیقت خدا را شناخته چون یک سنخیتی بین صفات روح و خدا وجود دارد، ولو اینکه روح مخلوق هست. در آیه شریفه تأیید این مطلب را داریم که می‌فرماید: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»^(۱) این روح به قدری به خدا

نزدیک است که خدای تعالی به خودش نسبت می‌دهد و می‌فرماید: من در آدم از روح خودم دمیدم. نه اینکه قسمتی از روحم را کندم و در بدن این انسان کردم و حلول پیش بیاید، بلکه یعنی روحی که منسوب به من بوده. مثلاً بچه‌ای خیلی خوب است مطیع است و صفات خوبی دارد انسان می‌گوید این پسر من است در حالی که پسرش نیست ولی به خودش نسبت می‌دهد. «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»^(۱) یعنی از روحی که از نظر صفات، سنخیتی با من دارد (نه از نظر ذات)، در آدم دمیدم.

بنابراین اگر کسی این روح را شناخت خدا را شناخته. زیرا روح خصوصیتی دارد که اگر کسی وجود روح و استقلال روح را پذیرفت یقین می‌کند این عالم مادی نمی‌تواند روح را بوجود آورد. درخت را ممکن است به آب و خاک نسبت بدهیم یا حشرات را به آب و هوا نسبت دهیم و حتی موجودات زنده را به همین دنیا نسبت دهیم. اما اگر استقلال روح را فهمیدیم یعنی اگر روح جدای از بدن توانست زندگی بکند و مستقل بود نه می‌توان به آب و هوا نسبتش داد و نه به آب و خاک و چون این چنین است باید آنرا به چیزی که مافوق این آب و خاک است نسبت داد که آنرا خلق کرده باشد. این اجمال قضیه است، یک چیزی که مافوق عالم طبیعت است باید روح را خلق کرده باشد و اسم آن چیز را ما

خدا گذاشته‌ایم و از این راه می‌شود خدا را خیلی سریع شناخت و ثابت کرد.

یکی از دلایل اثبات وجود پروردگار که همه این دلیل را نقل کرده‌اند اثبات وجود روح است. با دلایل اگر توانستید روح را اثبات کنید خدا را اثبات کرده‌اید چون این عالم طبیعت نمی‌تواند روح را ایجاد کند.

ذات نیافته از هستی‌بخش کی تواند که شود هستی‌بخش
 بنابراین اگر روح را آن طوری که هست شناختیم که خداوند
 سالها قبل از بدن خلقش کرده: «خلق الله الأرواح قبل الأجساد بالفی عام»^(۱)
 و اگر شناختیم که سالها و هزارها سال بعد از این بدن باقی می‌ماند
 و اگر شناختیم که دارای صفات و خصوصیت رحم و عطوفت و
 همه صفات فعل پروردگار است می‌فهمیم که خدائی وجود دارد.

۱ — این عبارت در روایات بسیار زیادی آمده است که تعدادی از آنها در کتاب «در محضر استاد» جلد دوم نقل شده است.

سؤال بیست و سوم:

آیا می‌شود روح دو نفر عوض شود و در بدن دیگری قرار گیرد و آیا این کار در بهشت هم صورت می‌گیرد؟

پاسخ: در بهشت این مسأله انجام نمی‌شود ولی در دنیا آن هم در زمان کوتاه و موقت امکان‌پذیر است و امکان دارد که روح شما در بدن دیگری وارد شود، ولی عنوان تناسخ نداشته باشد یعنی برای چند ساعتی روح شما در بدن من بیاید و روح من در بدن شما و آنچه من می‌فهمم شما بفهمید و آنچه شما می‌فهمید من بفهمم این اشکالی ندارد. قضایائی هم در این مورد نقل شده و از نظر من مورد اعتماد است که این کار انجام می‌شود. و روحی که در

بدن دیگری وارد شده و گناهی بکند دیگر آن بدن تکلیف ندارد گناه مال روح است. گناهی که انسان در خواب انجام می‌دهد تکلیف ندارد وقتی که روح در بدن خودش است تکلیف دارد و این کار را افرادی که روح خیلی قوی دارند می‌توانند انجام دهند حداقل باید یک طرف از این دو نفر روحش قوی باشد که تخلیه روح انجام بگیرد.^(۱)

۱ — مطالبی که اشاره به این موضوع دارد در کتاب «عالم عجیب ارواح» صفحه ۲۰۲ ذکر شده است.

سؤال بیست و چهارم:

نظر مادیون و فلاسفه و حکما درباره

روح چیست؟

پاسخ: مادیون معتقدند در عالم هر چه که وجود دارد از اتم تشکیل شده و هر چه وجود دارد فقط ماده است و به چیزی ماوراء ماده اعتقادی ندارند پس طبعاً منکر وجود روح هستند و می‌گویند: هر چه را که ما می‌بینیم و احساس می‌کنیم با همین حواس پنجگانه می‌باشد. یک عده از مادیون هم می‌گویند که روح در بدن چیز فوق‌العاده‌ای نیست مثل کارخانه‌ای که وقتی به کار افتاد روح لازم ندارد بدن انسان هم وقتی سلولهایش به کار بیفتد نیاز به چیز دیگری ندارد و همان سلولهای مغز و حواس پنجگانه

کافی است. مثلاً ساعت روح دارد یا خیر؟ این ساعت وقتی کار می‌کند و ساعت دیگر که کار نمی‌کند علّتش این است که این ساعت پیچ و مهره‌ها و تمام شرائطش جمع است و کنار یکدیگر روی نظم صحیح خودش کار می‌کند و آن ساعتی که کار نمی‌کند پیچ و مهره‌اش بهم ریخته، پس این ساعت که کار نمی‌کند یک علّت طبیعی و جسمانی دارد. پس آیا روح انسان مثل ساعت در بدن انسان است که چون همه پیچ و مهره‌ها و تمام سلولها کنار یکدیگر هست کار می‌کند؟! این یک نظریه است که ما روح مستقلّی نداریم و تمام کار آن ناشی از بدن می‌باشد. این بدن وقتی سالم است روح دارد وقتی سالم نیست مثلاً از داخل ساعت خراب چیزی بیرون بیاید و آن طرف بایستد. این طور نیست. این نظریه فلاسفه و بعضی دانشمندان است. فلاسفه هم دو دسته‌اند یک دسته فلاسفه مادّی که پس‌مانده‌هایشان همین کمونیستها هستند و به هیچ چیز جز ماده معتقد نیستند آنها می‌گویند: هر چه هست همین عالم است «مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ»^(۱) یعنی طبیعت ما را از بین می‌برد. یک دسته هم فلاسفه غیر مادّی هستند که نصف اعتقادشان را از حکما و نصفش را از فلاسفه مادّی گرفته‌اند و می‌گویند: روح با تکمیل بدن بوجود می‌آید و به اصطلاح در پیدا شدنش حادث و در بقایش

دائمی است.

اینها می‌گویند: روح از غیر بدن منبعث نمی‌شود ولی وقتی در بدن بوجود آمد دیگر باقی است چون اگر به بقای روح اعتقادی نداشته باشند باید خیلی از مسائل الهی را هم منکر شوند.

اما حکما که متّصل به وحی هستند معتقدند که روح بوده و خواهد بود اینها اعتقاداتشان را از سرچشمه وحی دریافت می‌کنند نه با تصوّرات و ذهنیّات و افکار خودشان.

فلسفه مربوط به افکار بشر است و مربوط به وحی نیست حال این اعتقاداتشان چه مطابق با دین باشد و چه نباشد. هر چه انسان در شناخت حقایق اشیاء فهمید اسمش را می‌گذارند فلسفه و حال اینکه حکمت آن چیزهائی است که از جانب خدا به پیغمبر رسیده است یا اینکه از طریق الهام به خود انسان برسد. حکمت فقط متّکی به وحی است. افکار بشر جائز الخطا است ولی وحی که از جانب خداوند نازل می‌شود به هیچ وجه اشتباه ندارد.

سؤال بیست و پنجم:

راجع به لغت «اثیر» توضیح دهید و
 دیگر اینکه علمای روحی غیر اسلامی راجع
 به روح از ماده‌ای نام می‌برند به نام
 «اکتوپلاسم» این ماده چیست؟

پاسخ: در روایات یکی دو مورد به عنوان «قالب مثالی» داریم
 ولی حقیقت روح را آن طور که احادیث و روایات بیان کرده‌اند اگر
 ما عرض کنیم این مسائل اصلاً پیش نمی‌آید. لذا نمی‌دانم کتابهای
 مرا در مسائل روحی دیده‌اید یا خیر. به عنوان نمونه در کتاب
 «عالم عجیب ارواح» هیچ جا از این مطلب اسم نبرده‌ام. این افراد
 بعد از اینکه برنامه‌های علمی انجام می‌دهند بعد مشاهداتی از

روح می نمایند و فکر می کنند که اینها فشرده همین بدن است و اسمش را عالم اثیری می گذارند. با اینکه همان قالب مثالی است یا به قول اروپائیا «پریسپری» است که از بدن خارج می شود یعنی با فعل و انفعالاتی این احساس درک می شود. حتی ذکر را اگر یک ساعت با توجه بنشینید و بگوئید می بینید برقش در صورتان پیدا می شود. می خواهم بگویم ضعیفش این هست و این تجلی روح خود انسان است اما بعضی روی افکار مادی خودشان آن را «اثیر» اسم گذاری کرده اند ولی من شخصاً معتقدم در روایات و آیات قرآن و استدلالات و مطالبی که درباره روح هست این مسأله به این صورت نیست و این خود روح فعال انسان است که گاهی متشکل می شود حتی گاهی به صورت انسان کاملی صد درصد متشکل می شود و گاهی هم به صورت بخار تشکل پیدا می کند و آن اسم برای این معنا به نظر من درست نیست.

سؤال بیست و ششم:

درباره کتاب «انسان روح است نه جسد» که نوشته شده، بدن مثالی انسان از بعضی موادّ شیمیائی تشکیل شده آیا این مطلب صحیح است؟

پاسخ: آن کتاب را یک دانشمند مصری نوشته و یک دانشمند ایرانی ترجمه‌اش کرده. این مطلب هم که پرسیده شده درست نیست. ما یک بدن که شامل گوشت و پوست و استخوان است داریم و یک روح، و روح هم در یک قالب بدنی در می‌آید یعنی شکل بدن را به خود می‌گیرد که به آن قالب مثالی می‌گویند

دانشمندان مادی که به مسئله روح برخورد می‌کنند فکر می‌کنند همه چیز را باید با مادیات و موادّ شیمیائی و مسائل مادی قیاس کنند لذا این طور فکر کرده‌اند و این فکر هم از نظر ما اشتباه است.

سؤال بیست و هفتم:

آیا روح بعد از خروج از بدن در عالم
برزخ و بهشت و جهنم شهوت و غضب
دارد؟

پاسخ: در بهشت روح دوباره وارد بدن می شود و حالت این
دنیا را دارد. اما وقتی خارج از بدن قرار می گیرد، شهوت و غضب
که از حالات روحی انسان است باز در روح وجود دارد.
علی بن ابیطالب در بُعد بشری هم غضب داشتند و هم
شهوت. شهوت در اینجا نه به معنی هوای نفس و خواستن دل
است، بلکه به معنای غریزه جنسی است. حضرت زهرا هم
غضب داشتند در روایتی درباره آن دو نفر دارد که «انّ الله لیغضب

لغضب فاطمة»^(۱) معلوم است، فاطمه زهرا غضب می کردند. غضب از صفاتی است که در روح انسان باید باشد و گرنه انسان بی ارزش و بی حال معرفی می شود. منتها غضب مثل لوله گاز است. غضب زمام گسیخته نباید باشد. گاز که بی حساب در ساختمان وارد گردد اگر کبریت زده شود همه ساختمان را منفجر می کند زیرا از کنترل خارج شده است. غضب باید به صورت کنترل شده باشد. غریزه جنسی هم اگر نباشد، توالد و تناسل از بین می رود پس باید باشد اما کنترل شده. انسان به نامحرم حتی نباید نگاه کند. اگر کنترل شد هر چه غضب و شهوت در انسان قویتر باشد انسان کاملتر است منتهی کنترل شده اش. بنابراین این دو صفت متعلق به روح انسان هستند و با روح انسان از این دنیا بیرون می روند و در بدن نمی مانند و در عالم برزخ و در بهشت هم هست چون در بهشت دلائل قطعی داریم که معاد جسمانی یعنی با همین بدن می باشد و لازم هم هست که باشد. خلاص شدن از بدن غیر از خلاص شدن از این دنیا است.

سؤال بیست و هشتم:

در گذشته فرموده بودید که در عالم ارواح و عالم قبل از این عالم جنسیت مطرح نبوده است پس چه دلائلی باعث زن و مرد شدن شخصی می شود با توجه به روحیات مختلفی که دارند و چرا باید مردها از قوه بیشتری بهره مند باشند؟

پاسخ: روح مرد و زن ندارد همه ارواح مساوی خلق شده اند اعم از زن و مرد. این زن و مرد بودن مربوط به جنبه های بدن انسان است چرا بعضی زن و بعضی مرد شده اند؟ برای حفظ و دوام نظام اجتماع. این خیلی ساده است اگر همه مرد بودند یک دوره

می‌گذشت و تمام می‌شد و کسی بچه‌دار نمی‌شد و بالعکس اگر همه هم زن می‌بودند باز همین طور اتفاق می‌افتاد باید زن و مردی باشند تا نسل بشر باقی بماند.

به طور کلی ساختمان بدن مردها قویتر از ساختمان بدن زنها است گاهی به ندرت پیدا می‌شود که یک مرد ضعیفتر از یک زن یا یک زن قویتر از یک مرد باشد ولی به طور کلی ساختمان بدنی مرد مستحکمتر و قویتر از زن است و خداوند به این مطلب در قرآن اشاره فرموده که «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»^(۱) مرد قویتر از زن است (معنایش به طور خلاصه این است) چرا؟ چرا؟ سؤال کننده در خصوص بدن نیست. چون لازمه طرز زندگی و برنامه زندگی زن همان مقدار از قوای بدنی است که در او قرار داده شده است و لازمه زندگی مرد هم همین مقدار است این روی مصلحت است و درست است ما آنها را مخلوط کرده‌ایم و می‌گوئیم هر جا که مردها هستند، زنها هم باید باشند و هر جا که زنها هستند مردها هم باید باشند و در دنیا هیچ وقت این مسأله عملی نشده است در دنیا این تساوی مطلق که ما فکر می‌کنیم هیچ وقت عملی نشده است. مقابل منزل ما ساختمان می‌سازند در این هوای گرم از ساعت شش صبح تا پنج بعد از ظهر یک عده آهنگر توی آفتاب آهنها را جوش می‌دهند من تعجب می‌کردم. شما می‌توانید ده تا زن پیدا

کنید که چنین نیروئی داشته باشند که آهنها را پائین و بالا بکنند؟! در هیچ کجای دنیا نیست نه اینکه بگوئیم در ایران ما وجود ندارد. در هیچ کجای دنیا گفته نشده که کارهای سخت و سنگین را خانمها انجام بدهند. حالا که می خواهند هم دوش مردها باشند پس این کارها را هم بکنند ما زنهارا تحقیر نمی کنیم، کارهایی که آنها می کنند مردها نمی توانند بکنند تربیت فرزند یکی از کارهایی است که مرد نمی تواند از عهده اش برآید. اگر قبول ندارید دو سه روز همسرتان را برای مسافرت بفرستید و بچه شیرخواری یا بچه دو ساله ای که از شیر گرفته اند را نگه دارید، ببینید چه عذابی می کشید. اصلاً نمی توانید و حتماً در عرض سه چهار روز این بچه را مریض می کنید زیرا از عهده اش بر نمی آید آن لطافت و اخلاق زن و حوصله ای که در این قسمت دارد و بردباری او را یقیناً مردها ندارند و نمی توانند داشته باشند. خدا برای این کارها خلقتشان نکرده است و اگر یک مرد این کارها را می کند واقعاً روی خودش فشار می آورد خانمها این را بدانند و نگویند همیشه ما این بچه را نگه می داریم تو هم دو ساعت نگهدار. دو ساعت او بیشتر از دو سال شما زحمت دارد همان طور که اگر یک آه زن را این آقا روی دوشش می گذارد و به این طرف و آن طرف می برد اگر شما می توانی دو دقیقه روی دوشت بگذار و ببر.

«هر کسی را بهر کاری ساختند» خدای تعالی زن و مرد را این طور خلق کرده است در نتیجه وقتی قوای بدنی (که وسیله اعمال

مسائل عقلی است) ضعیف بود طبعاً فعالیت‌های روحی هم محدود می‌شود و علت اختلاف هم همین است. اختلاف قوای زن و مرد در قوای بدنی و روحی است و اختلاف قوه روحی به علت اختلاف قوه بدنی است و اختلاف قوه بدنی هم به این علت است که یک دسته برای کاری و دسته دیگر برای کار دیگری ساخته شده‌اند. من زمانی کتابی می‌نوشتم و نیمه‌تمام رهایش کردم به علت اینکه دیدم آنچه که من می‌نویسم شاید مورد سؤال بیشتری واقع شود و آن کتاب نامش این بود «امتیازات زن بر مرد در اسلام».

من معتقدم که خدای تعالی در اسلام امتیازاتی برای خانمها در نظر گرفته است که به مردها نداده است. و آنجا ما مقداری حرف داریم چون الان خانمها حرف دارند و اعتراض می‌کنند چرا مردها چنین و چنانند یا چرا مردها دو برابر و زن‌ها یک برابر ارث ببرند. ما درباره همان نیم برابری که ارث می‌برند حرف (اعتراض) داریم که اصلاً نباید ارث ببرند و در آنجا (آن کتاب) این مطلب را ثابت کرده بودم که اصلاً زن چرا ارث می‌برد؟ برای چه می‌خواهد؟ همان اندازه هم که به آنها داده‌اند امتیاز است نگوئید چرا زن نباید ارث ببرد؟ زیرا زن یا شوهر دارد یا شوهر ندارد. اگر شوهر ندارد و دختر خانه است یا پدر دارد و یا بی‌سرپرست است و یا بیوه است. در صورت بیوه بودن و بی‌سرپرست بودن مخارجش با صندوق بیت‌المال اسلام است و اگر شوهر دارد و یا

دختری است که پدر و مادر دارد واجب‌النفقة آنهاست و مخارجش به عهده آنهاست شوهرش ولو گدائی بکند باید به این بدهد تا بخورد.

حتی اگر زن کارمند است می‌تواند دنبال کار نرود و شوهر هم گدا است باید گدائی بکند و مخارج او را تأمین نماید. اگر گفت: من دنبال کار نمی‌روم و اداره نمی‌روم و تو که شوهر من هستی باید مخارج من را بدهی بر این آقا واجب است اگر می‌خواهد برود گدائی بکند یا هر کاری که می‌خواهد بکند و پول تحصیل کند و بیاورد و به این خانم کارمند لیسانس که دنبال کار نمی‌رود بدهد. پس ارثیه را برای چه می‌خواهد در صورتی که دختر خانه باشد خرجش با پدرش است و پدرش از هر راهی که هست باید مخارج دخترش را اداره کند. در صورتی که نه پدر و نه شوهر دارد باید به دفتر دارائی مراجعه کند و باید برنامه‌ای بگذارند که این طور افراد را اداره کنند و باز هم خرجی ندارد پس این شخص ارث را برای چه می‌خواهد؟

اما مرد باید خرج خودش و زن و بچه‌اش را بدهد لذا من این را مکرر دیده‌ام که دخترها نمی‌دانند با ارثیه‌شان چه کنند. اگر پول نقدی باشد می‌گذارند همان طور در بانک بماند یا شوهر می‌خورد و می‌گوید خدا پدرت را بیامرزد و یا برادرش می‌گوید خدا پدرمان را رحمت کند من وضع این طور است و درست است که من دو برابر تو ارث برده‌ام ولی تو همان یک برابری هم که داری به

دردت نمی خورد.

ما برنامه های اسلام را بهم زده ایم یعنی برنامه اسلام الان در بین ما پیاده نمی شود والا آنکه گفته است نصف ارث به او داده شود حساب این جهاتش را هم کرده است که زن برای چه می خواهد و من این موضوع را از باب مثال عرض کردم.

سؤال بیست و نهم:

زمان برای ذات مقدّس پروردگار مورد
 بحث نیست. برای روح که مادی نیست
 چگونه مطرح است چون زمان همان مقدار
 حرکتی می باشد که مخصوص پدیده های
 مادی است؟

پاسخ: ما اگر گفتیم روح مجرد است، مجرد نسبی است نه
 مجرد مطلق. مجرد مطلق بیشتر از یک موجود و یک فرد مفهوم
 ندارد که وجود داشته باشد و آن خدا است. مجرد مطلق یعنی از
 هر قیدی آزاد باشد نه قید زمان و نه قید مکان نه قید ابعاد داشته
 باشد و آن مجرد مطلق است. این فقط یک فرد تصوّر می شود و نه

دوتا. چون وقتی که دوتا تصوّر شد یک قیدی به اینها خورده است و مجرد مطلق نیست. پس مجرد مطلق خداست و روح مجرد نسبی است.

روح نسبت به بدن نسبت به این ماده عالم مجرد است. زمان دارد یعنی روزی نبوده و خدای تعالی خلقش کرده. پس چیزی که مخلوق بوده یعنی یک روزی نبوده و بعد بود شده نمی تواند مجرد مطلق باشد در دعاها داریم که فرموده اند «كنت قبل كلّ شيء و كُنت كلّ شيء»^(۱) خدایا تو قبل از هر چیزی بودی و هر چیزی را تو بوجود آورده ای.

ما در مکتبخانه می گفتیم: یکی بود، یکی نبود، غیر از خدا هیچ چیز نبود. یعنی هیچ کس نبود، روح هم نبود، ملک هم نبود، جنّ هم نبود و خدا ایجادشان کرد پس باید بگوئیم که ارواح مجرد از قید زمان نیستند و روح قید زمان را دارد و روایات زیادی داریم که روح جسم لطیفی است و مکان هم دارد دلیلش هم این است که روح شما غیر از روح من است. روح شما آنجا و و روح من اینجا است. بنابراین زمان برای روح معنی دارد.

سؤال سی ام:

مواقعی که روح از بدن خارج می شود،
 حالت عمومی بدن تغییر می کند احساس
 سرمائی که بوجود می آید صادق است؟
 کلیت دارد؟ موقع برگشت روح به بدن
 حالت بدن چگونه است؟

پاسخ: البتّه هنوز تجربه ای در این خصوص ما نداریم. یعنی
 نمی دانیم که روح بعد از خارج شدن از بدن چطور می شود؟ وقتی
 هم که انسان تجربه می کند، زنده نیست که جواب این سؤال را
 بدهد. ایشان که سؤال کرده اند نمی دانم از کجا می گویند که انسان
 احساس سرما می کند؟ شاید عرق سردی که می گویند مرگ در

پیشانی انسان بوجود می‌آورد از آن می‌خواسته‌اند استفاده کنند و الاً در روایات نداریم که انسان احساس سرما بکند شاید گاهی هم انسان در اثر گرمای زیاد ممکن است بمیرد یعنی تب شدیدی داشته باشد و در اثر حرارت تب، بمیرد. گفته‌اند اگر تا ۴۵ درجه انسان حرارت بدنش بالا برود ظاهراً می‌میرد. به هر حال اگر احساس سرما بکند لابد صادق است و اگر نکند صادق نیست. آنچه مهم است و در این سؤال وجود دارد حالت روح در بدن، حالت خروجش از بدن است؟ البته این مسئله مختلف است وقتی که روح می‌خواهد از بدن بیرون بیاید (در حدیث هم داریم) که گاهی خیلی راحت خارج می‌شود مثل وقتی که انسان یک گیاهی را استشمام می‌کند.^(۱) گاهی هم خیلی با سختی روح خارج می‌شود.

«لئون دنی» یکی از دانشمندان فرانسوی است. کتابی نوشته به نام «عالم پس از مرگ» ایشان می‌نویسد و گفته‌اند او است و قاعدتاً هم باید درست باشد که وقتی انسان می‌خواهد از دنیا برود اگر محبت به دنیا داشته باشد خیلی سخت جان می‌کند به جهت اینکه احساس می‌کند از هر چه دارد می‌خواهد جدا شود. مثلاً الان کسی بیاید و چند کامیون هم پشت درب نگاه داشته باشد و بخواهد هر چه شما اثاثیه دارید حتی لباسهای تتان را در بیاورید

و بار کند ببرد. همهٔ اموالتان را مصادره کنند. حتّی لباسهای تانتان را هم مصادره کنند خیلی به انسان سخت می‌گذرد. یک وقت هست که این طور نیست و انسان قبل از اینکه اموالش را مصادره کنند همه را وقف ایتام کرده حالا آمده‌اند تحویل بگیرند. خوشحال هم هست که خدا را شکر ما اینها را راحت تحویل می‌دهیم و دیگر مسؤولیت نگهداری این موقوفات بر گردن ما نیست. انسانی که دلبستگی شدیدی به دنیا دارد در روایت است مثل بدنی که قیچی و مقراضش می‌کنند^(۱) این طور جان می‌دهد آنهایی که وابستگی ندارند مثل ریحانی که استشمام می‌کند این حالت را در حالت خروج روح از بدن دارد. حالت عمومی بدن تغییر می‌کند و با این حالت روح از بدن خارج می‌شود.

۱ — بحارالانوار جلد ۶ صفحه ۱۵۲ و ۱۵۳ حدیث ۶ و روایات متعدد دیگری نیز هست.

سؤال سی و یکم:

خلقت و قبض روح غیر انسان

چگونه است؟

پاسخ: قبض به معنای گرفتن است روح از بدن که بیرون می آید بعد ملک الموت که ممکن است اسم حضرت عزرائیل باشد و هم ممکن است اسم ملائکه رحمت یا ملائکه عذاب باشد به هر حال یک ملک الموتی می آید و روح را می گیرد و راهنمایی می کند به جائی که باید برود. و اما در غیر انسانها راهنمایی لازم ندارند آیا آنها حشر و نشری دارند یا ندارند؟ نمی دانم بالأخره قبض روح مال انسان است. روح حیوانات

خودشان از بدنشان بیرون می آیند یا در فضا ساکن می مانند یا به کلی از بین می روند و قبض روح ندارند که اینها مورد بحث ما نیست.

سؤال سی و دوم:

فرق نفس و روح چیست؟

پاسخ: نفس و روح یکی است نفس یعنی خود انسان و روح انسان هم یعنی خود انسان اما نفس و روح انسان به صفات مختلفی متّصف می شود.

گاهی نفس انسان امّاره بالسّوء است یعنی وقتی که نفس تحت تأثیر شیطان واقع می شود زیاد انسان را امر به بدی می کند همین نفس گاهی امّاره به خویها است وقتی که بنده کامل خدا بشود و تزکیه بشود و گاهی مطمئنّه و آرام می شود و گاهی همین نفس راضیه و مرضیه می شود با ارتباط با پروردگار خشنود

می شود و همین نفس لَوّامه است. لَوّامه از خصوصیات خود نفس است و تغییری نمی کند و لَوّامه یعنی زیاد ملامت کننده. از لوم می آید به معنای ملامت کننده است.

مثلاً شما کار بدی کرده اید و مردم را هم نسبت به آن کار قانع کرده اید ولی می بینید نفستان از داخل وجودتان شما را ملامت می کند و می گوید چرا تو این کار بد را کرده ای؟! در حالی که مردم قانع شده اند و همه هم حقّ را به تو داده اند ولی خودت بهتر می دانی که حقّ با تو نبوده است که اسمش را وجدان هم می گذارند.

سؤال سی و سوم:

آیا روح هم مانند جسم نقطه پایان و مرگی هم به دنبال دارد در صورتی که پاسخ منفی است آیا روح میلیاردها انسان از اول خلقت تا به حال در چه واحد زمانی یا مکانی می‌گنجد؟

پاسخ: روح مخلوق خدا است (ابتدا باید روح را بشناسیم) یعنی خدا او را خلق کرده است و چیزی که مخلوق شد خالقش دارد و خالق او را ایجاد می‌کند، پس چیزی که ایجاد شد یک روزی نبوده است و بعد وجود پیدا کرده است چیزی که وجود پیدا کرد و نبوده و بعد بود شده است. جزء ممکنات است. یک

واجب الوجودی داریم و یک ممکن الوجود، ممکن یعنی بودنش وابسته به بودن واجب الوجود است. یعنی اگر او نبود این هم نیست اگر او بود و اراده کرد که این باشد ممکن الوجود هست. بنابراین هر چه غیر از خدا باشد وجودش وابسته به خدا و اراده پروردگار است بنابراین ما درباره روح باید این اعتقاد را داشته باشیم که نبوده و بود شده است پس زمان دارد و زمان او را می گیرد و هر چیزی هم که نبوده و بود شده امکان نابودی اش هست و این طور نیست که ابدی باشد مگر اینکه پروردگار متعال بخواهد که او ابدی باشد و اما اصل سؤال که فرموده اند: بنابراین میلیاردها انسان از اوّل خلقت تا به حال در چه واحد زمانی یا مکانی می گنجند؟

(اوّلًا زمان و مکان یک امر اعتباری است و پروردگار متعال بی نهایت مکان دارد حالا فرض کنید ما خیال بکنیم که در همین کره زمین همه ارواح باشند و میلیاردها روح در این کره زمین چگونه می گنجند) خیر، روح اگر آزاد باشد در فضا و کرات بالا رفت و آمد می کند و اگر هم آزاد نباشد در همان کنار قبرش به اصطلاح معذب است روح جای زیادی را هم نمی گیرد ارواح با هم تزاممی ندارند و در یک مکانی بالاخره همه آنها ممکن است جمع شوند.

سؤال سی و چهارم:

اینکه گاهی گفته می‌شود بعضی افراد در عالم رؤیا با بعضی از اموات تماس داشته‌اند و به آنها گفته‌اند مثلاً به ما چند لحظه گذشته است، در صورتی که وقتی به تاریخ فوت آنها رجوع می‌شود چند سال یا شاید چند صد سال از فوتشان گذشته است لطفاً از این جهت هم توضیحی بیان فرمائید.

پاسخ: عالم برزخ مثل خواب است. «کما تنامون تموتون»^(۱) همان طور که می خوابید می میرید تقریباً هیچ فرقی ندارد الا اینکه عالم برزخ خیلی روشن تر است به اصطلاح انسان در عالم برزخ خواب را پر رنگتر می بیند. در خواب چون آمیخته با افکار دنیائی است انسان خواب را کم رنگ می بیند. عالم برزخ مثل خواب است. شما از سر شب تا صبح خوابیده اید، چقدر خوابیده اید بدون مراجعه به ساعت مقدارش را نمی دانید.

اصحاب کهف سیصد سال خوابیده بودند. قرآن می فرماید: وقتی بیدار شدند از هم سؤال کردند چقدر خوابیده ایم؟ گفتند: «يَوْمًا أَوْ بَعْضُ يَوْمٍ»^(۲) یعنی یا یک روز و یا مقداری از روز را خوابیده ایم و تازه چون خیلی به آنها گذشته بود و احساس سنگینی می کردند بدنشان طور دیگری شده بود، گفتند: یا یک روز یا مقداری از روز را خوابیده ایم. حتی سختشان بود بگویند یک روز خوابیده ایم.

این مسأله خیلی فوق العاده ای نیست برای شما هم پیش آمده است. می گوئید چقدر خوابیدم وقتی که ساعت را بر می دارید می گوئید هفت یا هشت ساعت خوابیده ام و با خود

۱ — قال (رسول الله) : «إِيَّهَا النَّاسُ إِنَّ الرَّائِدَ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ، وَلَوْ كُنْتَ كَاذِبًا لَمَا كَذَبْتُ، وَاللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ حَقًّا خَاصَّةً، وَ إِلَى النَّاسِ عَامَةً وَاللَّهُ لَتَمُوتُونَ كَمَا تَنَامُونَ، وَلَتَبْعَثُونَ كَمَا تَسْتَيْقِظُونَ، وَلَتَحَاسِبُونَ كَمَا تَعْمَلُونَ» الحديث. بحار الانوار جلد ۱۸ صفحه ۱۹۷ قسمتی از حدیث ۳۰.

۲ — سورة بقره آیه ۲۵۹ و سورة كهف آیه ۱۹ و سورة مؤمنون آیه ۱۱۳.

می‌گوئید من فکر می‌کردم که نیم ساعت خوابیده‌ام. خواب زمان را درست ثبت نمی‌کند. عالم برزخ هم همین طور است زمان را ثبت نمی‌کند یعنی چه بسا شما مخصوصاً اگر اهل ثواب باشید و عالم برزخ خوبی داشته باشید وقتی که از دار دنیا می‌روید تا قیامت که شاید چند میلیون سال باشد برای شما مثل این است که یک ساعت بیشتر نگذشته است. و لذا آن ارواحی که ایشان می‌گویند این طور اظهار نظر می‌کنند و اگر انسان اهل عذاب باشد یک لحظه‌اش زیاد می‌گذرد و آن جهش هم هست مثل خواب. شما خواب بدی دیده‌اید سه تا چهار روز فکر می‌کنید در ناراحتی بوده‌اید. می‌بینید شما را زندان تک سلولی یک ماه با شکنجه زندانی کشیده‌اید وقتی که از خواب بلند می‌شوید می‌بینید یک ساعت بیشتر نخوابیده‌اید و این همه را در خواب دیده‌اید.

عالم برزخ هم همین طور است یعنی اگر انسان اهل عذاب باشد همان زمان معمولی هم بیشتر می‌گذرد. بنابراین با توجه به جریان خواب مسأله حلّ است و احتیاج به بحث زیادی ندارد.

سؤال سی و پنجم:

انسان وقتی به طرف کمالات روحی
حرکت می کند وقتی به خدا رسید آیا در
آنجا باید متوقف شود؟

پاسخ: خداوند در هر یک از صفات جلالیه و جمالیه اش
بی نهایت است و انسان محدود نمی تواند به انتهای بی نهایت
برسد، هر چه انسان عمر داشته باشد بی نهایت هم عمر داشته
باشد باید بی نهایت چیز یاد بگیرد و بی نهایت باید به سوی
کمالات برود. اجمالاً انسان تا وقتی حیات دارد و روح انسان
وجود دارد و تا وقتی روح انسان همین حالت روح را داشته باشد
برای چیز یاد گرفتن آماده است وقتی دید دیگر چیزی یاد

نمی‌گیرد روحش مریض است و انسان در این دنیا، در برزخ، در بهشت در تمام این سلسله از زندگی و حتی اگر عالم ارواح و عالم ذر را هم حساب کنیم در هر جا انسان بخواهد متوقف شود و دیگر نخواهد چیزی را یاد بگیرد از همان جا باید او را متوقف دانست یعنی مرده است، تا متوقف شد مرده است. آنهایی که می‌گویند در عالم قیامت دیگر کار نیست تکلیف و رشد نیست و همه‌اش خوردن و خوابیدن است درست نیست. در روایت داریم در بهشت هم انسان ترقی می‌کند و کمالاتی دارد^(۱) و روزبروز و ساعت به ساعت انسان باید رشد کند کسی که دو روزش مساوی باشد ضرر کرده و کسی که روز قبلش بهتر از روز بعدش باشد ملعون است^(۲) انسان به جایی نمی‌رسد که در آنجا متوقف شود هر چه پیش برود باید پیشتر پیش برود.

انسان وقتی به خدا می‌رسد اول بهره‌برداریش است مثل این است که شما بگوئید حالا که پس از زحماتی از شهرم آمدم به شهر دیگر و به عالم بزرگتری رسیده‌ام دیگر آنجا متوقف می‌شوم و چیزی یاد نمی‌گیرم، در حالی که آنجا تازه اول یاد گرفتن است. انسان به مقام یقین و انس با پروردگار و مقام تسلیم و رضا که رسید

۱ — بحارالانوار جلد ۸ صفحه ۱۰۶.

۲ — بحارالانوار جلد ۷۱ صفحه ۱۷۳ حدیث ۵ و صفحه ۱۸۱ حدیث ۳۴ و جلد ۷۷ صفحه ۳۷۷ قسمتی از حدیث ۱ و صفحه ۱۶۴ و جلد ۷۸ صفحه ۲۷۷ قسمتی از حدیث ۱۱۳ و صفحه ۳۲۷.

تازه اوّل چیز یاد گرفتنش است تازه رسیده به سرچشمه مقصود به سرچشمه علم در مقابل استاد بزرگ، در مقابل خالق عالم که همه علوم در اختیارش است واقع شده، تازه رسیده به حقیقت. وقتی شما به یک عالم بزرگ فقه رسیدید فقط می گوئید خدمت رسیدم چهره شما را ببینم یا می گوئید آمده ام کسب علم کنم؟

سؤال سی و ششم:

چرا وقتی روح از بدن خارج می شود و
وقتی بدن سرد می شود در صورت دست
زدن به بدن باید غسل مَسّ میّت انجام داد؟

پاسخ: این یک فلسفه دارد و می خواهند به انسان بفهمانند تو
هر ارزشی داری به خاطر روح است و وقتی روح از بدن
خارج شد آن قدر بدنت کثیف و بی ارزش است که اگر دست هم به
آن بزنند باید تمام بدن را بشویند.

واقعاً انسان از نظر بدنی هیچ ارزشی ندارد حتی به اندازه
حیوانات هم ارزش ندارد. شاید یک جهت این که ما از مرده انسان
بیشتر می ترسیم تا مرده حیوان، همین باشد. چون تا روح در بدن

انسان است انسانها با این انسان مأنوس اند. می خواهند به ما بگویند تو با روح این انسان مأنوسی نه با بدنش. فطرتاً یک حالت تنفر ایجاد می شود. خدای تعالی شاید این را در فطرت انسان گذاشته و آن حکم را هم مرحمت فرموده تا ما بدانیم هر چه انسان ارزش دارد به خاطر روحش است نه به خاطر بدنش.

یک جهت دیگر هم که برخی از دانشمندان میکروب شناس گفته اند این است که میکروبهای که در بدن انسان هست و انسان را ممکن است از پا درآورد به انسان بیشتر سرایت می کند. مثلاً اگر طاعون گاوی آمد ما نباید واکسینه شویم به گاوها کار دارد. اگر طاعون انسانی آمد به گاوها کار ندارد. میکروب حیوانات کمتر در انسان اثر می کند ولی میکروب انسان در انسان بیشتر اثر دارد و شاید از این جهت فرموده باشند که بدنتان را بعد از دست زدن به بدن مرده سرد شده غسل دهید که بدن مرده بعد از سرد شدن قوه دفاعیش را در مقابل میکروب از دست می دهد.

سؤال سی و هفتم:

آیا می‌توان گفت که در بدن انسان نیروی خارق‌العاده‌ای وجود دارد که حتی در بعضی از کتابها نوشته و دیده شده که زنی با ۴۵ کیلو وزن وقتی متوجه شده که بچه‌اش در زیر چرخهای کامیون رفته است آن کامیون را به مقدار ۲۰ سانت از زمین بلند کرده آیا این نتیجه را می‌توان گرفت که چنین نیروئی در بدن انسانها باشد و اگر وجود دارد در روح است یا در بدن که به نحو خاصی نهفته است که در چنین مواقعی با کمک روح قدرت مافوق تصوّر ظاهر می‌شود؟

پاسخ: در بدن که اصلاً نباید حرفش را زد. وقتی که می‌خواهیم بدانیم این نیرو مال روح است یا مال بدن باید این دو را از هم جدا کنیم تا بفهمیم که مال کدام یکی است. در بدن هیچ نیروئی نیست اگر یک لاشهٔ گوسفند را زیر چرخ کامیون انداختید اگر او قدرت داشته باشد وقتی که کامیون تکان بخورد معلوم است چیزی زیرش هست و بیشتر از این اثری ندارد. بدن انسان هم مثل بدن گوسفند و این دیوار یک جمادی است. هر چه قدرت هست ممکن است در روح باشد آیا در روح انسان چنین نیروئی هست؟ از این هم بالاتر، این که یک کامیون است. اگر آن نیروئی که در روح انسان وجود دارد به فعالیت بیفتد یعنی انسان خودش اگر از نظر روحی به فعالیت بیفتد با نگاه، قطار سریع‌السیر را از دور نگاه می‌دارد این مشاهده شده و از نظر علمی درست است. نیروی روح انسان به قدری قوی است که در یک چشم به هم زدن و در یک لحظه ممکن است از کرهٔ زمین به کرات بالا پیشرفت کند. روح انسان صدها برابر از نور قویتر است و نیرویش آن قدر زیاد است که اگر به مرحلهٔ فعلیت برسد مثل آصف بن برخیا که توانست تخت بلقیس را در یک چشم به هم زدن در کنار حضرت سلیمان حاضر کند سرعت داشته باشد. سرعت مال قدرت روح است یعنی نیروی روحی باید خیلی قوی باشد تا سرعت زیادتر شود یک ماشین ژیان ۸۰ کیلومتر در ساعت ممکن است سرعت داشته باشد یا بنز آخرین سیستم که قدرتش خوب است و موتورش

منظم کار می‌کند در ساعت ۲۰۰ کیلومتر راه می‌رود می‌گوئید چرا سریعتر می‌رود؟ چون قدرتش زیاد است. این ۶ سیلندر و آن یکی ۸ سیلندر است این قدرتش زیادتر است.

حالا اگر چیزی به یک چشم بر هم زدن از اینجا رفت تهران و برگشت خیلی قوی است اگر شما روی همان ماشین قوی یک تن بار بگذارید مثل قبل نمی‌تواند سرعت داشته باشد. مثلاً روی ژیان ۵۰۰ کیلو بار بگذارید همان جا پرس می‌شود و هیچ حرکت نمی‌کند اما ۵۰۰ کیلو را روی این ماشینهای قوی معمولی مثل بنز یا شورلت یا بیوک بگذارید می‌کشد ولی آهسته حرکت می‌کند.

هر چه سریعتر می‌رود و بر می‌گردد قویتر است، هر چه بار بیشتری را می‌کشد قویتر است. شما تخت بلقیس را فکر نکنید یک صندلی بوده است در قرآن توصیف می‌کند «وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ»^(۱) می‌شود گفت مثل این سالن تختی بود با تشکیلاتش متعلق به یک ملکه که خودش نمی‌توانسته جابجایش کند. این همه راه رفته و از شش ماه راه آن را برداشته و آورده است. روح آصف بن برخیا با ارواح ما هیچ فرقی نمی‌کند. نگوئید روح او فرق می‌کرده است. خیر، روح او را خدا با ارواح ما خلق کرده بوده است. ولی ما روحمان را خفه و محدود کرده‌ایم و در این قفس تنگ زندانی‌اش کرده‌ایم اما روح او این طور نبوده است. روح او به اصطلاح آزاد

شده بوده است.

شما یک بمب بزرگی که شهری را ممکن است خراب کند تصوّر کنید که اینجا افتاده است شما لگد هم که بزنید قِل می خورد هیچ نیروئی هم ندارد. این را یک ضربه وارد کرده و پرتاب کردید انفجاری پیدا می کند که کوه را از زمین بلند می کند. روح انسان هم در بدن همین طور است. الان ما که اینجا نشستیم مثل همان بمبی هستیم که جائی افتاده است لگدمان هم که می زنند می گوئیم آخ و می افتم پائین. اما بوسیله یک ضربه که این نیروی روح از این بدن بیرون بیاید آن چنان نیرومند می شود که با یک چشم به هم زدن به کرات بالا می رود این مسلّم است هم از نظر دینی هم قرآن تصریح کرده است آنجا که آصف بن برخیا گفت: «أَنَا أَنْتِكَ بِه قَبْلَ أَنْ يَزْنَدَ إِلَيْكَ طَرْفَكَ»^(۱) اگر از نظر علمی بخواهید امروز ثابت شده است. کتابهایی که در مورد ارواح نوشته اند، زیاد است مخصوصاً خارجیها بیشتر به این زمینه توجّه کرده اند ما هم (ولو اینکه اصلش مال ما باشد) عقب رو قافله علمی و تمدّن آنها هستیم. و کتابهای زیادی درباره این مسأله نوشته اند.

به هر حال این مسأله مسلّم است که روح نیروی زیادی دارد. آن وقت چطور شد که در آنجا یک دفعه چنین کاری را کرد و نیرویش را اِعمال نمود؟ چرا بقیه وقتها نیرویش را اِعمال

نکرده است؟

گاهی انسان خودش را از قفس تن ناخودآگاه بیرون می آورد یعنی فکر کنید، الان بی حال گوشه‌ای افتاده‌اید به شما می‌گویند آقا بلند شو. می‌گوئید حالش را ندارم برای همه چه جوان و چه پیر این مسئله پیش آمده است. برای پیرها بیشتر. بلند شو. می‌گوید حال ندارم. می‌گویند بیا غذا بخور می‌گوید حالش را ندارم، غذای مرا بیاورید اینجا. همین لحظه اگر بچه‌اش بخواهد از بالا به پائین بیفتد انسان ناخودآگاه از جا می‌پرد و بچه را می‌گیرد و به زمین می‌گذارد. به او می‌گویند تو که حال نداشتی. می‌گوید اصلاً نفهمیدم چه شد. یکدفعه از جا پریدم، این مورد کوچکش است.

مورد بزرگش هم از همین قبیل است یعنی یک مرتبه می‌بینید آن نیرو انسان را برای جلوگیری از حوادث و موانع بزرگتری آماده می‌کند بنابراین این مسائل مهم نیست مثلاً گاهی می‌شود بچه از روی پشت بام به پائین افتاده است و مادر به او گفته بود که نیفت و تا چشمش به او بوده او بین زمین و آسمان معلّق مانده و نیفتاده است یا اگر افتاده آهسته به زمین خورده است از این قبیل ما زیاد داریم و آن مال همان نیروی روح است. این مسلم است و هیچ مسأله‌ای هم نیست و هیچ مانعی هم ندارد.^(۱)

۱- این مسأله در قسمت قدرت روح در کتاب «عالم عجیب ارواح» اشاره شده صفحه ۱۸۳.

سؤال سی و هشتم:

آیا حیوانات مانند انسان دارای روح

عالی هستند؟

آیا بعد از مرگ روحشان باقی است یا

فقط دارای روح نباتی هستند؟

پاسخ: حیوانات هم روح نباتی دارند و هم روح حیوانی دارند

ولی روح عالی ندارند. روحشان مثل روح ما است ولی روح ما خیلی دراکتر و فعالتر و حسّاستر است ولی روح آنها محدودتر یعنی درکش محدودتر است. دیدنیها را می بینند، شنیدنیها را می شنوند حسّ هم می کنند ولی محدود است یعنی دایره درکشان کوچک است ولی دایره درک انسان خیلی وسیع تر است.

سؤال سی و نهم:

اگر یک دسته از ارواح به خاطر اعتقادات صحیح ولی عمل ناقص در برزخ بیهوش‌اند تا روز قیامت افتاده‌اند پس این روایت که ارواح آنها شبهای جمعه به نزدیک خانه فرزندان‌شان می‌آیند و از آنها درخواست یاری می‌کنند یا اینکه به خواب نزدیکانشان می‌آیند بدون اینکه این نزدیکان در جهت این ارتباط فکری کرده باشند در حالی که اینها بیهوش‌اند چگونه این مسئله ممکن است؟

پاسخ: آدم بیهوش هم بالآخره به هوش می آید. از روایات استفاده می شود که انسان وقتی مُرد، روحش یا از اولیاء خدا است و آزاد است. این مسأله ای ندارد و مورد سؤال پرسش کننده هم نبوده است یا از دشمنان خاندان عصمت و به اصطلاح کافر معاندی است که این هم در عذاب است و محدود می باشد و یا فاسق است و اهل تزکیه نفس نیست (که سؤال ایشان در این مورد است) ولی اعتقاداتش صحیح است. شیعه علی بن ابیطالب است ولی معصیتکار و تزکیه نفس نکرده است.^(۱) مثلاً یک متهم را به دادگاه می برند ولی به زندان نمی برند و می گویند تعهد بده که هر وقت خواستیم در دادگاه حاضر شوی البته در اینجا خدای تعالی خودش دست به کار می شود چون در آنجا سند و پول نقد ندارد او را لخت کرده اند و زیر خاک دفن کرده اند چیزی انسان

۱ — «... عن أبي جعفر الجواد، عن آبائه قال: قيل لأُمير المؤمنين : صف لنا الموت، فقال: على الخبير سقطتم، هو أحد ثلاثة أمور يرد عليه: إمّا بشارة بنعيم الأبد، وإمّا بشارة بعذاب الأبد، وإمّا تحزين و تهويل و أمره مبهم، لا تدرى من أَى الفرق هو فأما وليتنا المطيع لأمرنا فهو المبشّر بنعيم الأبد و أما عدونا المخالف علينا فهو المبشّر بعذاب الأبد، و أما المبهم أمره الذى لا يدرى ما حاله فهو المؤمن المسرف على نفسه لا يدرى ما يؤول إليه حاله، يأتيه الخبر مبهماً مخوفاً، ثمّ لن يسويه الله عزّ و جل بأعدائنا لكن يخرجه من النار بشفاعتنا، فاعملوا و أطيعوا و لا تتكلموا و لا تستصغروا عقوبة الله عزّ و جل فإنّ من المسرفين من لا تلحقه شفاعتنا إلاّ بعد عذاب ثلاث مائة ألف سنة».

«... وقيل لمحمد بن عليّ : ما الموت؟ قال: هو النوم الذى يأتيكم كلّ ليلة، إلاّ أنّه طويل مدّته، لا ينتبه منه إلاّ يوم القيامة، فمن رأى فى نومه من أصناف الفرح ما لا يقادر قدره و من أصناف الأهوال ما لا يقادر قدره فكيف حال فرح فى النوم و وجل فيه؟ هذا هو الموت فاستعدّوا له». بحار الانوار جلد ۶ صفحه ۱۵۳ حدیث ۹.

ندارد و فقط یک کفن دارد. لذا خودش دست به کار می شود یک آمپول بیهوشی، یک خواب ممتد مثل خواب اصحاب کهف بلکه بیشتر به این شخص می دهند چون روز دادگاه روز قیامت است در قیامت او را زنده می کنند و بعد برای محاکمه او را می آورند که چرا این کار را کردی، چرا آن کار را کردی؟ بعد از محاکمه «یحس فی المقام»^(۱) قدری او را حبس می کنند اگر خیلی پرونده اش سبک باشد خدا او را عفو می کند اگر قابل شفاعت باشد اقلأً به یکی از اولیاء خدا کمکی کرده باشد محبتی، خدمتی کرده باشد یا نسبت به مردم اظهار لطفی کرده باشد این را شفاعت می کنند و وارد بهشت می شود تا اینجا توضیح سؤال را دادم و سؤال پرسش کننده این است که کسانی را که خدا آنها را بیهوش می کند یا به خواب می روند اینها چگونه شبهای جمعه می آیند؟ این خیلی ساده است. شبهای جمعه بیدار می شوند یا بهوش می آیند و به خانه اقوام و نزدیکانشان می روند. این یک جواب بود.

دوم از کجا معلوم آنهائی که ولی خدا هستند آنها نمی آیند.

۱ - اشاره است به روایت نبوی که مرحوم طبرسی در مجمع البیان در تفسیر آیه ۳۲ سوره فاطر آورده است که می فرماید: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذِنَ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ أَفْضَلُ الْكَبِيرِ».

عن ابی الدرداء قال: سمعت رسول الله يقول فی الآية: «أما السابق فيدخل الجنة بغیر حساب، و أما المقتصد فيحاسب حساباً يسيراً، و أما الظالم لنفسه فيحبس فی المقام ثم يدخل الجنة منهم الذين قالوا: الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن». به نقل از بحار الانوار جلد ۲۳ صفحه ۲۱۳.

زندانهای دنیا هم همین طور است. اگر کسی اهل توطئه و اهل همدستی با این و آن نباشد. و فقط خلافی کرده است او را به زندان انداخته‌اند اگر چنین مردی باشد هفته‌ای یک شب می‌گویند برو و احوال اهل بیت را پرس. من زیاد دیده‌ام که فردی زندان بود دیدم بیرون است گفتم: انشاءالله آزاد شده‌ای؟ گفت: خیر هنوز چند سال دیگر مانده است. گفتم: پس اینجا چه کار می‌کنی؟ گفت: به من اجازه داده‌اند که بروم و احوال خانواده‌ام را بپرسم. ولی آنهایی را که به طور کلی حتی اجازه ملاقات هم به آنها نمی‌دهند چون اهل توطئه‌اند و درگوشی ممکن است مطلبی بگویند یا کاری صورت بدهند یا جنایتی بکنند. ولی آنهایی که اعتقادات صحیح دارند ولی اهل گناه و معصیت بوده‌اند با زن و فرزندان‌شان توطئه‌ای ندارند ملاقاتی به آنها می‌دهند شبهای جمعه می‌روند و بر می‌گردند.

سؤال چهارم:

کسی که در سنّ کهولت از دنیا رحلت
نموده و مدّتها به خوابِ کسی نیامده در
رؤیا او را ببینند در حالی که در سنّ جوانی
است و او را بشناسند آیا این شناخت از
عالم ذر می باشد؟

پاسخ: به طور کلی این مسأله در خوابها هست که وقتی انسان
کسی را در خواب می بیند که قبلاً ندیده، یا به آن شکل او را در دنیا
ندیده الهامی به او می شود که این فلانی است. مثلاً شما پیامبر
اکرم را در خواب می بینید و حال اینکه پیامبر را
نمی شناسید ولی در خواب یقین دارید که این پیغمبر است.
روح یک ضمیر خودآگاهی دارد اسمش را می توانید الهام یا

شناخت واقعی روح بگذارید که روز اوّل خدای تعالی به روح انسان داد همان طور که به حضرت آدم همه چیز را تعلیم داد به ماها هم همه چیز را تعلیم داده و ما فراموش کرده ایم. اگر کسی فردی را خواب می بیند امّا به یک شکل دیگر، متّهی می داند این همان است یا پیر است این جوان می بیند و امثال اینها، یک احتمالش این است که شناخت واقعی روح است که ولو جوانیهای این شخص را ندیده ولی همین شکل بوده و الهام به او شده است.

ضمناً این را بدانید پنجاه درصد خوابها هم تخیل است مثلاً همین طور که نشسته اید تخیلاتی توی سرتان می آید مثل اینکه دارید می بینید مثلاً داستان شیرفروشی که در آخر پایش را به ظرف شیر زد و ریخت، همین تخیلات در خواب رنگ بیشتری پیدا می کند و انسان می گوید یک چیزی دیده. پنجاه درصد خوابها همین طور است. چهل درصد خوابها تعبیر دارد و ده درصد هم واقعیّت است. بنابراین ضرورت ندارد بیشتر از این در این باره بحث کنیم.

سؤال چهل و یکم:

بفرمائید «قالب مثالی» در زنده‌هائی که در دنیا هستند چه وظیفه‌ای دارد و پس از مرگ در عالم برزخ چه نقشی دارد؟ و آیا این مطلب که در کتابها نوشته شده که روح با مخلوط کردن قالب مثالی و «سیتوپلاسم» که از بدن مدیوم می‌گیرد می‌تواند به خودش تجسم دهد درست است یا نه؟

پاسخ: کسانی که قائل‌اند روح مجرد مطلق است و روح در بدن انسان نیست به چنین گرفتاریهائی مبتلا می‌شوند. چون روح را احضار می‌کنند جائی می‌رود و می‌آید می‌گویند اگر روح مجرد

مطلق است پس این چه وضعی است؟ بعد مجبور می‌شوند که یک «سیتوپلاسم» و قالب مثالی را قائل شوند. (البته در چند روایت کلمه قالب مثالی هست.^(۱) آن را چنین توضیح می‌دهم در روایات که می‌گویند: خود روح جسم است^(۲) البته نه از جسم مادی دنیائی، بلکه منظور این است که یک وقت نبوده بعد خلق شده و دارای ابعاد است مکان دارد این طور چیزی را می‌گوئیم جسم است حالا ذاتش از چه چیز خلق شده نمی‌دانیم. ولی آنکه می‌گویند قالب مثالی، مثل این است که آبی را توی شیشه بریزید یخ بزنند بعد شیشه را بشکنید این آب یک قالب‌بندی دارد. یعنی روح که در بدن من آمد به شکل من در خارج وقتی بدن من نباشد او به همین شکل هست.

این قالب‌بندی که بوسیله این بدن شده و به این شکل درآمده قالب مثالی است اگر این باشد دیگر سؤالشان مورد ندارد چون پرسش‌کننده می‌گویند حالا که روح در بدن ما است قالب مثالی چه کار می‌کند؟ قالب مثالی وجود ندارد این آب که توی شیشه هست یخ هم که زده باشد چگونه است قالب مثالی هم وجود

۱ — بحارالانوار جلد ۵۸ صفحه ۵۰ حدیث ۳۰، اصول کافی جلد ۳ صفحه ۲۴۵.

۲ — «قال الصادق لهشام: والروح جسم رقيق قد البس قالباً كثيفاً». بحارالانوار جلد ۵۸ صفحه ۳۴ عن الاحتجاج فی حدیث طویل، کتاب «در محضر استاد» جلد ۲ صفحه ۲۰.

بحارالانوار جلد ۶ صفحه ۲۱۶ قسمتی از حدیث ۸ و جلد ۱۰ صفحه ۱۵۸ و جلد ۶۱ صفحه ۳۴ قسمتی از حدیث ۸.

خارجی ندارد که بگوئیم او حالا چه کار می کند.

اما اینکه بعضی دربارهٔ احضار ارواح و ستوپلاسم گفته اند از بدن مدیوم خارج می شود واقعش این است که با جنبه های علمی هیچ موافقت ندارد و شاید اشتباهی در کار اینها هست و با آن مدارک و آن چیزهایی که ما از روح می فهمیم منافات دارد. روح انسان عین آبی است که در شیشه هست. در تمام جاهای این شیشه هم آب هست. وقتی شیشه می شکند آب به حال خودش باقی می ماند و از بین هم نمی رود. شاید آنها می خواستند بین حرفهای فلاسفه که روح را اصلاً مادی نمی دانند یعنی جسمانی نمی دانند و افرادی که قائل اند روح در خارج تجسم پیدا می کند و روح جسم است تلفیقی بکنند. بنابراین از نظر اسلامی و بحثهایی که ما داریم و در کتاب «عالم عجیب ارواح» زیر سایهٔ روایات و آیات بیان کردیم این حرفها اصلاً صحیح نیست. و حرف صحیح این است که روح همان طوری که موقع خواب از بدن بیرون می آید موقع مرگ هم از بدن بیرون می آید منتهی در وقت خواب یک وصلی به نام روح نباتی به بدن دارد ولی در موقع مرگ آن وصل هم قطع می شود.

سؤال چهل و دوم:

اهمیت دادن به مرگ روح، در مقابل

مرگ جسم را توضیح دهید.

پاسخ: یقین بدانید که مرگ روح و از بین رفتن روح اهمیتش

بیشتر است، تا از بین رفتن جسم و مردن جسم. این بدن انسان

بالأخره از بین خواهد رفت ولی روح هرگز از بین نمی رود اگر هم

بر اثر غفلت و گناه مُرد دیگر قابل معالجه نیست ولی هست و

برای همیشه عذاب می بیند تا جائی که خدای تعالی به

رسول اکرم خطاب می کند: ای پیغمبر تو نمی توانی به مرده

چیزی بفهمانی.^(۱)

مثَل او مانند مرده‌ای است که اگر بالای سرش چه حرفهای ترسناک بزنی و چه حرفهای شاد برایش هیچ فرقی نمی‌کند. بنابراین چیزی که خیلی ارزش دارد این است که خود را از خواب غفلت بیدار کنیم تزکیه نفس کنیم خودمان را به کمالات روحی برسانیم و روحمان را به اوج اعلا برسانیم شما اگر در دنیا تحقیق کنید، شاید بالاترین علم و لازم‌ترین علم و علمی که همه مردم به آن نیازمند هستند مسأله علم اخلاق و تزکیه نفس باشد متأسفانه در دنیا یک دانشکده یا دانشگاه در این مورد نداریم. ما از این جهت خیلی فقیر هستیم.

اگر کسی بخواهد خودش را بسازد به او اگر گفته شود که انجام واجبات و ترک محرّمات بنماید این را تزکیه عمل می‌گویند ولی اگر بخواهیم این عمل یعنی ترک محرّمات و انجام واجبات مورد قبول خدا واقع شود باید از درون نشأت بگیرد.

پس نتیجه می‌گیریم که باز باید روح سالم و پاک باشد تا هم عمل مورد قبول پروردگار قرار بگیرد و اعمال هم درست انجام شود.

سؤال چهل و سوم:

منظور این آیه مبارکه چیست «وَنَفَخْتُ

فیه مِنْ رُوحی»^(۱) آیا خداوند از روح خودش

در انسان دمیده؟

پاسخ: خدای تعالی وقتی روح حضرت آدم را در او دمید

فرمود: «وَنَفَخْتُ فیه مِنْ رُوحی» این انتساب که خدا از روح خودش به

انسان دمیده به این جهت است که او را بر تمام مخلوقاتش

شرافت داده. نه به این معنا که جزئی از روح خودش را در وجود

انسان قرار داده و از خدا کم شده باشد این انتساب به این جهت

است که خدا می‌خواهد ارزش این روح را به ما بشناساند. و این معنا حتی دربارهٔ ملائکه و یا مخلوقات دیگرش اطلاق نشده است.

انتسابات دیگری هم هست که خدا می‌خواهد عظمت آنها را به ما گوشزد کند. به طور مثال خون حسین بن علی را خدای تعالی خون خود دانسته و به خود منتسب فرموده و اهل بیت عصمت در زیارت، به حسین بن علی عرض کرده‌اند: «السَّلامُ عَلَیْكَ يَا ثَارَ اللَّهِ» یعنی سلام بر تو ای خون خدا.

حالا چرا خدای تعالی این خون را به خودش انتساب داده است؟

چون این خون فقط و فقط خالص برای خدا ریخته شده و کوچکترین غشی در آن نیست.

یا مثلاً بیت الله الحرام یعنی خانهٔ خدا در حالی که خداوند عزّ وجلّ خانه و مکان ندارد اینجا می‌خواهد ارزش و عظمت کعبه را به ما نشان دهد، لذا به خودش نسبت داده است. زیرا زمانی که حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل با دلی پاک و قلبی سالم و دلی با اخلاص این خانه را بنا کردند و با خلوص تمام از خدا خواستند، که این عمل را از آنها بپذیرد. خداوند هم از آنها پذیرفت. پس به خاطر همان خلوص این خانه می‌شود خانهٔ خدا و مردم تا روز قیامت دور این خانه طواف می‌کنند و این اخلاص را ستایش می‌نمایند.

سؤال چهل و چهارم:

آیا روح انسان رشدی مانند بدن دارد یا
 خیر و وضعیّت روح هنگام تولّد به چه
 صورتی بوده و علّت عواطف و افکار
 کودکانه انسان در هنگام کودکی چیست آیا
 وابسته به روح است؟

پاسخ: بچه در سنّ چهار ماهگی که در رحم مادر بدنش
 تکمیل می‌گردد روح در آن دمیده می‌شود. روح به طور کلی یک
 موجودی است که علوم را دریافته و می‌فهمد نهایتاً در آن دنیا یا
 در رحم مادر یک وسائلی را می‌خواهد که از آنچه می‌داند استفاده
 کند مثلاً می‌داند فلان غذا خوب است ولی باید دهنی داشته
 باشد که غذا را بجشد و بخورد. یا می‌داند که فلان رنگ خوب

است ولی باید چشمی داشته باشد که ببیند. روح تا وقتی که در بدن است از بدن به عنوان وسیله استفاده می‌کند و این مسائل را می‌فهمد و به معرض اجرا می‌گذارد و از مغز که متشکل از سلولهای مغزی می‌باشد استفاده می‌کند تا پیام را به اعضای مختلف بدن برساند وقتی که انسان می‌خواهد همه احساسات از بدن بیرون می‌آید. بنابراین وقتی روح وارد بدن می‌شود تا وقتی که خارج می‌شود از نظر قد و قواره و حجم مادی زیاد و یا کم نمی‌شود این طور نیست که اگر کسی قد بلندی داشته باشد روحش قد بلند باشد و یا انسان کوتاه قد روحش کوچکتر باشد و یا اگر کسی پایش قطع شود نمی‌توانیم بگوییم نصف روحش نیست این از خصوصیات روح نباتی است که حسّاس و درّاک و فہیم نیست. در بچہ چهار ماهه هم که شاید قدّش یک وجب نشود و یا ذرّہ در عالم ذر که خیلی کوچک است همان حسّاسیت و درّاکیت، همان فہم و اختیار و علم را دارد و البتہ بزرگ می‌شود رشد می‌کند ولی نہ از نظر عرض و طول بلکہ از جہت علم و کمالات بزرگ می‌شود.

ملائکہ و اجنّہ هم همین طورند ولی آنها شکل ندارند یک چیزی هستند که ممکن است خودشان را به اشکال مختلف نشان بدهند مثل آب که در هر ظرفی به شکلی متجلی می‌شود ولی روح انسان که وارد بدن می‌شود شکل می‌گیرد که اسمش را قالب مثالی می‌گذارند.

سؤال چهل و پنجم:

ارتباط ارواح در گذشته اعم از ملحدین
و مؤمنین و غیره با جهان چگونه است آیا
می‌توانند باعث و بانی کار خیر یا شرّی
شوند؟

پاسخ: ارواحی که از دنیا رفته‌اند یک عده اهل عذاب‌اند که در
این خصوص جواب منفی است زیرا آنها گرفتارند. یک عده بعد از
مرگ مثل کسانی که خواب هستند یا بیهوش شده‌اند. هیچ چیز
نمی‌فهمند روز قیامت بیدار می‌شوند و به حسابشان می‌رسند.
یک عده ارواح اولیاء خدا هستند که در فضا و عالم مشغول

فَعَالِيَّتْ اند^(۱) و تجربه هم نشان داده و علم روانشناسی و پسیکولوژی هم گفته که این ارواح با وسائل مختلف به انسان کمک می‌کنند شما می‌روید سر قبر میّت و یک فاتحه‌ای می‌خوانید و از آن میّت تقاضایتان این است که از خدا بخواهد گناهانتان را ببخشد، فلان حاجتتان را بدهد. سر قبور ائمه اطهار همه این تقاضا را دارند. کنار مرقد‌های امامزاده‌ها همین تقاضا را می‌کنند. کنار قبور اولیاء خدا باز همین تقاضا هست. و این رسم شیعه است پس آنها کمک می‌کنند والا تقاضا معنا ندارد.

ارواح ملحدین آزاد نیستند که باعث کار شرّ شوند. این که می‌گوئیم در احضار ارواح، ارواح خبیثه می‌آیند منظور اجنه و شیاطین هستند نه ارواح انسانهایی که خبیث هستند. یک مشت ارواح سرگردان هستند و در ارتباط با این موضوع در کتابها روی جنبه‌های علمی بعضیها پیش رفته‌اند.

می‌گویند شنیدن کی بود مانند دیدن روی جنبه‌های بینش پیش نرفته‌اند. آنچه که من عرض می‌کنم چون معتقد به کلمات ائمه هستیم مثل دیدن است. یک عده از ارواح سرگردان هستند. مثلاً فرض کنید یک نفر ولو فاسق و فاجر باشد شخصی او را مظلومانه به قتل می‌رساند تا وقتی که انتقام خونش را نگیرد خدای تعالی این را آزاد می‌گذارد. (این از روایات استفاده

می شود) این شخص می خواهد مسلمان، فاجر، فاسق باشد فرقی نمی کند.^(۱) مظلوم کشته شده. یک نفر آمده این را به خاطر مالش یا پولش یا هر چیز دیگری کشته و این مظلوم کشته شده، روح این آزاد است تا انتقام خورش را بگیرد. حرفی در عوام است که می گویند خون پایمال نمی شود. شما در خانه تان مرغ یا گوسفند کشته اید انسان که به اندازه یک گوسفند بیشتر خون ندارد، جسد را هم یک جایی پنهان کرده اید، می بینید گاهی همان روح مقتول می آید، در بدن انسان از زبان انسان خودش را لو می دهد.

گاهی افرادی را راهنمایی به طرف جسد می کند. روح هر کس می خواهد باشد. همین قدر که مظلوم کشته شده باشد، یک فعالیت دارد که بالأخره قاتل را معرفی بکند. یک نفر می گفت: در دادگاه تمام مدارک من که طرف را من نکشتم کامل بود. در دادگاه هم خیلی ساده عنوان کردم که به این دلائل من او را نکشتم. سپس می گفت: در آن لحظه آخری که می خواستند رأی بدهند مثل اینکه یک کسی آمد وجود من را در فشار قرار داد و من بی اختیار گفتم من او را کشته ام. این علامتی است که شخص مقتول چون مظلوم کشته شده فعالیت می کند، تا خودش را معرفی کند، حالا از هر طریقی. مثلاً گاهی یک فراست و هوشی به بازپرس می دهد که او حقیقت را می فهمد یا اینکه گاهی می شود در وجود انسان یک

زمینه‌هائی فراهم می‌کند. مثلاً بازپرس آمده این طرف آن طرف را نگاه می‌کند، ببیند چه خبر است، می‌بیند دقیق رفته آنجائی که انسان هزار جور برنامه اجرا کرده که آن را مخفی کند ولی او حقیقت را بدست می‌آورد. اسم اینها را می‌گذارند روحهای سرگردان. این ثابت است. آنهائی که جنایت می‌کنند، خودشان می‌گویند که ما گاهی تحت فشاری قرار می‌گیریم که مجبور می‌شویم حقایق را بیان کنیم. بنابراین ممکن است شخص مقتول بعد از اینکه قاتلش را معرفی کرد، همانجا روحش از طرف خدای تعالی دستگیر شود و باز او را برای عذاب ببرند. ولی تا وقتی که قاتل را معرفی نکرده آزاد است. البته بعضیهایشان این طور نیستند. والاّ روح فسّاق و فجّار که از جهت اعتقادی مشکلی ندارند، به خواب می‌روند و روز قیامت با شفاعت وارد بهشت می‌شوند. ارواح معاندین و دشمنان و کسانی که کافرند بعد از مرگ در عذاب‌اند و ارواح اولیاء خدا هم آزادند.

سؤال چهل و ششم:

آیا «ذر» به طور اختیاری در بدنها داخل می‌گردد و یک «ذر» در چند بدن داخل می‌شود؟

پاسخ: خدای تعالی روح انسان را در اوّل خلق کرد. شاید متجاوز از دو هزار روایت خلق روح قبل از بدن را تأیید می‌کند. برای اینکه روح پس از خلق شدن متمرکز شود خدای تعالی یک بدنهای ذره‌ای آفرید. اگر ساختمانهای بزرگ را در نظر بگیرید برای دیدن تمامش ماکتی درست می‌کنند و دم در می‌گذارند که ماکت این ساختمان و طرح آینده این ساختمان در ماکت یک متر در یک

متر در مقابل شما گذاشته می شود که هر چه اینجا پیاده شده در آنجا هم پیاده خواهد شد.

خدای تعالی برای بدن ما قبل از این بدن یک چنین ماکتی درست کرد که صد درصد هم به شکل همین بدن بوده. اگر صورت یک قیافه خاصی دارد در این ماکت هم هست که اگر زیر یک ذره بین خیلی قوی قرارش می دادید می دیدید آقای فلانی با همان شکل و قیافه ای که در دنیا می آید می باشد آن وقت روح را متعلق به این بدن کرد، یعنی به این ذره ای که به صورت ماکت خلق فرموده و سپس در این عالم قرارش داد. آن بدن ذره ای از اجزاء همین عالم خاکی ما است. و وقتی روح به بدن ذره ای تعلق پیدا کرد عالمی که این بدنهای ذره ای و روحها با هم زندگی می کردند «عالم ذر» نام گرفت. در عالم ذر هم خدا اختیار را به ما داده و هم دستور به ما داده یعنی روح همین روح بود، اختیار به ما داده که هم بتوانیم کار خوب بکنیم هم کار بد بکنیم.

شیطان وقتی که حضرت آدم را سجده نکرد کار بد و مخالفت را به انسانها به طور کلی یاد داد، گفت می شود با خدا مخالفت کرد و خدا هم از همین جهت روی گناه شیطان غضب زیادتری کرد. چون شیطان سنگ اول را در گناه انداخت. پروردگار در مورد گناهان علنی خیلی غضب می کند یعنی گناهانی که مردم را به گناه جری کند. مردی که مشروب در خیابان می خورد یا در خیابان به طور علنی روزه می خورد یا معصیتی علنی دیگری می کند خدا

عذابش را چندین برابر قرار می‌دهد ولی آن کسی که مشروب یا روزه را در خانه خلوت بخورد عذاب او همان مقداری است که برایش گفته‌اند. خدای تعالی دوست ندارد که معصیت علنی شود، حتی در محکمه یک نفر آمده اقرار به گناهان می‌کند قاضی باید به او بگوید تو اشتباه می‌کنی گناه نکردی اگر بگوئی این گناه را کردم حدّ داری چقدر کتک می‌زنند، برو. مکرّر نزد علی بن ابیطالب آمدند و گفتند ما گناه کردیم ما را پاک کن. حضرت فرمودند اشتباه می‌کنی برو تو پاکی، برو توبه بکن. اگر بعضی از گناهان را طوری قرار داده‌اند که اثباتش محال باشد از این جهت است که مثلاً زنا را گفته‌اند باید چهار عادل با چشم خودشان ببینند و اگر این چهار عادل آمدند، شهادت دادند آن وقت باید حدّ زنا بر مرد یا زن جاری شود. اولاً یک عادل هم نمی‌شود در جای خلوت پیدا کرد. تصادفاً بشود چهار عادل در جایی باشند و زنائی انجام شود یعنی تقریباً یک چیز محالی است. حدّ زنا صد شلاق است و می‌خواهند این را بگویند و از طرفی نمی‌خواهند این حدّ جاری شود، نمی‌خواهند معصیتها علنی شود، نمی‌خواهند معصیتها در بین مردم عادی شود، برای بچه‌هایتان هم این را بدانید ترساندن بیشتر مفید است تا کتک زدن. شما اگر یک سیلی زدید بچه می‌فهمد آخرش یک سیلی است اما اگر گفتید من می‌دانم با تو چه کنم او حواسش جمع می‌شود کتک زدن ترس را می‌ریزد و عادی می‌شود. بنابراین انسانی که معصیت

می‌کند مثلاً خانمی که بدحجاب بیرون می‌آید یک عده‌ای را دنبال خودش راه می‌اندازد یعنی عده دیگری بی حجاب می‌شوند و در همه این گناهان با او شریک است که خوب حالا او می‌کند پس من هم بکنم. شیطان از این جهت که در حضور تمام ارواح بشر گفت: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»^(۱) او را از خاک خلق کرده‌ای و مرا از آتش خلق کرده‌ای و تکبر کرد و سجده نکرد، رجیم شد و گناهش بخشیده نشد.

پس روح که در چهار ماهگی وارد بدن می‌گردد، همراه با آن ذره وارد بدن می‌شود بدنی که از نطفه پدر و مادر ساخته شده و دارای روح می‌شود و بدن انسان جدای از روح انسان خلق می‌شود یعنی روح قبلاً خلق شده و بدن بعد خلق می‌شود. بنابراین اگر سقط جنین شد اگر بعد از چهار ماهگی است مثل انسانی است که مرده و روحش به عالم برزخ می‌رود بدنش هم دفن می‌شود و اگر قبل از چهار ماهگی است یعنی قبل از این که انسان شود و شکل انسان را به خود بگیرد و جاندار و زنده شود روح هنوز وارد نشده آن ذره وارد نشده و ممکن است در یک بدن دیگری وارد شود و این یک علقه و مضغه خواهد بود.^(۲)

۱ - سورة اعراف آیه ۱۲ سورة ص آیه ۷۶.

۲ - توضیحات کامل در مورد عالم ذر در کتب مختلف مؤلف محترم آمده مانند کتاب «در محضر استاد» جلد ۲ و «عالم عجیب ارواح» و «پاسخها».

سؤال چهل و هفتم:

اگر حقیقت انسان روح است پس
طهارت ظاهری مثل وضو و غسل برای
چیست؟

پاسخ: وضو و غسل عبادت روح است. طهارت و غسل و وضو دو بُعد دارد. ۱ - بُعد نظافت ۲ - بُعد بندگی و اطاعت پروردگار.

شما که ابتدا دست و صورت بعد دست راست و بعد دست چپ را می شوئید و بعد مسح سر و بعد مسح پا می کنید، در واقع بندگی خدا می کنید. پس به روح طهارت می بخشد و چون دست و صورت بیشتر بیرون است و آنها را می شوئید از این نظر پاکیزگی بدن است.

سؤال چهل و هشتم:

آیا اولیاء خدا بدون خواست خداوند

کاری را مستقیماً انجام می دهند؟

پاسخ: «ولیّ خدا» کسی است که هر کاری را که می کند برای خدا انجام دهد یعنی روی محبّت صدرصد مطیع خدا باشد. خواست خداوند هم دو نوع است. گاهی خدا نمی خواهد شما کار معیّنی را بکنید. و اولیاء خدا کاری را بر خلاف خواست خدا نمی کنند و اگر خدا نخواست به باشد و آنها انجام بدهند گناه است. و اولیاء خدا بنده کامل خدا هستند و نباید کاری را بدون خواست خدا انجام دهند. و اما آنچه فکر می شود که اولیاء خدا نمی توانند گناه بکنند یا کاری را بدون خواست خدا انجام دهند اشتباه است

زیرا آنها هم مثل سائرین اختیار دارند ولی از اختیارشان سوءاستفاده نمی‌کنند و بر خلاف خواست خدا با اختیار خود کاری را انجام نمی‌دهند.

سؤال چهل و نهم:

آینه قلب یعنی چه؟ آیا چیزی جدا از

قلب است؟

پاسخ: خیر، اینکه می‌گویند آینه قلب، یعنی باید قلبت مثل آینه باشد و آینه قلب هم یعنی قلبی که مثل آینه است و منعکس‌کننده همه چیزها و درآک نیز هست و مثل آینه که صورتهای ظاهری را در خودش قرار می‌دهد، قلب انسان بلکه روح انسان هم درآک است و صورتهای علمی را در خودش جا می‌دهد.

سؤال پنجاهم:

شما فرمودید خارج شدن روح از بدن
 مؤمن بسیار راحت و ساده صورت می‌گیرد
 و مانند بوئیدن گلی می‌باشد. اما در برخی
 روایات هست که حضرات ائمه از جان
 کندن بیم دارند. مانند فرمایش حضرت
 رسول اکرم در موقع جان کندنشان که از
 سختی جان کندن برای امتشان می‌ترسیدند.

پاسخ: آنچه من عرض کردم که مردن مثل بوئیدن گل است در
 روایت هست ولی ترس از عذاب الهی در هر حال باید باشد و ما
 اگر گفتیم حالت مؤمن در حال جان کندن، مثل حالت بوئیدن گل

است، مؤمن کامل را گفتیم. اما مؤمنی که دلبستگی به دنیا دارد ائمه اطهار آنها را از جان کندن بیم داده و ترسانده‌اند، ما اینها را نگفتیم که از جان کندن نباید بترسند بالأخره انسان در موقع جان کندن ممکن است دو حالت داشته باشد، یکی کسانی که دلبستگی به دنیا دارند، طبعاً آنهایی که دلشان به دنیا بسته هست، جدا شدن از همین دلبستگیها خودش مشکل است. یکی از مشکلات این است که انسان دلش را از محبوبش بکند. انسانی که حاضر نیست یک روز از خانه و زن و فرزند و وسائل زندگیش جدا شود و این محبت و دلبستگی را دارد. طبعاً اگر بخواهد فکر کند باید برای ابد اینها را ترک کند و از اینها جدا شود، برایش سخت می‌گذرد. حتی در کتابی که یک فرد فرانسوی آن را نوشته، با اینکه مسلمان نیست، یک مطلب طبیعی و کلی را شرح می‌دهد. می‌گوید: افرادی که دلبستگی به دنیا ندارند، فقیرند، مالی از دنیا ندارند و در دنیا به اصطلاح ثروتی و دلبستگی ندارند، موقع جان دادن راحت جان می‌دهند. ولی کسانی که دلبستگی به دنیا و مال دنیا زیاد دارند، خانه و ملک و ثروت دارند، موقع جان کندن سخت جان می‌کنند.

ضمناً سخت جان کندن یک وقت از دید ما است و یک وقت از نظر واقع است. از دید ما اگر کسی دو سه ساعت در بستر بيفتد و بدنش مرتباً تکان بخورد و صورتش سیاه شود، فکر می‌کنیم او بد جان می‌کند. چه بسا او بی‌هوش است و اصلاً چیزی درک

نمی‌کند. و اگر ببینیم یک دفعه مُرد، چون خون باطنش در باطن و شکمش جمع شده صورتش سفید شده می‌گوئیم، به‌به چه صورتش نورانی شد. اینها ظاهری است. ولی واقع مطلب دیگری است. این روح است که با زحمت کننده می‌شود. حتّی چه بسا گاهی وقتی روح از بدن بیرون می‌رود و انسان می‌میرد، بعد از مردن تازه اوّل جان‌کندن شروع می‌شود. به این معنا که چون دلبستگی به مادیّات دارد، ولو روح را از بدن جدا کرده‌اند، ولی دلش متوجّه اموالش و مآثرکش است و آنجا گیر است. گاهی می‌شود، تا چهل روز روح کسی، از بدنش جدا شده با اینکه آزاد هم هست و روحی نیست که در قبر محبوس شود، ولی در عین حال تا چهل روز دور خانه‌اش می‌گردد (این مطلب در روایت است). به همین دلیل می‌گویند: هفتم و چهلم بگیرید، که خیال نکند او را فراموش کرده‌اید، بی‌وفائی از شما نبیند و ناراحت نشود. حتّی باز یک سال که می‌گذرد دلبستگی‌اش این طور است که باز دوروبر اینها می‌آید و این مال کسانی است که محبّت دنیا دارند، به جهت اینکه همه چیز انسان را از او می‌گیرند. حتّی لباسش را و حتّی اصل بدنش را می‌گیرند. بدنی که هر روز در آینه نگاه می‌کردیم و سر و صورتش را مواظب بودیم که لکّه‌ای در صورت نباشد و گوشه لباس خراب نباشد، این بدن را هم می‌گیرند و چیزی برایش باقی نمی‌گذارند. خودش می‌ماند و خودش. اینکه در روایات هم می‌گویند، خودش و کفنش می‌ماند. این هم به

خاطر دید ما است وگرنه کفن هم با بدن توی خاک از بین می‌رود. برای روح کفن هم نیست، جز اعمال صالحش، کارهای خوبش و فکر و اعتقادات صحیحش و ارتباط با خدایش. همین برای انسان باقی می‌ماند. بعد از مدّتی کفن از بین می‌رود. آن روح است که از بدن خارج می‌شود اگر دلبستگی داشته باشد می‌ماند و با زحمت باید از بدن و قبر و همه چیز دور شود. و اگر دلبستگی نداشته باشد، در دنیا هم که هست انتظار مرگ را می‌کشد و به فکر این است که هر طور هست خود را از این قفس و زندان خلاص کند. واقعاً دنیا را زندان بدانید «الدّنيا سجن المؤمن»^(۱) هیچ وقت یک زندانی از توی زندان بیرون نیامده که بعد بگوید من دلبستگی به این زندان دارم و پشت در زندان بایستد و بگوید چرا مرا از این زندان بیرون کرده‌اند، بلکه او می‌رود و زندان را فراموش می‌کند. گاه‌گاهی که می‌خواهد از ناراحتیهایش برای مردم شرح دهد، می‌گوید: در زندان بودیم و این طور زجر کشیدیم و اذیت دیدیم. به هر حال اگر انسان دنیا را در همین دنیا مثل زندان تصوّر کند، وقتی جان به جان آفرین تسلیم می‌کند، طبعاً روحش آزاد می‌شود و مردن برای او مثل گل بوئیدن است. ولی اگر بستگی به دنیا

۱ — بحارالانوار جلد ۳۶ صفحه ۱۲۴ حدیث ۶۶ و جلد ۴۳ صفحه ۳۴۵ حدیث ۱۹ و جلد ۴۴ صفحه ۲۹۷ حدیث ۲ و جلد ۶۷ صفحه ۲۳۲ حدیث ۴۸ و صفحه ۲۳۸ حدیث ۵۶ و صفحه ۲۴۲ حدیث ۷۷ و جلد ۶۸ صفحه ۲۲۱ حدیث ۹ و ۱۱ و تعداد زیادی دیگر.

داشته باشد، که البتّه دنیاداری و کار و کوشش و فعّالیّت و زحمت برای جمع‌آوری مال دنیا منافات با محبّت نداشتن به دنیا ندارد، انسان ممکن است دنیا را دوست نداشته باشد. ولی در عین حال دنیا را داشته باشد و بلکه اگر این فرد در رأس کارهای مهمّ مملکتی هم واقع شده باشد و همه ریاستها را عهده‌دار باشد. ولی محبّت دنیا را نداشته باشد. مثل امیرالمؤمنین که خلیفه مسلمین است، تمام مسلمانهای دنیا زیر نظرش هستند. در عین حال وقتی از دار دنیا می‌خواهد برود می‌گوید: «فَزْتَ وَرَبَّ الْكَعْبَةِ»^(۱) و به دنیا می‌گوید: «طَلَّقْتَكَ ثَلَاثًا»^(۲).

بنابراین وقتی ائمه اطهار و رسول اکرم اصحاب و مردم مسلمان را از جان کندن بیم دادند گفتند: محبّت به دنیا نداشته باشید، دلبستگی به دنیا نداشته باشید، تا جان کندن‌تان آسان باشد و اگر کسی دلبستگی به دنیا نداشته باشد، جان کندنش مثل بوئیدن گلی خواهد بود.

۱ — بحارالانوار جلد ۳۳ صفحه ۲۵۰ روایت ۵۲۴ و جلد ۴۰ صفحه ۳۴۵ حدیث ۱۰ و جلد ۷۳ صفحه ۱۲۸ حدیث ۱۳۲.
 ۲ — بحارالانوار جلد ۴۱ صفحه ۲ حدیث ۴.

سؤال پنجاه و یکم:

خوردن مال حرام و رضایت نداشتن

پدر و مادر از انسان چقدر در استجابت دعا

مؤثر است؟

پاسخ: مسلماً خوردن مال حرام انسان را از درگاه پروردگار

مطرود می‌کند و کسی که مطرود درگاه پروردگار است، خدا به او

اعتنائی نمی‌کند. من که مال حرام را می‌خورم، البته مال حرام

قطعی، یعنی چیزی که حرام است. مثل مشروب ولی از آن طرف

دست به دعا بلند کرده‌ام که خدایا حاجت مرا بده. تو که مشروب

و مال حرام خورده‌ای مطرود خدا هستی خدای تعالی می‌فرماید:

«فَالْيَوْمَ نَنْسِيهِمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا»^(۱) و «فَاذْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ»^(۲).

یعنی همان طور که آنها ما را فراموش کرده‌اند ما هم آنها را فراموش می‌کنیم. همان طور که تو ما را یاد کردی ما هم تو را یاد می‌کنیم.

خدای تعالی بعضی را مطرود می‌کند که به منزله فراموش شده هستند. و اصلاً به حرف آنها اعتنائی نمی‌کند. طبعاً مال حرام خوردن این وضع را بوجود می‌آورد و رضایت نداشتن پدر و مادر اگر برای خوردن و خوراک باشد. بدتر از حرام خوردن است. چرا به پدر و مادری که این قدر خدای تعالی سفارششان را کرده است که فرموده: «وَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٍ وَلَا تَنْهَرْهُمَا»^(۳) اگر آنها از انسان راضی نباشند. طبعاً دعای انسان مستجاب نمی‌شود مگر اینکه پدر و مادر از او توقع گناه داشته باشند، یا بی جهت نسبت به آنها ظلم بکنند.

اگر پدر و مادر متدین هستند و پسر یا دختر کار خلاف شرع کرده و بر خلاف دستورات اسلام آنها را ناراضی کرده، معلوم است که دعایش مستجاب نمی‌شود.

۱ — سورة اعراف آیه ۵۱.

۲ — سورة بقره آیه ۱۵۲.

۳ — سورة اسراء آیه ۲۳.

سؤال پنجاه و دوم:

یکی از آقایان که از جمله اقوام این
 حقیر است اتاقی از منزل خود را انتخاب
 کرده و شبها به عبادت و نماز پرداخته و
 روزها را به روزه سپری می‌کند و به عیال و
 فرزندان خود توجهی ندارد، لطفاً بفرمائید
 چگونه با ایشان رفتار شود و آیا عمل ایشان
 صحیح است یا خیر؟

پاسخ: وقتی آیه شریفه: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً * وَيَرْزُقْهُ مِنْ

حَيْثُ لَا يَخْتَسِبُ»^(۱) یعنی کسی که تقوی داشته باشد، خدای تعالی از راهی که گمان ندارد روزی او را می‌رساند، نازل شد.

عده‌ای که این آیه را از پیغمبر شنیدند خانه و زندگی را جمع کردند و به مسجد رفتند. (چون ما فکر می‌کنیم تقوی یعنی تنها عبادت کردن، نماز خواندن و عبادت معمولی کردن است.

و حال آنکه اصل تقوی یعنی انسان خودش را از اشتباه و بدی نگاه بدارد. تقوی از «وقی، یقی» به معنای «منع» است. منع کردن و نگهداری خود از بدیها.

اینها گفتند: تقوی داشته باشیم و در مسجد از همه جا بهتر می‌شود، انسان تقوایش را نگه بدارد. در مسجدی، امامزاده‌ای، حرمی بنشینیم تا تقوی بوجود بیاید.

خانه و زندگی و زن و بچه همه را رها کردند. پیغمبر اکرم که بهترین خُلق را دارد و خدای تعالی درباره‌اش می‌فرماید: «وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ»^(۲) تازیانه را برداشت و با شلاق روی سر آنها آمد که چرا این کار را کردید؟ و به اینها فهماند که باید انسان وظیفه‌اش را انجام بدهد. اوّل زندگیش را تأمین کند تقدیر معیشت کند و حتّی در دعا باید بگوید: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً»^(۳).

من مکرّر به دوستانم گفته‌ام، کسی که اهل تزکیه نفس

۱ - سورة طلاق آیه ۲ و ۳.

۲ - سورة قلم آیه ۴.

۳ - سورة بقره آیه ۲۰۱.

می‌شود، زندگی داخلی‌اش باید بهتر شود. بعضی مردهای نادان این طور فکر می‌کنند که اگر زنی اهل تقوی شد زندگی را بهم می‌ریزد. ما دهها مورد داریم، اینها قبل از اینکه اهل تقوی بشوند، زندگیشان بهم ریخته بود و بعد خوب شده و مرتب شده است اگر طبق دستور اسلام عمل بشود، زندگی بهتر می‌شود.

از فاطمه زهرا سؤال کردند: برای زن چه چیز بهتر است؟ فرمود: «حَسَنُ التَّبَعْلِ» خوب شوهرداری کردن. شوهر را باید پذیرائی کرد. نمی‌گوئیم واجب است، خیر وظیفه‌اش نیست. ولی مستحب است. باید حتماً زندگی را خوب برگزار کنند. مرد هم باید زندگیش را خوب برگزار کند. اگر فردی را دیدید که متدین شده ولی زندگی را ترک کرده است، یا زنی زندگیش را ترک کرد و دنبال عبادت و بندگی رفته، بدانید که خدا را به غضب آورده است. زندگی جزو وظایف و عبادات انسان است. اگر مردی یا زنی زندگیشان را ترک کردند و فقط مشغول عبادت شدند، اولین گناه را انجام داده‌اند و انحراف از صراط مستقیم پیدا کرده‌اند.

ما در بین افراد داریم، وقتی اسم تقوی برای مرد یا زنی پیش می‌آید، همسرشان بدنش شروع به لرزیدن می‌کند که، همسرم از دستم رفت چرا؟ چون یک عده مردمی که بدون استاد و برنامه صحیح وارد تقوی می‌شوند، اشتباه کرده‌اند. مثل این آقای که ایشان تذکر داده‌اند، اتاقی را انتخاب کرده و آنجا نشسته است و دائماً مفاتیح را دوره می‌کند.

اگر مرد به زن بگوید نماز شب نخوان و در کنار من باش و او نماز شب خواند، علاوه بر اینکه ثواب نکرده، گناه هم کرده است. اگر زن بدون اجازه شوهرش (که روی هوای نفس می گوید: نرو) به حرم حضرت رضا ، که ثواب هزار حجّ و هزار عمره دارد، برود. هر قدمی که بردارد، خدا برای او گناه می نویسد.

در مقابل، مرد اگر به زندگیش نرسد و شئونات همسرش را رعایت نکند و زندگیش را مرتّب نسازد، دائماً پولش را به فقرا و ایتام بدهد و همه جا کار خوب می کند و انسان خوبی است. اما به زن و بچه اش نمی رسد. این شخص گنهکار است و خدا از او بیزار است. مخارج واجب النفقه، مثل نماز واجب است.

مستحب النفقه، یعنی غیر واجب النفقه، مثل نماز مستحبی است. انسان تا وقتی نماز واجب به گردش هست، می تواند نماز مستحبی بخواند؟ خیر. مثلاً موقع غروب آفتاب است و نماز ظهر و عصرتان را نخوانده اید. حالا بیاید و نماز شب قضا شده یا دو رکعت نماز مستحبی بخوانید، نمی شود و این کار خیلی اشتباه است. روزی شخصی در اینجا سؤال کرده بود که چرا حضرت علی بن ابیطالب نان خود و بچه هایش را به فقیر و یتیم و مسکین داد که سوره «هل اتی» نازل شد. مگر آنها واجب النفقه آن حضرت نبوده اند؟

من در جواب گفتم: حضرت امیر مال خودش را داد و مال آنها را نداد. اگر مراجعه کنید در روایت داریم، که حضرت اوّل غذای

خودشان را دادند و آنها به حضرت علی اقتدا کردند. والاّ این طور نبوده است که به حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین و فضّه بگویند که، نانتان را باید به فقیر بدهید.^(۱)

۱ — بحارالانوار جلد ۲۱ صفحه ۳۸۹ حدیث ۱۰ و جلد ۳۵ صفحه ۲۴۰ حدیث ۱ و صفحه ۲۴۳ حدیث ۳.

سؤال پنجاه و سوم:

در یکی از جلسات اسلام و مسیحیت که از تلویزیون پخش می شد، یکی از گویندگان در مورد مطالبی صحبت می کرد که، اگر من مثلاً در اسرائیل متولد می شدم، یهودی و یا در اروپا مسیحی بودم. خلاصه، ایمان من مثل فرهنگ من است و یک چیز فرهنگی است و تابع محیط زندگی مثل رسومات معمولی جامعه است. مثل لباس پوشیدن. و نیز در مورد هفتاد و دو ملت که می گویند شصت فرقه سنی و دوازده فرقه

شیعه هست و یک فرقه درست می‌گویند.

می‌خواستم توضیح دهید.

پاسخ: البتّه همین طور که ایشان نوشته‌اند و فرموده‌اند. در یکی از بحثهای اسلام و مسیحیت ارتدوکس که در یونان تشکیل شد و در آن سمپوزیوم من هم حضور داشتم. یکی از گوینده‌ها این مطلب را این طور مطرح کرد که، اگر من در اسرائیل متولّد می‌شدم آیا باز هم مسلمان می‌بودم یا اگر در یکی از ممالک اروپائی متولّد می‌شدم باز هم مسلمان بودم. ممکن بود آنجا مسیحی و آنجا هم یهودی باشم. همان طور که تحت تأثیر فرهنگ خودمان واقع می‌شویم، تحت تأثیر دین محیطمان هم واقع می‌شویم.

البتّه در اینجا سؤال‌کننده محترم سؤال ندارند فقط توضیح خواسته‌اند. ولی این حقیقتی که انسان در هر محیطی که متولّد می‌شود به مسائلی که اهمیّت نمی‌دهد یعنی آن قدر برایش ارزش ندارد که فکرش را بکند که صحیح یا نادرستش چیست؟ طبعاً چون اهمیّت نمی‌دهد و فکر هم نکرده است تحت تأثیر محیطش واقع می‌شود.

مثلاً فرض کنید شما به درست یا نادرست بودن عید نوروز اهمیّت نمی‌دهید. ولی در مملکت شما عید نوروز را خیلی مفصّل برگزار می‌کنند. شما چون اهمیّت نداده‌اید و به خیر و شرّش زیاد فکر نکرده‌اید شما هم با محیطتان هماهنگ می‌شوید. یعنی شما هم عید نوروز را مثل همه برگزار می‌کنید و اگر شب

چهارشنبه سوری پیش بیاید و آتشی هم بچه‌ها درست کرده باشند شما هم از روی آتش می‌پرید. مسأله‌ای نیست آسمان به زمین نمی‌آید.

انسان تحت تأثیر فرهنگ و هر چیزی که قرار می‌گیرد به خاطر این است که اهمیّت به آن مطلب نمی‌دهد. اگر اهمیّت بدهد تحت تأثیر محیط قرار نمی‌گیرد. یعنی برای خودش استقلال قائل می‌شود.

ما به هندوستان رفته بودیم در آنجا هیچ کس آب یخ نمی‌خورد و حال اینکه هوا خیلی گرم بود، چرا؟ چون همه آب یخ نمی‌خوردند. ولی ما اگر در تابستان آب یخ نباشد، می‌گوئیم آب خوردن اصلاً نیست.

چرا آنها آب یخ و ما آب گرم نمی‌خوریم؟ چون اهمیّت به این مسأله نمی‌دهیم. چون آب یخ بهتر است و انسان لذّت بیشتری می‌برد. آنها هم از آب گرم خوششان می‌آید. آب یخ را نمی‌خورند. چرا؟ چون به مسأله اهمیّت نمی‌دهند. محیط آنجا این رسومات را ایجاب می‌کند. و محیط ایران هم این رسومات را ایجاب می‌کند.

اتفاقاً من در آنجا به آن آقای محترم که از شخصیتهای بسیار معروف ایران هست و در یونان سخنرانی می‌کرد. این اعتراض را داشتم که اگر انسان به دینش اهمیّت ندهد، تحت تأثیر واقع می‌شود و اما اگر اهمیّت بدهد از دین واقعی تحقیق می‌کند.

بچه‌ای در اسرائیل و یا در مملکت دیگر متولد شده است و دین برای او اهمیتی ندارد. مثل همه ما که این طور هستیم. اهمیتی برای دین قائل نیستیم دین در حاشیه هست. آنجا یهودی و در ایران مسلمان و در قم اگر باشد شاید شیعه و روحانی بشود چرا؟ چون اهمیتی نمی‌دهیم. ولی اگر شما اهمیتی بدهید و مسأله‌ای برای شما اهمیتی داشته باشد، می‌بینید که محیط هیچ تأثیری در شما نمی‌گذارد و شما کار خودتان را انجام می‌دهید و تحقیقتان را می‌کنید.

اینهایی که در هر محیطی قرار می‌گیرند، فرهنگ آن محیط را اتخاذ می‌کنند، یا دین آن محیط را اتخاذ می‌کنند و وضعشان تحت تأثیر آن محیط واقع می‌شود. از نظر روانی، علت مهم و ریشه‌اش این است که اهمیتی به آن موضوع نداده‌اند. اهمیتی به مسأله دین نداده‌اند. یعنی یک دانشمند اهل تحقیق که برای او دین در متن زندگی و متن مسائلش واقع شده در هر کجای دنیا باشد، درباره دین خودش تحقیق می‌کند.

دانشمندانی در اروپا بوده‌اند که به نفع اسلام تحقیق کرده‌اند و دانشمندانی در همان اسرائیل بوده‌اند که بهتر از ما مسلمانان هستند و مسلمان بوده‌اند. شما الان در مملکت اسلامی واقع شده‌اید اگر به دیتان اهمیتی ندهید مسلمانید و این اسلام هم بدرد نمی‌خورد. باید اسلام با تحقیق باشد.

اگر گفتید پدر و مادرم مسلمان بودند و من هم مسلمانم

ارزشی ندارد. فرض کنید خودتان را در یک محیط غیر اسلامی که متولد شده‌اید و پدر و مادران هم مسلمان نیستند و اسلام هم به گوشتان خورده است و می‌خواهید دربارهٔ اسلام تحقیق کنید، آن طور باید تحقیق کنید.

این بحث در آن جا مطرح شد و به طور ناقص هم متأسفانه انجام شد و بالأخره مسأله به اینجا منتهی شد که هر کس در هر محیطی قرار بگیرد، دارای دین همان محیط می‌شود و افراد زیادی در انتخاب دین مقصّر نیستند.

در همان جا من به ذهنم آمد که چون ما اهمیّت به این مسائل نمی‌دهیم، تحت تأثیر محیط قرار می‌گیریم. اعم از فرهنگ و دین و رسومات و خوردنیها و پوشیدنیها یا چیزهای دیگر، اگر مسأله برای شما اهمیّت نداشت. محیط ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد و ما تحت تأثیر محیط قرار می‌گیریم. و به دین و فرهنگ و پوشیدن و خوردن و رسومات آن محیط عادت می‌کنیم.

سؤال پنجاه و چهارم:

آیا چیزی که برای بدن مضر است
 حرام نیست؟ سیگار تحقیقاً مضر است. آیا
 هیچ مجتهدی هنوز بر حرمت آن فتوا نداده
 است و حتی بعضی از روحانیون را می بینیم
 که سیگار می کشند.

پاسخ: البته چیزی که برای بدن ضرر دارد، حرام است و این را
 همه فتوی می دهند. برای قسمت دوم سؤال، بر می گردیم به
 قسمت اول که آیا هر چیزی که برای بدن مضر است حرام نیست؟
 در جواب می گوئیم که باید دید ضرر چقدر است. ضرر داریم تا

ضرر. الان شما اگر زیر درختهای طرّبه^(۱) باشید، یقیناً از نظر بدنی برای شما مفیدتر است تا اینکه با این گرما اینجا نشسته باشید، امّا این ضرر را همه تحمّل می‌کنید. و به اصطلاح «یتحمّله العقلاء». مثلاً چای ضرر دارد. ولی عقلاً تحمّلش می‌کنند یا مثلاً با یک لقمه اضافه خوردن انسان می‌داند که معده‌اش ناراحت می‌شود ولی تحمّلش می‌کند و مثل این است که ضرری ندارد. خیلی از ضررها هست که قابل تحمّل است. یعنی اکثر مردم آن را ضرر قابل توجّه نمی‌دانند. این حرام نیست و سیگار را بعضی این طور می‌دانند، البتّه اگر از من پرسید و کسی در این مسأله از من تقلید بکند. من می‌گویم ضررش خیلی زیاد است، حرام است. ولی کسانی که فتوا نمی‌دهند، ضررش را آن قدر کَلّی نمی‌دانند. یکی از مراجع تقلید که ما در نجف پای درسشان می‌رفتیم، ایشان در همین بحث که استعمال توتون آیا حرام است یا خیر؟ ایشان به شوخی می‌گفت: (خودشان چپق می‌کشیدند) اگر برای کشیدن چپق نباشد، من از خواب بیدار نمی‌شوم. بعضی این طور هستند، ما میهمانی داشتیم نصف شب در اتاق تاریک سیگار می‌کشید.

البتّه این فتوا مربوط به اطباء است. باید ببینیم که اطباء حاذق تحقیق‌کننده، آیا ضرر سیگار را چقدر می‌دانند؟ (البتّه در کتابها هست و نوشته‌اند) اگر آن اندازه باشد که نباید تحمّلش کرد، خوب

شرعاً حرام می‌شود. ولی اگر قابل تحمّل است. یا مثلاً اگر این طور بگوئیم که آیا سیگار عمر انسان را ولو یک ساعت کم می‌کند یا خیر؟ یعنی دو نفر که یکی سیگار نمی‌کشد و دیگری سیگار می‌کشد، با شرائط مساوی آیا به یک میزان عمر می‌کنند که البته این بعید است. بعضی می‌گویند، عمر کسی که سیگار می‌کشد کمتر است. اگر کسی یک ساعت دیگر می‌خواهد بمیرد و ما الان او را کشتیم آیا جایز است؟ این هم کشتن تدریجی است چه فرقی می‌کند.

اینجا ما نمی‌خواهیم فتوا بدهیم. زیرا آنهایی که سیگار می‌کشند می‌گویند ما از شما تقلید نمی‌کنیم، آنهایی هم که سیگار نمی‌کشند که نمی‌کشند و مربوط به حرفهای ما نیستند.

خلاصه، سیگار کشیدن کار خوبی نیست و همان کسانی هم که سیگار می‌کشند، می‌گویند کار بدی است، مخصوصاً در مجامع. خود من از آن کسانی هستم که اگر کسی در مجلس سیگار بکشد، حالم بهم می‌خورد، تحمّل می‌کنم و چیزی هم نمی‌گویم، ولی واقعاً ناراحت و اذیت هستم.

یکی از علمائی که الان در مشهد هستند (را دیدم و فکر می‌کردم ایشان زیادی می‌گویند) در جائی سیگار می‌کشیدند. ایشان مجبور شد بنشینند، بعد دیدم حال تهوّع به ایشان دست داد و خیلی حالشان خراب شد. بعضیها را خیلی

اذیت می‌کند.

در مجالس و ماشینها و هواپیماها نباید سیگار کشید و بحمدالله بعد از انقلاب خیلی خوب شده و مسأله سیگار در بین مردم کم شده است.

سؤال پنجاه و پنجم:

آیا انسان می تواند خودش، خودش را

قصاص کند؟

پاسخ: خیر نمی شود. حتی یک فرد دیگری هم نمی تواند این کار را بکند. قصاص باید حتماً با محکمه شرعی باشد و حاکم شرع حکم بدهد و این کار را بکنند، تا قصاص محسوب شود. مثلاً کسی به من صدمه ای زده، دستم را قطع کرده، من نمی توانم او را قصاص کنم. او باید به محکمه برود و شکایت کند، قاضی قضاوت کند و قصاص در محکمه شرعی باشد که از طرف حاکم شرع تعیین شده است. در زمان ائمه هم همین طور بوده، مثلاً

قاتلی را خدمت امیرالمؤمنین می آوردند، حضرت حکم به کشتن او می دادند. بعد او را می بردند می کشتند. حتی غیر مجتهد نمی تواند حکم قصاص را صادر کند.

سؤال پنجاه و ششم:

آیا طلای سفید برای مرد اشکال دارد؟

پاسخ: هر چیزی که عرفاً بگویند، طلا است. حال سفید و زردش فرقی نمی‌کند. برای مرد حرام است. اگر به طلای سفید طلا نمی‌گویند، بلکه آن فلز دیگری است یعنی همین طور که نفت را طلای سیاه و جنگل را طلای سبز گفته‌اند. به این فلز هم طلای سفید می‌گویند. اگر به این صورت است اشکالی ندارد.

سؤال پنجاه و هفتم:

چرا مجتهدین در میان خود شخصی را
به عنوان مجتهد اعلم انتخاب نمی‌کنند. تا
بعداً در میان مردم مسأله‌ای به نام مجتهد
اعلم و شناخت آن پیش نیاید. آیا در این
مورد کنار گذاشتن شخصیت و تواضع کردن
بهتر نیست؟

پاسخ: یک مسأله‌ای را آقایان باید بدانند، تا این قبیل سؤالات
نشود. اجتهاد یعنی یک دوره درسهای طلبگی خواندن از ادبیات
و بعد معانی و بیان و رجال و اصول فقه و فقه و بعد حکمی را از
آیات و روایات استنباط کردن. به این شخصی که این کارها را کرده

مجتهد می‌گویند. خلاصه مجتهد همین است. اگر مجتهد این است، طبعاً گاهی اوقات بعضی از جهاتی که در انسان هست، در فتوایش و در اظهار نظرش بوجود می‌آید.

مثلاً روایات متعددی درباره مسائل مختلف اسلامی داریم که مجتهد باید اینها را اجتهاد کند. اجتهاد یا از طریق استنباط احکام است، یا در آیات و یا در روایات. و از آیات و روایات مجتهد باید حکمی را استنباط کند. طبیعی است که اختلاف بوجود می‌آید و اختلاف این طور نیست که انسان بتواند از اختلافش صرفنظر کند. یک مجتهد از آیات و روایات این طور تشخیص داده است که حکم خدا درباره فلان موضوع این است. اگر یقین کند که حکم پروردگار این است، آیا می‌تواند به مجتهد دیگر بگوید که این حکم خدا را کنار می‌گذاریم و هر چه شما بگوئید ما عمل می‌کنیم این که تقلید می‌شود و تقلید با داشتن اجتهاد و قوه اجتهاد بر مجتهد حرام است. پس بنابراین دو مجتهد که در یک مسأله اختلاف دارند. یکی طبق استنباط خودش نظرش این است که این حکم، حکمی است که ذات مقدس پروردگار فرموده است و دیگری هم معتقد است که این حکم (حکم مخالف نظر آن مجتهد)، حکمی است که ذات مقدس پروردگار فرموده است و روز قیامت باید جواب بدهد. در این صورت دو مجتهد که با یکدیگر اختلاف دارند، نمی‌توانند از مطلب خودشان صرفنظر بکنند و این مثل یک اختلاف دو مهندس درباره یک ساختمان

نیست که بالأخره یک نفرشان از نظر خوب خودش صرفنظر می‌کند و دیگری از نظر خودش صرفنظر نمی‌کند این طور نیست. و ما این فکر را نباید داشته باشیم، مجتهدی که ما وصفش می‌کنیم که «من کان من الفقهاء صائناً...»^(۱) دو مجتهد این طوری که صائن (خودنگهدار) مخالف هوای نفس، مطیع امر پروردگار، این طور شخصی اگر حکمی را گفت، حکم خدا را گفته است و دیگری هم همین طور حکم خدا را گفته است حال از کجا اختلاف بوجود آمده است، ما نمی‌توانیم بفهمیم، اگر خودشان می‌دانستند از کجا اختلاف بوجود آمده، شاید به جایی می‌رسیدند. اینها نمی‌توانند از نظر خودشان صرفنظر بکنند، صرفنظر کردن هر یک از آنها مثل این است که انسان از حکم خدا صرفنظر بکند پس این معنا را اگر کسی متوجّه شود، دیگر این مسائل را که آیا نمی‌شد که تواضع بکنند از نظر خودشان، صرفنظر بکنند، یا دیگری چه بکند، مطرح نمی‌شد. حال شاید بگوئید که چرا در روایات اینها اختلاف می‌کنند. اولاً خود ائمّه فرموده‌اند: «احادیثنا صعب مستصعب»^(۲) روایات ما بسیار مشکل و صعب و مستصعب است، هر کسی نمی‌تواند این روایات را بفهمد. مثل آیات قرآن دارای محکم و

۱ — بحارالانوار جلد ۲ صفحه ۸۸ حدیث ۱۲.

۲ — بحارالانوار جلد ۲ صفحه ۱۸۳ حدیث ۱. احادیث بسیار زیادی تا حدّ تواتر در این خصوص رسیده است که اغلب آنها در جلد ۲، باب ۲۶ (با عنوان «ان حدیثهم صعب مستصعب و...») موجود است.

متشابه است و علاوه بر این زمان ما با زمان اهل بیت مقداری فاصله دارد و سرچشمه هدایت از میان ما غائب است مجتهدین مجبورند، آنچه که در روایات هست و آنچه که در آیات قرآن هست، از آنها استفاده کنند. بنابراین اختلاف پیش می آید.

واقعاً روایات ما چند پهلوی است و گاهی خودشان فرموده اند که ما القاء خلاف در بین شما می کنیم تا در اطرافش بحث کنید.^(۱) گاهی ائمه اطهار در تقیه بودند و نمی توانستند حقایق را صریح بگویند و کسی که خدمت امام بوده است، روایتی یا حکمی را با تقیه گوش می داد، همان طور نقل می کرد و کسی دیگر که در خدمت امام بوده است و امام آن وقت تقیه نمی کرده اند و صریح مطلب را می فرموده اند، او هم همان طوری نقل می کرده است و بالأخره هر دو نظریه را برای ما نقل کرده اند. مثلاً برای نمونه شخصی آمد خدمت امام صادق و عرض کرد شما درباره شیخین چه می گوئید؟ حضرت فرمود: «کانا امامین قاسطین عادین» اینها دو امام عادل بودند. ظاهر مطلب این است که آنها رهبران عادل بوده اند و وقتی که آن شخصی که در مجلس بود و طرفدار شیخین بود، بیرون رفت. راوی سؤال کرد که شما چگونه اینها را دو امام عادل می دانید و می گوئید: «کانا امامین قاسطین عادین» فرمود: اینها امام که بودند؟ چون خدای تعالی می فرماید که

بعضی از مردم، امام برای آتش هستند «أَيُّمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ»^(۱) یک عده از امامها هستند که مردم را به آتش جهنم دعوت می کنند. امام هستند و جلو افتاده اند برای رفتن به جهنم کلمه عادلان چطور؟ حضرت فرمودند: اینها از حق عدول کردند به باطل.^(۲) به هر حال عادل اند چون عدالت از عدول گرفته می شود.

یا در شعر فارسی، این شعر از سعدی است که می گوید:

«از ره بخشندگی و بنده نوازی مرغ هوا را نصیب ماهی دریا»
که از آن سه معنا ممکن است بدست بیاید یکی اینکه بگوئیم:

از ره بخشندگی و بنده نوازی مرغ، هوا را نصیب، ماهی، دریا
یعنی مرغ نصیبش هوا می شود و ماهی دریا.

از ره بخشندگی و بنده نوازی مرغ هوا را، نصیب ماهی دریا
یعنی مرغ هوا نصیب ماهی دریا می شود. یعنی ماهی دریا
مرغ هوا را می خورد و بعضی از ماهیان هستند که پرنده های
کوچک را می خورند.

از ره بخشندگی و بنده نوازی مرغ هوا را نصیب، ماهی دریا
یعنی ماهی دریا نصیب مرغ هوا می شود.

اینجا البته مسأله خیلی مهم نیست و ممکن است بگوئیم هر
سه معنا منظور سعدی بوده است و یا اینکه هر سه معنا درست

۱ - سورة قصص آیه ۴۱.

۲ - بحار الانوار جلد ۳۰ صفحه ۲۸۶ حدیث ۱۵۰.

است. اما اگر می‌خواست حکم خدای تعالی از اینجا استخراج بشود و هر کدام از این دانشمندان چیزی می‌فهمیدند. طبعاً اختلاف پیش می‌آید و از این بهتر این را بدانید که اتحاد و اتّفاقی که بین مراجع تقلید و بزرگان دین هست. در بین هیچ دسته‌ای از دانشمندان علوم مختلف دنیا نیست. اگر قبول ندارید تجربه کنید. کسالتی را با خصوصّیاتی که در شما هست. مثلاً بگوئید دلم درد می‌کند، به این صورت و این خصوصّیت. پیش دکتری بروید. یک نسخه به شما می‌دهد و در همان ساعت به مطب دکتر دیگری مراجعه کنید و همان مطالب را بگوئید یک نسخه دیگر از او بخواهید او هم یک نسخه می‌دهد. به مطب دیگری بروید و نسخه دیگر بگیری و سپس این سه نسخه را پهلوی هم بگذارید، من یقین دارم که این سه نسخه در داروها و در تشخیص فرق می‌کند.

شما زمین معینی، مثلاً چهارصد متری را به چند مهندس بدهید (به شرط اینکه با هم صحبت نکنند) و خواسته‌هایتان را هم بدهید ببینید چقدر با هم فرق می‌کنند. مراجع تقلید ما به قدری وحدت را حفظ کرده‌اند که یک کتاب توضیح المسائل مرحوم آقای بروجردی (رحمة الله علیه) نوشته‌اند. اسم این کتاب را حتّی عوض نکرده‌اند و فقط اختلافات جزئی که داشته‌اند را عوض می‌کنند و بالایش را امضاء می‌نمایند که نظر و فتوای ما همین است و فرمایش ایشان درست است و مختصری که ما با هم

اختلاف داریم این است. بنابراین به این مسائل نباید دامن زد (دشمن وقتی که صحبت می‌کند هر چه می‌خواهد بگوید، بگوید) و مراجع تقلید ما یکی از خصوصیاتشان و بلکه دلیل بر حقانیت مذهب شیعه این است که از حدود ۱۳۰۰ سال قبل تا به حال یا از ۱۳۵۰ سال قبل تا به حال مشغول اجتهاد بوده‌اند و فتوی داده‌اند با کمترین اختلاف و با بهترین وضع رهبری جامعه را به عهده گرفته‌اند.^(۱)

سؤال پنجاه و هشتم:

آیا بر کسی که استعداد درس خواندن دارد واجب است دروس علمیه را بخواند یا نه؟ می‌تواند از علوم رایج در دانشگاهها هر کدام را بخواهد انتخاب نماید؟

پاسخ: کسی که استعداد دارد و زمینه هم برایش فراهم است (درس علمی شاید منظورشان همین درسهای علوم اسلامی باشد) بعضی از علما فتوا می‌دادند که واجب است.

مرحوم آیت الله خوانساری به طلبه‌ای که آمد گفت: من پدر و مادرم راضی هستند و من هم استعدادش را دارم که درس حوزه را

بخوانم ایشان فرمودند: واجب است. اینکه روایت دارد: «طلب العلم فريضة على كل مسلم ومسلمة» همین علم را می‌گویند نه علوم دیگر را. علوم دیگر واجب کفائی است ولی این علم بر همه واجب است و واجب عینی است. چنانکه در روایت کلمه کل گفته شده مثلاً اگر در این شهر طبیب نداریم بر همه مردم واجب است که طبیب بشوند و اگر یک نفر طبیب شد و برای مردم کافی بود، وجوبش از دیگران ساقط می‌شود. و همین طور بقیه مسائلی که مایحتاج مردم است. کسی که استعداد و آمادگی دارد، اگر واجب نباشد مقدّم بر علوم دیگر است و اما علوم قرآنی و علم دین و علم اعتقادات و علم تهذیب نفس بر همه واجب است که یا تفصیلاً و یا اجمالاً آن را یاد بگیرند.

سؤال پنجاه و نهم:

اطاعت افضل از مفضول از لحاظ
فقهی چه صورت دارد؟ و این مسأله در
مسائل سیاسی و رهبری سیاسی چگونه
است؟ آیا می شود افضل از مفضول در
مسائل سیاسی هر چند مقام رسمی داشته
باشد اطاعت کند؟

پاسخ: ابتدا من افضل و مفضول را شرح می دهم تا معنی
سؤال معلوم شود. افضل یعنی آن کسی که بهتر است و مفضول آن
کسی که بهتر نیست. یا یکی خوب و دیگری خوبتر است.
سؤال کرده اند: آیا خوبتر می تواند از خوب پیروی بکند.
این خوبی و خوبتری را باید ببینیم در چه جهتی است. گاهی

شخصی در یک جهت خوبتر از شخص دیگری است که همان شخص در جهت دیگری خوبتر از این است ممکن است یک مرجع تقلید در مسائل فقهی و عبادی اعلم باشد. یعنی افضل باشد. ولی در مسائل سیاسی وارد نباشد و بالعکس کس دیگری در مسائل سیاسی اعلم و افضل است ولی در مسائل فقهی اعلم و افضل نیست. بنابراین این شخص را که گفتیم افضل است، نمی‌شود بگوئیم که مفضل است. این شخص در این جهت افضل از آن است و آن شخص در آن جهت دیگر افضل از این شخص می‌باشد. والا پیروی افضل از مفضل در یک جهت و در یک موضوع عقلاً غلط است. نه اینکه بخواهد ما حکمی بدهیم.

حتی در روایت است: در نماز جماعت (که لازم نیست اعلمی باشد) داخل جمعیت یک اعلمی جزء مأمومین باشد، غیر اعلم امام بشود و هر دو نفر آنها عادل هستند. این دلیل بر حماقت آن جمع است و معلوم می‌شود اینها مردمان احمقی هستند که این اعلم و عالم را عقب گذاشته‌اند و (مقداری از این هم ممکن است شامل برادران اهل سنت بشود) و آن جاهل را جلو گذاشته‌اند. لذا در اسلام و مذهب شیعه عدالت، علم، حتی سیادت و زیباییهای ظاهری را حتی برای امام جماعت افضل می‌دانند. اگر در بین اینها کسی از همه خصوصیات مثل او باشد، ولی دارای قیافه‌ای است که مردم را خیلی جذب نمی‌کند. می‌گویند آن کسی که قیافه‌اش بهتر است جلو برود. یا کسی که

قرائتش بهتر است جلو برود. در اقرء بودن نه اینکه غلط بخواند. یک وقت کسی غلط می خواند که نمی شود امام جماعت شود ولی گاهی کسی قرائتش بهتر است و رعایت تجوید را بهتر می کند. به هر حال پیروی افضل از مفضول را عقل می گوید غلط است. در یک بخش یک مرجع اعلم است. ولی در بخش دیگر فقه، مثلاً بخش سیاست آن قدر کار نکرده و نمی تواند حلّ و فصل امور را بکند. در اینجا مراجع می گویند: شما می توانید در آن بخشی که او اعلم است از او و در بخشی که این اعلم است از این تقلید بکنید.

سؤال شصتم:

در مورد تحصیلات خواهران عنایت
 بیشتری بفرمائید و توضیح بیشتری بدهید
 که شبهه‌ای در نظر نیاید. چون بعضی از
 جاها هست که نیاز به خانم است مثل
 طبابت و معلّمی؟

پاسخ: زن و مرد در تحصیلات و علم مساوی هستند. اسلام
 مانع تحصیل هیچ کدام نشده است. بلکه هر دو دسته را تشویق
 نموده و اگر ما برای تحصیل علم چیزی می‌گوئیم، منظورمان تنها
 مردان نیستند. هم خانمها و هم آقایان هستند و شاید در اسلام
 نمونه‌هایی از خانمهایی که با سواد و عالمه بوده‌اند داریم. اول

فاطمه زهرا که در ردیف معصومین است و در غیر معصومین خانمهای فاضله‌ای مثل حضرت زینب و امّ کلثوم هستند و چند جلد کتاب به نام «ریاحین الشریعة» هست که تمام شرح حالات، خانمهای متدینّه باسواد، پر استعداد است. خانم و آقا در تحصیلات علوم دینی مساوی هستند و بر تمام آنها واجب عینی است و در تحصیلات علوم مادّی برای خانمها و آقایان واجب کفائی است. فرق واجب عینی و واجب کفائی این است که در واجب کفائی اگر عده‌ای آن کارهایی را که برای مردم لازم است انجام دادند و نیاز آنها رفع شد، از سایر مردم وجوب برداشته می‌شود. مثلاً در این شهر ده تا طبیب نیاز است و ده نفر دانشجو در رشته طب درس خوانده‌اند و طبیب شده‌اند و مردم بیشتر از این نیازی ندارند در اینجا بر سایر مردم واجب نیست که طبیب بشوند. اما در علوم دینی چون هر فردی نسبت به وضع خودش مکلف است. باید همه از علوم اسلامی و دینی به نحو تفصیل و یا لا اقل به نحو اجمال مطلع باشند.

سؤال شصت و یکم:

شنیدن صدای زن به طور مستقیم و غیر مستقیم و یا از طریق رادیو و تلویزیون به قصد ریبه و شهوت آیا حرام است؟
 بفرمائید اگر حرام است چون زندگی ما با این موارد زیاد مواجه است چه باید بکنیم؟
 مثلاً اخبار و برنامه‌های صدا و سیما آیاراهی برای این موارد هست (یعنی راهی برای حلال بودن) و چاره‌ای برای این صداهاى مشکوک که شهوت‌انگیز است یا نه؟

پاسخ: البتّه سؤال‌کننده چون مرد بوده، این طور سؤال کرده است. والاّ اگر زن بود او هم این سؤال را باید بکند که صدای مرد هم به قصد شهوت شنیدنش، حرام است فرقی نمی‌کند، صدای مرد را زن و صدای زن را مرد به قصد شهوت بشنود.

گاهی بعضی از افراد مریض، حتّی مردی صدای مردی را هم که بشنود ممکن است به قصد شهوت باشد. به طور کلی هر چه که قصد ربه و شهوت در آن پیش آید حرام است.

حالاّ ایشان نوشته‌اند، با وضعی که ما مواجه هستیم که در صدا و سیما مثلاً زن‌ها پشت رادیو و تلویزیون هستند و شنیدن صدایشان شهوت‌انگیز هست. آیا راهی برای اینکه شنیدنش حلال بشود هست، یا خیر؟ راهش این است که به قصد شهوت انسان گوش نکند، راه دیگری ندارد. ولی بدانید تنها صدا انسان را به شهوت نمی‌اندازد. خیلی کم افرادی هستند، صدای زن را که از رادیو و تلویزیون می‌شنوند و دسترسی به آن ندارند برایشان قصد شهوت بیاید، خیلی بعید است. و اگر قصد شهوت می‌آید، راهش این است که یا رادیو را قطع کنند و تلویزیون را خاموش کنند. یا اینکه خودشان را درست کنند مرضهای روحی را تزکیه کنند که به اصطلاح به قصد شهوت گوش نکنند. من راه دیگری سراغ ندارم. یا اینکه مجتهدی پیدا شود که اینها را حلال بداند.

سؤال شصت و دوم:

دستور دادن به بسیاری از افراد مانند پدر، زن، برادر و بیچه و زحمت دادن به بندگان خدا که این قدر در اسلام مذمت شده است، آیا حرام است یا مکروه؟

پاسخ: دستور دادن با زحمت دادن فرق می‌کند. گاهی انسان نهی از منکر می‌کند. این یک دستور است. امر به معروف می‌کند. این طریقه دیگر دستور دادن است که اینها واجب است و اگر زحمت هم بشود اشکالی ندارد و نه حرام و نه مکروه است. و اما زحمت دادن به بندگان خدا، برای خودش. یعنی اینکه کسی را زحمت می‌دهد، برای اینکه نفعی به خودش برسد. مثلاً لیوان آب آنجا است می‌گویید، آن آب را به من بده. البته اگر او

راضی نباشد و نخواسته باشد این کار را بکند و شما مجبورش بکنید و حقّ همین شخصی که کار می‌کند را ضایع بکنید، البته جایز نیست. مگر اینکه مزدی به او بدهید و قرارداد با او ببندید و هر نوع زحمتی که طرف راضی نباشد، انسان حقّ ندارد به بندگان خدا بدهد و زحمت دادن به طور کلی بدون رضایت خود طرف جایز نیست چه کم باشد و چه زیاد. فرقی هم نمی‌کند که برادر یا پدر یا زن یا فرزند باشد، مگر اینکه قراردادی داشته باشند و مزدی در مقابلش بدهید یا روی محبّت کاری را برای انسان انجام بدهند و راضی به این کار و زحمت باشند.

مثل زن و شوهر، زن هیچ لازم نیست که کوچکترین کاری در خانه برای رفاه شوهر بکند. جارو کردن، آشپزی، تهیّه وسایل زندگی، کوچه و بازار رفتن، هیچ ضرورتی ندارد که زن انجام بدهد و کار زن نیست. ولی اگر روی رضایت خودش انجام داد این نه تنها اشکالی ندارد، بلکه خوب است و مدح شده است. و پیش خدا هم اجر دارد و اگر گفت که من در مقابل کارهائی که می‌کنم اجرتی می‌خواهم بر مرد لازم است که اجرت او را بدهد. اینها کلیات مسأله است. بالأخره انسان اگر به بندگان خدا زحمت داد در صورتی که آن طرف راضی به این زحمت باشد، جایز است. اگر بدون مزد راضی نمی‌شود، جایز نیست و اگر راضی نباشد حرام و اگر راضی باشد حلال است.

البته بعضی از همین دوستان هستند که خود راضی‌اند و

خیلی استفاده می‌کنند، به دیگران دستور می‌دهند و می‌گویند این کار و آن کار و ... را انجام بده. این روحیه، روحیه بدی است که همیشه بارش را به روی دوش مردم بیندازد و خودش راحت طلبی کند و کارش را مردم انجام بدهند. این روحیه بدی است و این را می‌شود گفت که مکروه و گاهی حرام است.

سؤال شصت و سوم:

نظر شما راجع به درج و چاپ اسماء خداوند و آیات قرآن که اکثراً به آن

بی احترامی می شود چیست؟

پاسخ: نظر من این است که بی احترامی نکنید. هر جا که اسم خدا و پیامبر و ائمه هست بی احترامی نشود. لابد می خواهند بگویند که چاپش نکنند، خیر. چاپ کردن یک مسأله است و بی احترامی کردن مسأله دیگری است. قرآن چاپ نکنند که ممکن است بدست کفار بیفتد و بی احترامی شود؟! اینکه نمی شود، در یک کتاب اسم خدا و پیغمبر و ائمه را ننویسند که بی احترامی

می شود؟ مخصوصاً کتابهای درسی بچه ها، در نتیجه کم کم این وسوسه شیطان سبب می شود که اصلاً اسم خدا و دین از بین مردم بیرون رود.

در کتاب مدارس که اسماء مقدسه را نوشته اند، گاهی می شود، جنابعالی دست بی وضو به آن می زنید. حرام است نباید بزنید. بچه دست بی وضو به آن می زند اشکالی ندارد، بچه مکلف نیست. بی احترامی کردن یک جنبه عرفی است، مثلاً اگر انسان ده کیلو روزنامه پائین پایش باشد و بخوابد که صد مورد اسم خدا هم در آن هست، عرفاً نمی گویند به اسم خدا بی احترامی شده است ولی اگر یک ورق قرآن پائین پایش باشد و بخوابد یا پایش را به طرف آن دراز کند، عرفاً می گویند به قرآن بی احترامی کرده است. هر چه که عرفاً بی احترامی به اسم خدا و پیغمبر و ائمه و به قرآن بگویند نباید بشود. در روزنامه ها آیات قرآن و تفسیر و اسامی ائمه را بنویسند، شما روزنامه را زیر پایت نینداز. اگر می اندازند به شما ربطی ندارد، نه به من مربوط است نه به شما.

من وقتی روزنامه را نگاه می کنم اگر جایی را ببینم قطعاً اسم خدا و ائمه دارد، روزنامه را هم مثل کتابهای دیگر احترام می کنم و پائین پایم نمی گذارم. این اندازه هم احتیاط می کنم، چه اشکالی دارد؟

یکی از دوستان نقل می کرد می گفت: من سدر گرفته بودم که به بدنم بمالم دیدم بقالی توی ورق قرآن پیچیده است.

پس ورق قرآن چاپ نشود، چون ممکن است یک نفر این کار را بکند. بنابراین بی احترامی کردن به اسماء خداوند، چون بعضی شیاطین هستند که از این راه وارد می شوند و می خواهند که در روزنامه ها مسائل دینی و اسامی ائمه و آیات قرآن کم باشد و همیشه مسائل خارج از کشور، صحبت بشود و هیچ صحبت از دین نشود. خیر، تمام صحبتها را بکنند و کسی که روزنامه به دست او می آید مسئول است که به اسم خدا و آیات قرآن بی احترامی نکند. آن هم اندازه ای که بی احترامی صدق کند.

سؤال شصت و چهارم:

پوشیدن و پوشش همسر یک روحانی

آیا با بقیه خانمها فرقی دارد یا نه؟

پاسخ: زن یک روحانی باید حجابش صد درصد بهتر از دیگران باشد یک روحانی مسئول دین است و مردم او را الگو می‌دانند (کار بد از همه بد است و از روحانیون بدتر است) خودشان، فرزندان‌شان، همسرشان باید خیلی بیشتر رعایت کنند و این جنبه اخلاقی دارد. ولی روی جهات شرعی فرقی نمی‌کند.

سؤال شصت و پنجم:

حکم بوسیدن دست و پا چگونه

است؟ اگر زن و مرد دست یکدیگر را

ببوسند یا پدر و مادر دست فرزندشان را

ببوسند اشکال دارد یا خیر؟

پاسخ: بوسیدن دست در مورد پدر و مادر احتراماً اشکالی

ندارد و اساساً مراجع تقلید حکم به حرمت نداده‌اند. ولی

دست‌بوسی انسان از ظالمین آن هم به خاطر دنیا حرام است.

البته مرحوم آیت الله بروجردی، بوسیدن پا را حرام

می‌دانستند و اجمالاً فکر نمی‌کنم، حتی به قصد ثواب جایز باشد

و بدعت می‌شود. (ائمه اطهار با افراد دیگر فرق دارند) ولی

درباره افراد معمولی حتّی اگر عالم باشد حرام است. مگر اینکه به شخصی ظلم کرده باشید و بخواهید عذرخواهی کنید که این اشکالی ندارد.

و نیز اگر به عنوان تواضع و خضوع نباشد اشکال ندارد. اما در خصوص دست بوسیدن به خاطر تواضع و خشوع برای غیر کسانی که می شود پیامبر را منظور کرد اشکال دارد. مثلاً بعضی از علما و مراجع تقلید و نایب امام زمان (روحی فداه) را به خاطر اینکه دست نایب امام زمان است و امام زمان جانشین پیامبر است، انسان می بوسد این اشکالی ندارد. چون روایاتش این است که دست کسانی که بواسطه آنها پیامبر قصد می شود بوسیدنش اشکالی ندارد. که علما و مراجع بزرگ و سادات را گفته اند چرا که فرزند و وصی رسول اکرم هستند. زن و شوهر اگر دست یکدیگر را روی محبّت می بوسند، عیبی ندارد. اینها تواضعی در مقابل هم به آن صورت ندارند. یا پدری اگر دست فرزندش را می بوسد اگر تواضعاً نباشد اشکالی ندارد.

سؤال شصت و ششم:

آیا دیدن موی زن غیر مسلمان گناه

است یا خیر؟

پاسخ: دیدن مرد، موی زن نامحرم مسلمان را گناه دارد و همه علما می‌گویند: اشکال دارد، در باب زن غیر مسلمان بعضی از علما می‌گویند، بدون شهوت اشکال ندارد. ولی بعضی از علما می‌گویند کلاً اشکال دارد.

در هر حال اگر آن زن مسلمان باشد و او را اکثر مردم بشناسند. دیدن موی سرش گناه دارد و هیچ جایز نیست. ولی اگر نمی‌شناسند اشکال ندارد.

اما گاهی یک عده از زنها در تلویزیون هستند که از موهای مصنوعی استفاده می کنند که فرقی نمی کند. چرا که اگر مو دیده شود زینت برای آنها به حساب می آید و قرآن شریف هم صریحاً فرموده که زن زینت خود را باید از نامحرم بپوشاند و در مورد زنهای عرب که زینتشان را روی بینی می گذارند. آنها واجب است که تمام صورتشان را بپوشانند.

اما اگر صورت زینت نداشته باشد، بعضی از علما احتیاط وجوب کرده اند که صورتشان را بپوشانند و بعضی دیگر از علما هم می گویند پوشاندن تمام صورت واجب نیست.

سؤال شصت و هفتم:

آیا علاقه به موسیقی جزء غرایز انسان

است؟ اگر هست چرا حلال و حرام دارد؟

پاسخ: هر صدائی که بلند می شود روی یکی از نت های موسیقی قرار می گیرد. هر صدائی یک آهنگ است. خوش آمدن از موسیقی متعارف، جزء غرائز انسانی نیست. چون غریزه های انسانی کاملش، در پیامبر اکرم و ائمه اطهار و اولیاء خدا باید ظهور پیدا کند. البته انسان از چیز خوب و صدای خوب خوشش می آید و این جزء غرائز است. اما اینکه حتماً تحت عنوان یکی از موسیقی های روز قرار بگیرد، این جزء غرائز حیوانی است. چون در حیوانات اثر بیشتری دارد. در مجله ای دیدم وقتی یک مرغی

می خواهد تخم بکند، آهنگی می گذارند که زودتر تخم بکند. یا فرض کنید برخی حیوانات با آهنگهای مختلف حرکات مختلفی دارند حیوانات تحت تأثیر آهنگها و صداها، مخصوصاً موسیقیها قرار می گیرند. کسی می گفت: من در باغی می خواندم و بلبلها دور من روی درختها جمع شده بودند. موسیقی های روز جنبه حیوانی دارد. این غذای روح انسان نیست. آن مقدار که حلال است عیب ندارد، که انسان استفاده کند و آن مقداری که حرام است، طبعاً مثل غذای جسم است اگر گرسنه هستید، می توانید غذای حلال بخورید و غذای حرام را نمی توانید بخورید.

سؤال شصت و هشتم:

طرز صحیح حجاب اسلامی که اخیراً

رواج یافته چیست؟ تشریح بفرمائید.

پاسخ: مگر تا به حال ما حجاب کفری داشته‌ایم که حالا حجاب اسلامی داشته باشیم. حجاب اسلامی آن است که خدا به پیغمبرش در قرآن فرموده، پیغمبر اکرم هم به اوصیائشان فرموده‌اند و اوصیائشان هم در ضمن روایات و آیات قرآن در اختیار مراجع تقلید گذاشته‌اند و مراجع تقلید هم در کتابهایشان فتوا داده‌اند هیچ چیز دیگر نیست. اگر بنا باشد یک حجابی را برای ما از ممالک خارج همان طور که لباسها و مدهائی که هر روز

عوض می شود از خارج می آورند بیاورند دیگر ما حجاب اسلامی نمی داشتیم و خدا در قرآن در چند آیه بیان نمی فرمود، که: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ»^(۱) «وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ»^(۲) بعد می فرماید: «وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ»^(۳) طبق این آیات پوشاندن زن تمام بدنش را از نامحرم واجب است، حالا هر چه اسمش را می خواهند بگذارند، بگذارند بعضی می گویند زن را در سیاهچال چادر می کنند، این مطلب را قرآن گفته من نمی دانم. در یک مملکتی که باید طبق نظام اسلامی حرکت کنند اگر یک نفر، یک قلم شکسته، گفت که حجاب معنایش این است که یک زن برود توی سیاهچال و از دایره انسانیّت خارج بشود باید به او توجه کرد. این بر خلاف دین مقدّس اسلام و ضروریّات اسلام حرف زده و شما مراجعه کنید به کتب فتوائی ببینید چه می گویند. مراجع تقلید، اهل فتوی، آنهایی که از مذهب اطلاع دارند، اینها می فرمایند، هر کس یکی از ضروریّات دین مقدّس اسلام را منکر بشود کافر است و مسلمان نیست. حجاب اسلامی و غیر اسلامی هم نداریم. چون این یکی از خصوصیات دین مقدّس اسلام است. بنابراین حجاب غیر اسلامی نداریم خدائی که خالق بشر است، حساب کرده، اگر زن

۱ - سورة نور آیه ۳۰.

۲ - سورة نور آیه ۳۱.

۳ - سورة نور آیه ۳۱.

بدون حجاب در جامعه، بیاید مردها با چشم بد به او نگاه می‌کنند. زنها این خصوصیت را دارند و نگوئید که این طور نیستند. مثلاً زن کارمندی که پشت میز نشسته را نگاه کنید ببینید آرایش کرده آمده یا نه؟ مردها این کار را نمی‌کنند. تو که نمی‌خواهی بروی خانه شوهرت یا به اصطلاح برنامه‌ای با شوهرت نداری. شب زفاف هم که نیست. می‌خواهی بروی در اداره ماشین‌نویسی کنی، پس این قیافه و این آرایش چه معنائی دارد؟ یک بچه دبستانی روزی به من می‌گفت: من در مدرسه آرایش کردن را یاد گرفتم.

گفتم: از مادرت یاد گرفتی؟ گفت: نه، ما یک خانم معلّمی داریم صبح اوّل وقت که می‌آید، مثل اینکه جای دیگری آینه پیدا نمی‌کند، می‌آید در کلاس، مدّتی جلوی آینه، پشتش به ما است. ولی در آینه رویش به ما می‌شود. او آنجا مشغول کار است و من یاد گرفتم چطور صورتشان را نقّاشی می‌کنند. جلو این بچه‌ها آرایش کردن یعنی چه؟ چرا خودتان را آرایش می‌کنید؟ غیر از این است که می‌خواهید عفت و عصمت عمومی را از بین ببرید، تمام مردم کرّه زمین (حتّی همان که به خدا معتقد نیست می‌گوید: بی‌بندوباری بد است. مثل حیوانات زن و مرد با هم معاشرت کنند بد است.) اسلام می‌گوید: زن وقتی مرد را می‌بیند، خوشش می‌آید. مرد هم وقتی زن جوانی را می‌بیند خوشش می‌آید. شهوتش هم تحریک می‌شود. رسول اکرم ایستاده بودند، زنی

آمد، مسأله‌ای سؤال کرد. یکی از صحابه هم پهلوی ایشان ایستاده بود. حضرت یک نگاهی به این صحابه کردند دیدند که دقیق دارد به این زن نگاه می‌کند. فرمودند: نگاه نکن. چون شیطان ممکن است از این راه تو را گول بزند. روزی در یک قطاری بودیم و داشتیم می‌رفتیم. جوانی با پیژامه نشسته بود. کوپه بغلی هم چند تا زن نشسته بودند. می‌دانید که زن بی حجاب چطور است. مأمور قطار آمد به این جوان گفت: شلوارت را بپوش، این طور بد است. من هم تأیید کردم. اما این جوان عصبانی شده بود و می‌گفت: این زنها تا بالای زانویشان دیده می‌شود این بد نیست. من که پیژامه‌ام تا پشت پایم آمده این بد است. چرا این طور؟ اگر می‌خواهید زن و مرد مساوی باشد خوب مساوی باشد. چرا باید زنها برهنه‌تر از مردها باشند. بعضی از مراجع تقلید همین اخیراً فرموده‌اند که مساوی باشد. آزادی باشد. زنی که می‌خواهد حجاب داشته باشد، حجاب داشته باشد. حجاب اسلامی معنایش این است که آنچه مراجع تقلید می‌گویند همان باشد و این حجاب هم در کتاب توضیح المسائل نوشته شده. هر چه را مراجع تقلید فرموده‌اند همان حجاب اسلامی است و اگر غیر از آنچه مراجع تقلید فرموده‌اند از نظر عقل، از نظر دین از نظر تمام خصوصیات که ما بخواهیم ملزم شویم، غلط است و هیچ نباید تبعیت کرد. بر فرض یک نویسنده بزرگ خیلی عالی‌قدری هم نوشته باشد که حجاب اسلامی آن طور است به فرض مجتهد هم باشند ایشان مرجع

تقلید بنده و شما نیستند و من از ایشان نمی‌توانم تبعیت کنم. ایشان فتوایشان برای خودشان و برای زندگی خودشان فقط مفید است.

سؤال شصت و نهم: احتیاج مبرمی

هست به داشتن یک روزنامه اسلامی، چرا
در این مورد کوشش نمی‌شود و در بین افراد
مسلمان وجود ندارد؟

پاسخ: البتّه مجلّات اسلامی هست البتّه در یک سطح خیلی
محدودی، مجلّه «نسل نو» و «مکتب اسلام»، «پیام شادی» هست.
مجلّه «الهادی» که به عربی پخش می‌شود، هست و نشریاتی هم
به طور مجّانی بین افراد از طرف همین کانون و غیره پخش
می‌شود. امّا روزنامه‌ای که نظر سؤال کننده محترم بوده، روزنامه
اسلامی آن است که واقعاً معارف اسلام را پخش کند. در گذشته
چنین روزنامه‌ای بود. یک «ندای حقّی» بود و روزنامه دیگری بود
که متأسّفانه الان نیست و توقیف شد. و اگر کسی الان مطلع نباشد
که چرا روزنامه اسلامی نیست از سیاست بی‌اطلاع است یا این را

باید بگوئیم که این شخص از خارج ایران تازه وارد شده، یا اینکه می‌خواهد از ما حرفی گفته شود.^(۱)

بلی می‌گوئیم: «آتش به جان شمع فتد کین بنا نهاد» (من این حرف را می‌توانم بگویم).

در یک مملکت شیعی مذهب در یک مملکتی که مردم همه شیعه و مسلمان هستند، جداً یک روزنامه نداشته باشیم که مراجع تقلید فتوای جدیدشان را در آن نقل کنند. اخبار حوزه علمیه قم در آن پخش شود. و چون ممکن است کسی بگوید که همه این روزنامه‌ها اسلامی است چون مال مسلمانها است. اخبار حوزه علمیه قم باید در روزنامه‌ها پخش شود. آقایان اهل علمی که شاید در ایران پنجاه هزار باشند و کمتر از دانشگاهها نیستند، چطور برای دانشگاهها زمان کنکورشان و بقیه خصوصیاتش را در روزنامه‌ها درج می‌کنند؟ ولی از حوزه، از اسلام، از مجالس دینی چیزی نمی‌نویسند خوب آیا اینها هم اهل ایران هستند یا خیر؟ پس اخبار اینها هم باید در روزنامه درج شود. تعطیلی تابستان آنها چه وقت است؟ شما تا به حال در روزنامه‌ها دیده‌اید شروع درسهای حوزه کی است. خوب به هر حال اینها در تمام مملکت پخش می‌شوند آیا در قم چه خبرهائی هست، اخباری که در این

۱ — منظور مأمورین ساواک بوده‌اند که آن روزها به «کانون بحث و انتقاد دینی» می‌آمدند و سؤالاتی مطرح می‌کردند تا ببینند طرف در بُعد سیاسی چگونه فکر می‌کند.

حوزه بزرگ اسلامی، این مرکزی که امام صادق پایه گذاری کرده و ۱۴۰۰ سال تقریباً بر عمرش می گذرد. این دانشگاه قدیمی، از این دانشگاه پر ارزش و پر اهمیت هیچ خبری ندارد. گاهی انسان گریه اش می گیرد، برای غربت اسلام. آیت الله بروجردی این مرجع بزرگ تقلید، آن مرجع تقلیدی که در مشهد بود. آیت الله میلانی، آن مرجع بزرگی که در نجف بود آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی. اینها اصلاً زندگی نداشته اند؟! یک شرحی از زندگانی شان را برای مردم نگویند آیا شرح زندگیشان طوری بود که مردم را از راه منحرف می کرد؟!

ولی فلان هنرپیشه که چندی قبل در اروپا از دنیا رفت و مال مملکت دیگری بود او شرح زندگی داشت. او خصوصیات داشت. یک انسانی بود که قدری مسخره بازی در می آورد و مردم را می خنداند و وقت مردم را می گرفت، مردم را سرگرم می کرد. چطور او شرح حال دارد. اما آیت الله بروجردی که آن همه مؤثر بود و تمام علماء، دانشمندان حتی پاپ، کشیشها، اسقفها، کاردینالها تماماً در مقابل عظمتش تعظیم می کردند. شرح زندگی نداشت که در یک روزنامه نوشته شود! این مراجع فعلی هیچ ایده ندارند. هیچ اخباری ندارند. هیچ حرفی برای این مردمی که همه مقلد اینها هستند ندارند. من مقلد یعنی من قلاده او را به گردن انداخته ام و به اصطلاح من تابع او هستم. آخر اینها هم به تابعیشان حرفی ندارند بزنند، شما در هیچ روزنامه ای دیده اید که

فتوایی از یک مرجع تقلید نقل بشود. هیچ دیده‌اید؟ پس این روزنامه‌هایی که فعلاً هست اینها روزنامه‌های سیاسی مملکت است ما نمی‌گوئیم نباشد، باشد. اما روزنامه دینی هم باشد من می‌خواهم قدری سؤال و عقده دل دوستان را بشکافم. یک روزنامه دینی که فتوا و احکام نقل بکند خواسته‌های مراجع را بیان بکند در این روزنامه‌ها که نقل نمی‌شود و شأن مراجع تقلید هم بالاتر از این است که در این روزنامه‌ها عکس آنها درج گردد و فتوایشان نقل شود و حال اینکه یک صفحه مختص هنرمندان و هنرپیشه‌های سینماهای خارجی و زنهای عریان است. آن برای همان برنامه‌هایی که هست باشد و شاید هم لازم باشد. اما یک روزنامه مستقل کثیرالانتشاری مردم شیعه لازم دارند که بدانند امروز مرجع تقلیدشان خواسته‌اش چیست؟ این مسلم است و حرفی در آن نیست. لازم است. اما حالا چرا نیست؟ انشاءالله تقصیر بنده است. بنده بی‌حالم و با آنکه بی‌کارم، وقت نوشتن آن را ندارم. حرفی هم با مردم ندارم، مراجع هم حرفی با مردم ندارند. با مردم حرفی نمی‌زنند کاری ندارند. مردم هم با مراجع تقلید کاری ندارند؟! بقیه‌اش را خودتان می‌دانید.^(۱)

۱ — این سؤال در دوران رژیم ستمشاهی در «کانون بحث و انتقاد دینی» پاسخ داده شده و منظور از نقل آن این است که مردم قدردان نعمت انقلاب باشند و بدانند که بر امت اسلامی در گذشته چه گذشته است و امروز به خاطر نهضت روحانیت چه امتیازاتی دارند و بحمدالله اکثر روزنامه‌ها اسلامی شده‌اند.

سؤال هفتادم:

وامهائی که بانکها می دهند و بهره می گیرند آیا حرام است و ربا محسوب نمی شود؟

پاسخ: من زیاد به وضع فعلی بانکها آگاه نیستم. ولی چون زیر نظر مجتهدین و اطلاع مقام معظم رهبری اداره می شود، باید بگوئیم اصل کار، لابد درست است. منتها باید طبق آن برنامه ای که به آنها داده اند کار را انجام دهند. هر قانونی در این مملکت الان این طور است که اول به مجلس و بعد به شورای نگهبان می رود و سپس زیر نظر ولایت فقیه بررسی می شود. و اینها هر کدامش با اسلام و قانون اساسی تطبیق می کند. چون شورا، شورای ملّی

نیست شورای اسلامی است، طبعاً باید با اسلام تطبیق کند. اگر بگوئیم نماینده‌ها، منتخب مردم هستند و مردم هم نمی‌دانستند چه کسانی را انتخاب بکنند و آدمهای مجتهدی را انتخاب نکرده‌اند خیلی خوب، از اینجا به شورای نگهبان می‌رود. این شش نفری که در شورای نگهبان هستند مجتهدند. مجتهدین این حکم را تصویب می‌کنند و با اسلام تطبیق می‌دهند، بعد هم با داشتن ولایت فقیه (یعنی تصرّف در تمام مملکت از نظر احکام اسلام) دیگر مشکلی نمی‌ماند با اینها دیگر لااقل برای کسانی که نمی‌دانند این اندازه حمل بر صحّتی هست نمی‌شود گفت که نیست. مگر کسی بداند اشتباهی در کار است که باید فوراً به شورای نگهبان اطلاع داد و آنها هم بررسی می‌کنند، تا معلوم شود اشتباه کرده‌اند که تصحیح شود.

حتّی بدینها نسبت به حکومت، باید این را قبول کنند. احکامی که از مجلس و شورای نگهبان می‌گذرد، اقلاً مطابق فتوای یک عده از مجتهدین است. این مسلّم است دلیلش هم وجود عده‌ای از مجتهدین است. در مجلس هم عده‌ای مجتهد هستند در شورای نگهبان هم اعضایش حتماً باید مجتهد باشند. لااقل از نظر احکام آنچه که الان در این مملکت انجام می‌شود مطابق فتوای یک عده از مجتهدین هست. مگر کارهایی که هنوز جوّ راه را برایشان باز نکرده است. مثلاً ما می‌دانیم خانمهای بدحجاب، بدعمل می‌کنند والاّ مجلس تصویب کرده که این طور وضع

حجاب نیست و باید از جهت حجاب درست باشند. این کارهای گناهی که در مملکت ممکن است انجام شود، ارتباط به دولت و حکومت ندارد، حتی بعضیها می‌گویند شطرنج چطور؟ آن هم حلّیتش مطابق فتوای بعضی از مجتهدین است. این حرفها بعضیهایش وسوسه‌های شیطان است. همه ماهها دلمان می‌خواهد کار نکنیم، تنبلی کنیم، نماز و عبادات را انجام ندهیم و گناهش را هم به گردن شیطان بیندازیم. اساساً همیشه انسان می‌خواهد نواقص خودش را بر گردن دیگری بیندازد. مثلاً می‌گوئیم چرا نماز شب نخواندی؟ می‌گوید خدا توفیق نداد. تو بلند شو ببین خدا به تو توفیق می‌دهد یا نه؟ تنبلی نکن. وقتی بیدار شدی، فوراً بلند شو و وضو بگیر. بعد ببین خدا توفیقت داده است یا نه؟ یا چرا به مشهد برای زیارت کم می‌آیی؟ می‌گوید: حضرت رضا مرا نطلبیده. خیال می‌کند وقتی که آمده او را طلبیده‌اند اگر طلبیده که همیشه طلبیده، اگر هم نطلبیده که الان هم نطلبیده است بی‌خود آمده‌ای. یعنی چرا حضرت رضا نطلبیده. می‌خواهد خودش را تبرئه کند. خیلی آدم خوبی باشد می‌گوید: شیطان نگذاشته. تازه سر عقل می‌آید البتّه صد درصد عقل نیست. باید بگویند نفس امّاره و تنبلیم نگذاشت. روز قیامت شیطان ما را محاکمه می‌کند. محکوم هم می‌شویم. او می‌گوید من گفتم این کار را بکن تو کردی. تو نه مرا دیدی نه مبلّغ داشتم. شما در هیچ منبری دیده‌اید که تبلیغ شیطان را بکنند؟ لااقل در مملکت اسلامی نمی‌کنند.

شیطان می‌گوید: من نه کتاب داشتم. تو چطور گوش به حرف من کردی؟ آن وقت خدائی که هم مبلغ داشت، هم خودش دائماً با تو حرف می‌زد، هم کتاب داشت و هم صد و بیست و چهار هزار پیغمبر داشت. چطور گوش به حرف او نکردی؟ ما همه‌اش می‌خواهیم گناهان را به گردن این و آن بیندازیم. یک دفعه بگو آقا من تبلی کردم، به مشهد نیامدم. یا تبلی کردم که بلند نشدم نماز شب بخوانم.

اخلاق انسانها این طور است. خدا از این مسأله آن قدر به غضب می‌آید که حساب ندارد. حضرت یونس به همین جهت گرفتار شد، تا گفت: «سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»^(۱) وقتی که گفت خدایا تو پاک هستی و من جزو ظالمین هستم. خداوند نجاتش داد. هر وقت هم خواستید از غمی نجات پیدا کنید (غم را شما خودتان برای خود بوجود آورده‌اید) صریح قرآن است که می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ»^(۲) مؤمنین هم بگویند «سُبْحَانَكَ» تو خدایا پاکی، من تقصیر دارم، تا من او را نجات دهم. همه حیلها را انسان زده و بعد می‌گوید: خدایا چرا من این قدر ضرر کردم. می‌خواستی این کارها را نکنی. سرت را به سجده بگذار و ذکر یونسیه را بگو تا خدا طبق وعده‌اش نجات بدهد.

۱ — سورة انبياء آیه ۸۷.

۲ — سورة انبياء آیه ۸۸.

سؤال هفتاد و یکم:

اکنون که نظام جمهوری اسلامی در کشور ما حاکم است. گاهی مسائلی پیش می‌آید که نظر حکومت با نظر مرجع تقلید ما متفاوت است مثل مسأله بانکها، سؤال این است که نظر کدام یک از آنها حجّیت دارد و حجّت است؟

پاسخ: البتّه قرار بود از روز اوّل که نظر حکومت اسلامی، با نظر مرجع تقلید مخالف نباشد. اصلاً انقلاب برای همین بوده و الان هم برای همین است. این سؤال هم به نظر من مناسب نیست. انسان می‌تواند بگوید، چرا گاهی نظرات مرجع تقلید با نظر

حکومت اسلامی اختلاف پیدا می‌کند؟ اما این طور طرح سؤال درست نیست. روز اولی که رأی به جمهوری اسلامی دادیم، در رأس کار مرجع تقلید بود. در قانون اساسی هم همین مطلب گنجانده شده و اساس و بنیاد جمهوری اسلامی مخصوصاً با کلمه «اسلامی» این است که تمام مردم یعنی شصت میلیون جمعیت، یک عده وکلائی از خودشان انتخاب کنند و در مجلس بفرستند، تا مجلس بشود شورای اسلامی نه شورای ملی. وقتی وکلا به مجلس رفتند قوانین را بررسی کنند و رأی بدهند رأی اکثریت را انتخاب کنند و به شورای نگهبان بفرستند و شورای نگهبان حتماً باید از افراد مجتهد تشکیل شده باشند که این افراد ببینند آیا قانونی که در مجلس گذشته با قانون اسلام تطبیق می‌کند یا نه، اگر تطبیق کرد قبول کنند و اگر تطبیق نکرد رد کنند و به مجلس بر می‌گردد تا درستش کنند. البته باید به نظر مقام رهبری هم برسد. مقام رهبری از دو حال خارج نیست (این مسائل در قانون اساسی هست یا همان مرجعی که شما تقلید می‌کنید مقام رهبری است، یا کسی می‌باشد که لااقل در امور سیاسی مجتهد و وارد است و باید رهبری صحیحی داشته باشد. خلاصه‌اش این می‌شود که مسائل سیاسی یا اجتماعی بر می‌گردد به مقام رهبری. وقتی به مقام رهبری رسید، اگر شورای نگهبان هم درست نظر نداده باشند او حلّ و فصلش می‌کند. آن وقت کار خیلی صحیح پیش رفته است یعنی طرح حکومت و جمهوری اسلامی خیلی صحیح

است. اوّل مردم، حکومت مردم بر مردم و آزادی مطلق.

نمی شود همه جمعیت یک جا بنشینند و برای خودشان قانون جعل کنند. حالا لااقل بیست میلیون از شصت میلیون هم نمی شود یک جا جمع بشوند. این بیست میلیون به دویست نفر وکالت می دهند. اکثر ما معنای مجلس و شورای نگهبان و رهبر را نمی دانیم. وکلا روزی هشت ساعت در مجلس می نشینند. اگر بیست میلیون جمعیت همه کارهایشان را رها کنند و روزی هشت ساعت در مجلس بنشینند، غلط است. دویست نفر وکیل از ناحیه خودشان انتخاب می کنند و می گویند؛ ما زندگی شما را تأمین می کنیم. به شما اعتماد هم داریم. شما بنشینید و برای ما احکام و قوانینی در نظر بگیرید و البته آنها باید افراد مورد اعتماد شما باشند. (اینها در زمان سابق انجام نمی شد، کوتاهیهای در ضمن کار صورت می گرفت) وکلاء باید افرادی باشند که همه شما قبولشان داشته باشید. وقتی فردی از مشهد انتخاب می شود باید مشهدها اطلاع و دانائی او را در امور مردم قبول داشته باشند. به جای صد هزار نفر یک نفر می رود به مجلس و آنجا می نشیند. حالا هر چه این دویست، سیصد نفر در آنجا رأی می دهند درست است؟ نه، حتی اگر دویست میلیون نفر هم جمع می شدند رأی می دادند درست نبود. چون همه اطلاع کافی از اسلام ندارند. چه کسی اطلاع دارد؟ مجتهدین شورای نگهبان. آنها قانون را با قرآن و روایات تطبیق می دهند تا بفهمند آنچه مجلس رأی داده درست

است یا نیست و اگر درست نبود آن را بر می گردانند و می گویند، دوباره نظر بدهید. بالأخره اگر اینها تصویب کردند، مافوق و شخصیت بزرگتری روی سر آنها به نام شورای نگهبان هست که اگر از زیر دست اینها بگذرد و آن مطلب که مطابق قانون نیست رد شود آنها درستش کنند. این برنامه خیلی صحیح، دقیق و خوب است. اگر این طور شد، به طور صد درصد در مسائل اجتماعی و سیاسی، چیزی خلاف نظر مرجع تقلید انجام نمی شود. در مورد بانکها که ایشان مثال زدند، شما یا از بانک پول می گیرید، یا پول می دهید، وقتی می دهید آنها پولتان را حفظ می کنند و اگر از شما چیزی می گیرند از باب این است که پول و اموالتان را حفظ کرده اند و به عنوان کار مزد از شما می گیرند و شما هم باید با رضایت بدهید و هیچ اشکال شرعی ندارد. اگر شما پول از آنها می گیرید و برای کار کردن از آن استفاده می کنید این عمل را مضاربه اسم گذاشته اند، یعنی پول از من و کار از تو و در منافع و ضرر شرکت. می کنید من یک میلیون پول به شما می دهم، شما پول ندارید و با این پول کار می کنید. از مجموع فعالیت تو و پول من در ماه، سی هزار تومان درآمد بوجود می آید که آن درآمد نصفه می شود. این از لحاظ شرعی هیچ اشکالی ندارد. در این موارد هیچ یک از فقها اشکال نکرده اند. حال اگر عمل نمی شود و رئیس بانک بلد نیست، اینها مربوط به حکومت اسلامی و جمهوری اسلامی نمی شود. کلیه مسائلی که در مملکت بالفعل انجام

می‌شود، اگر از مجلس رد شده باشد و شورای نگهبان تصویب کرده و رهبر هم قبول کرده، مربوط به اجتماعیات و سیاست در زمان ما است (در زمان امام که مرجع تقلید هم بودند در تمام مسائل بود) الان که مرجع تقلید غیر از مقام رهبری است. اگر از زیر نظر مقام رهبری گذشته در اجتماعیات و سیاست قطعاً درست است. چون نمی‌شود از این مسیر، خلافی رد شود ولی ما در عمل اشتباه می‌کنیم.

و اما در مسائل نماز و روزه و مسائل شخصی و فردی اشکالی ندارد. مرجع تقلید یک مطلبی بگوید و مقام رهبری یک مسأله دیگری را بگوید. ضرری به جایی نمی‌خورد و شما طبق دستور مرجع تقلیدتان عمل می‌کنید.

سؤال هفتاد و دوم:

می‌گویند در حدیث آمده که ذکر «لا اله الا الله» انسان را فقیر می‌کند در جای دیگر گفته‌اند ماه رجب خوب است که در آن هزار مرتبه «لا اله الا الله» گفته شود. این دو چگونه با هم صحیح است؟

پاسخ: خیر، درست نیست و در حدیث نیامده که ذکر «لا اله الا الله» انسان را فقیر می‌کند. بلکه اگر کسی صد مرتبه «لا اله الا الله» بگوید، از بهترین کسانی است که در عبادت کار کرده و اگر بیشتر گفت از کسی که صد مرتبه گفته بهتر است و هر چه «لا اله الا الله» را

بیشتر بگویند بهتر است و اگر فقر می آورد پیامبر به مردم نمی گفت: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا»^(۱) این ذکر انسان را به خدای غنی متصل می کند و او را نیز غنی می کند.

سؤال هفتاد و سوم:

در حدیثی هست که اگر کسی صد مرتبه «لا اله الا الله» بگوید هیچ کس عملش بهتر از او نیست. چرا صد مرتبه گفتن «لا اله الا الله» از هر عملی بالاتر است؟

پاسخ: این روایت هست که اگر کسی در روز صد مرتبه «لا اله الا الله» بگوید در همان روز بهتر از او در عمل عبادی کسی نیست مگر فردی که بیشتر «لا اله الا الله» بگوید.^(۱)

۱ - «... روی عن ابی عبداللّٰه انه قال: من قال «لا اله الا الله» مائة مرة كان افضل الناس ذلك اليوم عملاً الا من زاد ...» بحارالانوار جلد ۹۳ صفحه ۲۰۳ قسمتی از حدیث ۴۱ و جلد ۹۳ صفحه ۱۹۲ باب ۵ در فضائل تهلیل.

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» کلمه توحید است. البتّه گفتن تنها مطرح نیست. چون ممکن است کسی، در روز هزار مرتبه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بگوید. ولی توجّه به معنای «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و توحید واقعی که مهمترین مسأله دینی است نداشته باشد. پیغمبر اکرم در همان اوّلین روزی که مبعوث می شود، بیشتر از هر چیز به این معنا توجّه داشته که صدا می زدند: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلَحُوا» بگوئید «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» تا رستگار شوید این خیلی اهمیّت دارد. چون اگر انسان «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را گفت و اعتقاد به این کلمه داشت، همه کارهایش درست است. حضرت علی بن موسی الرضا به نیشابور می رسند، با آن همه جمعیّت که حاضر شده بودند و اصرار داشتند که شما از رسول اکرم برای ما سخنی نقل کنید. حضرت رضا می فرماید: من از پدرم شنیدم و پدرم از پدرش شنید و همین طور می رسانند به پیغمبر اکرم، پیغمبر از جبرئیل و جبرئیل از خدا، که خدای تعالی فرمود: «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَصْنِي فَمَنْ دَخَلَ فِي حَصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي» کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» حصار محکمی است برای من. و کسی که در این حصار وارد شود، دیگر از عذاب من محفوظ است. این «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» طبعاً شرط هم دارد. وقتی می گوئیم خدائی جز آن خدا نیست، کدام خدا؟ علی بن موسی الرضا برای اینکه خدا را معرفی کند، سرش را از کجاوه بیرون آورد و فرمود: «بِشْرُطِهَا وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا»^(۱) من از شروط

این «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» هستم. یعنی باید خداشناسی را از ما تعلیم بگیرید. روی فکر خودتان خداشناس نباشید. از خاندان عصمت خداشناسی را بیاموزید. و الاً آن کسی که فرعون را خدا می دانست، می گفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا فِرْعَوْن» اگر اسم فرعون را الله می گذاشت می گفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

همه اختلافات مذاهب، مخصوصاً کسانی که معتقد به خدا هستند در صفات خدا است. صفات خدا را باید از اهل بیت عصمت یاد گرفت. آن خورشید و ماه پرست، ستاره پرست و بت پرست، اصل وجود خدا را قبول دارند ولی در صفات خدا با هم نزاع دارند. مسیحی، یهودی، مسلمان همه در صفات خدا اختلاف دارند. در صفات خدا ما باید تابع خاندان عصمت و طهارت باشیم. لذا «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» گفتن، شرط دارد و با همان شرط اگر کسی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» حتی یک مرتبه هم بگوید، بهترین شخص است و کسی که این کلمه را تکرار بکند و این اعتقاد را در قلبش با این چکش بکوبد و محکمش بکند، این شخص افضل بندگان خدا است. این معنای حدیث است که درست هم می باشد.

سؤال هفتاد و چهارم:

دروغ و نفاق عمل بدی است. توضیح

بفرمائید دروغ مصلحت‌آمیز چگونه است؟

پاسخ: دروغی که مصلحت غالبی داشته باشد و بدی دروغ را از بین ببرد، عمل فوق‌العاده بدی نیست. بلکه گاهی عمل فوق‌العاده خوبی هم هست. دروغ و نفاق که مصلحتی نداشته باشد بد است. ولی گاهی می‌شود بر ما دروغ را واجب کرده‌اند و اسمش را تقیه می‌گویند. تقیه یک نوع دروغ است و واجب هم هست، اگر تقیه نکردی معصیت کرده‌ای. امام می‌فرماید: «التقیة دینی و دین آباء» همه جا انسان نباید یک‌رو باشد. شما یک ناراحتی دارید، می‌گویند به مردم نگوئید. زیرا از دو حال خارج

نیست مردم یا دوست شما هستند، یا دشمن شما. اگر دوست شما باشند ناراحتیتان را گفتید، ناراحت می شوند و انسان دوستش را نباید ناراحت کند. اگر به دشمن گفتید، دشمنتان خوشحال می شود و انسان نباید دشمنش را خوشحال کند. البته گاهی دوستانی هستند که کاری انجام می دهند و قدمی برای انسان بر می دارند و کمک به انسان می کنند، در آنجا ضرورت ایجاب می کند که ناراحتیها به آنها گفته شود ولی فقط در حد ضرورت. و اگر انسان پیش هر کس بنشیند و سفره دلش را پهن کند و هر چه دیشب با زنش حرفش شده و دعوا کرده بیاید مطرح کند و آبروی زنش را ببرد، این مرد، مرد بدی است و هر زنی که بدیهای شوهرش را نه برای حلّ مسأله، بلکه همین طوری بگوید این زن، زن بدی است. چون قرآن می فرماید: «هُنَّ نِاسٌ لَّكُمْ وَأَنْتُمْ نِاسٌ لَّهُنَّ»^(۱) شما برای زنهایتان لباسید و زنهایتان هم برای شما لباس اند. لباس هم به انسان زینت می دهد، هم عیوب انسان را می پوشاند. اگر زخمی پشتتان باشد لباس می پوشاند و این بهترین تشبیه برای زندگی زن و شوهر خوب است.

سؤال هفتاد و پنجم:

لطفاً در صورت امکان مقداری از
 رابطه‌تان با شهید هاشمی‌نژاد در تمام
 جهات نسبی، رفاقت، هم نظر بودن در تمام
 مسائل و ... بیان فرمائید؟

پاسخ: شاید در یک سری مسائل سیاسی، برداشت عده‌ای از
 آدمهای احمق این است که ما با ایشان مخالف و درگیر بوده‌ایم و
 فرد نادانی هم در کتابی نوشته است که فلانی (آقای هاشمی‌نژاد)
 «کانون بحث و انتقاد دینی» را تأسیس کرد و فلانی آمد، با اینکه با
 ایشان در جهات سیاسی مخالف بود کانون را از دست ایشان

گرفت و به نام خودش ثبت کرد.^(۱) من وقتی این را خواندم (البته اسم من را نبرده است ولی معلوم است که من را می‌گوید) گفتم: این شخص آقای هاشمی‌نژاد را مذمت کرده است. آیا آن قدر آقای هاشمی‌نژاد ضعیف بوده که کانون را او تأسیس کرده باشد و من از او گرفته باشم؟! با اینکه این طور نبوده است. از آن لحظه‌ای که اسم کانون بحث و انتقاد دینی (تمام آنهایی که بوده‌اند می‌دانند) تشکیل شد. من مؤسس بودم و در زمان ایشان این بیلان کانون چاپ شده است و خود ایشان بوده‌اند. کانون که تشکیل شد، من مؤسس بودم و تا آخرین لحظه که همین امروز باشد ایشان نه کوچکترین کاری برای کانون کرده بودند و نه پولی خرج کرده بودند. ما با ایشان به قدری صمیمی بودیم که حتی بعضی فکر می‌کردند کانون را ایشان تأسیس کرده است. اینها سند و اساسنامه و بیلانهایش هست. چیزی نیست که من بخواهم ادعا کنم. انشاءالله سال دیگر سی سال تأسیس کانون را به مناسبتی جشن می‌گیریم و بیلان مفصل را خواهیم داد و حتی فیلمهایی که هست، نشان خواهیم داد.^(۲)

۱ — در کتابی که از طرف وزارت اطلاعات در شرح حال مرحوم شهید هاشمی‌نژاد به نام «یاران امام به روایت اسناد ساواک» (کتاب پنجم) منتشر شده در صفحات (۱۷۳، ۱۷۴، ۲۵۲، ۲۸۵، ۲۸۷، ۳۲۷، ۳۴۱، ۳۵۵) مؤسس کانون را به نام «آقای ابطحی» معرفی کرده است.

۲ — متأسفانه به خاطر بعضی از عوامل از همین قبیل کانون تعطیل شد و ممکن نشد بیلان سی و شش ساله کانون منتشر شود.

من نمی‌خواهم بگویم که من کرده‌ام و او نکرده است. ولی انسان وقتی مواجه با حرفهائی که توهین به دیگری است می‌شود، خیلی ناراحت می‌گردد. چرا توهین می‌کنی؟ تو کتاب در فضائل ایشان می‌خواهی بنویسی، آن قدر او را ضعیف معرفی می‌کنی که او در مقابل من ضعف نشان داده و کانونی را که تأسیس کرده با اختلافی که به قول تو با من داشته من آن کانون را از او گرفته‌ام. شما اهل مطالعه هستید حتی کتابهای ایشان به نام کانون منتشر نشده است. ایشان کتابهایی دارند مثل کتاب «مناظرهٔ دکتر و پیر» که در آن موقع بود. می‌بینید که هیچ کجایش ننوشته است از انتشارات کانون بحث و انتقاد دینی. کتاب «درسی که حسین به انسانها آموخت» در یک چاپش هم از انتشارات کانون نیست، کتابهای من همه به نام کانون است.

مؤسس من بودم و البته این مسائل نیست. ولی اینها می‌خواستند به مردم بگویند که فلانی با مرحوم آقای هاشمی‌نژاد در جنگ بوده ولی این طور نبوده است.

اولاً من معتقدم انسان باید استقلال داشته باشد. من با آیت الله شهید بهشتی و سائر بزرگان و رهبران انقلاب در همین کانون و با توجه به اینکه کانون مال من است عکسهای داشته‌ام و هیچ وقت نشد که من از این مسائل استفاده عنوانی کنم. حتی بعد از شهادت شهید هاشمی‌نژاد، کتابهای «پاسخ ما» که آن وقت شش جلد بود، یک جلد آن را من مقدمه زده‌ام و به نام کانون چاپ

کرده‌ام. چون ایشان در همین جلسه، پاسخ به سؤالات داده‌اند، من جمع کرده و چاپ کرده‌ام. پشتش دیدم که بعضی از این انتشاراتی‌ها کتاب ایشان را که جلد اول بود، رو گذاشته‌اند و نوشته‌اند مربوط به شهید هاشمی‌نژاد و پنج جلد کتاب من را به نام ایشان می‌خواهند بفروشند. تا از خون ایشان استفاده کنند. فوراً من مطالب خودم را در دو جلد که الان هست جدا کردم و کتاب ایشان را به هر کس که می‌خواهد بر دارد، تحویل دادم تا این استقلال حفظ شود و تا این ساعت که اینجا نشسته‌ام از وابستگی خیلی پرهیز کرده‌ام. سعی کردم وابسته به فلان آقا و مرجع و فلان شخصیت نباشم تا به خاطر آنها شخصیت پیدا کنم. اگر چیزی دارم به خاطر علم و تقوا یا هر چیزی که مردم تصوّر کنند می‌باشد. اگر هم ندارم چرا به باطل به خاطر اینکه من آقای فلانی هستم که رفیق با آقای فلانی‌ام شخصیت داشته باشم این غلط است. من استقلال را همیشه حفظ کرده‌ام و نظر خودم برای خودم ارزش داشته، نظرم مثبت بوده است و آن قدر هم روی (لجبازی یا استقامت یا قدرت روح و هر چه فحش خوب یا بد اسمش را بگذارید) در این جهت من عجیب بوده‌ام که من را می‌خواستند به زندان ببرند که اسم فلانی را ببر، گفته‌ام به خاطر شما نمی‌برم. اگر خدا بگوید می‌برم. این اسم فلانی که می‌گویم، نه اینکه مثل رهبر انقلاب و امثال اینها باشد خیر. آنها حسابشان جدا است. مثلاً

تعریفی از فلان کس^(۱) در مجلسست بکن. گفته‌ام که نمی‌کنم و اگر خدا بخواهد می‌کنم. و در مسائل سیاسی هم شاید در جاهائی ما با مرحوم هاشمی‌نژاد اختلاف داشتیم. نمی‌شود اختلاف نداشت. دو تا انسان با هم اختلاف دارند. ولی در مسائل سیاسی اختلاف کلی نبود. یعنی مثلاً من بگویم شاه باشد و ایشان بگویند انقلاب باشد.

چنین چیزهائی نبود و خودمان در تمام اینها شریک بودیم، الان سخنرانیهائی که من در زمان شاه در همین جلسه کرده‌ام موجود است (فکر نکنید این جلسه این طور بوده است. بعد از انقلاب جمعیت ما خلوت شده و الاً صندلیها را جمع می‌کردند که بایستند و گوش کنند. تا داخل فلکه جمعیت بود) ضبط شده است. به گفته خود روحانیون مشهد که می‌گفتند بعضی وقتها تو از همه ما در امور انقلابی تندتر می‌رفتی. باز از همین هم نمی‌خواهم استفاده کنم. شما خوشتان بیاید یا بدتان بیاید فرقی نمی‌کند.

یک وقتی کسی پیش آقای هاشمی‌نژاد رفته بود و از من مذمت کرده بود ایشان سکوت کرده بودند بعد ایشان به من تلفن زد و گفت: فلانی آمده است پیش من از شما مذمت کرده، می‌دانم پیش شما می‌آید و از من مذمت می‌کند. او آدم نمّامی است. اگر پیش شما آمد و از من بد گفت، حواست جمع باشد. شما او را

نمی‌شناسید. ولی من او را خوب می‌شناسم. اتفاقاً آمد و من یک جمله به او گفتم که ما یک نحوه خویشاوندی با هم داریم که نمی‌توانیم از هم جدا شویم. خودتان را زیاد زحمت ندهید. چون این زحمت است که این طرف و آن طرف بروی، برای اینکه بین ما را بهم بزنی. ما نسبت‌مان خیلی نزدیک است. یعنی ایشان شوهر همشیره من و من شوهر همشیره ایشان هستم و نمی‌توانیم این را بهم بزنینم.

ایشان از دار دنیا رفت و شهید شد و انشاءالله در ملکوت اعلی است و حالا می‌خواهند (ایشان که سؤال کرده‌اند خیر. آن کسی که در کتاب نوشته است و یا بعضی مسائل را مطرح می‌کنند) بین ما را بهم بزنند. حالا دیگر بهم زدنش مربوط به جنبه‌های خدائی است. اتفاقاً روزی که ایشان شهید شد، ما نهار میهمان ایشان بودیم و دعوت داشتیم. الان هم همشیره ایشان و هم همشیره ما و بچه‌هایشان هم هستند و رفاقت بین ما را می‌دانند برای من افتخار از نظری که ایشان مرد بزرگواری بوده‌اند هست. نه اینکه بخواهم از این افتخار و از این خون مقدس را استفاده کنم. من این اخلاق را انشاءالله ندارم. با اینکه می‌شد این کار را بکنم. حتی اینجا می‌گویم که یک مجلس عمومی است، از من می‌خواستند که جای ایشان باشم، ترجیح دادم همان استقلالی که بوده است داشته باشم. زیر سایه خدای تعالی و امام زمان و انشاءالله در امنیت و سلامت در نظام جمهوری اسلامی باشم.

سؤال هفتاد و ششم:

در تفسیر المیزان در توجیه این مطلب
که چرا خداوند به مردان اجازه داده چند زن
بگیرند و به زن چنین اجازه‌ای نداده، آمده
است: مخالفت زن با چند همسر داشتن
شوهر، از روی حسد است. در حالی که
مخالفت مرد با چند همسر داشتن زن از
روی غیرت است. آیا شما با این نظر
موافقید و می‌پذیرید که غیرت مختص
مردان است یا خیر؟

پاسخ: هر کاری که در صراط مستقیم و در راه اسلام باشد و انسان به آن تن دهد، درست است و هر کاری هم که در صراط مستقیم نباشد و انسان آن را انجام دهد انحراف دارد. اسلام به خاطر اینکه فرزندی که از مادر متولد می شود معلوم باشد که پدرش چه کسی است (چون مشخص نبودن پدر، بچه را عقده ای بوجود می آورد و اینکه بچه ولدالزنا شد، پُرو می شود عمده اش به همین جهت است و علت اینکه در صدر اسلام افرادی با پیامبر و ائمه خیلی مبارزه می کردند، این بود که غالباً افرادی بودند که پدر درستی نداشتند و پدرشان مشخص نبود. این مسأله از نظر روانشناسی خیلی مهم است که پدر روی سر فرزند باشد و مشخص باشد. چون اگر پدر نداشته و یا مشخص نبود، این بچه بی سرپرست بزرگ می شود و بسیار شرور می گردد) از این جهت نمی شود که زن چند شوهر داشته باشد به خاطر این که بچه مشخص شود. حتی گاهی زمان طلاق مشخص نبوده و مردی زنش را طلاق داده و مرد دومی با او ازدواج کرده است آنها رعایت زمان را نکرده اند، پدر اول می گوید، بچه مال او است و مرد دوم هم می گوید بچه مال من است در این صورت بچه خیلی بد تربیت می شود. خیلی بد و شرور بزرگ می شود. این هم که فاصله ای حدود سه ماه بین طلاق و ازدواج بعدی گذاشته اند یک علت طهر است و علت دیگر این است که تقریباً تاریخ معلوم باشد و خیلی مخلوط نشود و چون یک زن اگر چند تا شوهر داشته باشد این

مفسده را دارد و مفسدهٔ اينکه اين فرزند مال چه کسی است بوجود می آید و به اصطلاح بچه ها ولدالزنا می شوند. از اين جهت چند شوهر داشتن زن ممنوع شده است. ولی از آن طرف محذوری ندارد. که یک مرد چند زن داشته باشد و بعلاوه چند دليل داریم که جايز است و بايد مرد در تعدّد زوجات آزاد و زن نبايد آزاد باشد.

دلايلش: ۱ - اينکه زن در آمارهائی که گرفته شده بيشتر از مرد است و هميشه در طول تاريخ اين طور بوده است. ما می گوئيم اين زنهای اضافی که هستند مثلاً هزار تا مرد هزار و صد تا زن آن صد تا چه کار کنند؟ اگر بگوئيد برای اشباع غريزه جنسی دست به فحشاء بزنند که هيچ کس اين را قائل نيست. اگر بگوئيد غريزه خود را سرکوب کنند. خدا غريزه را داده چرا سرکوب کنند؟! مثل یک گرسنه ای که به او بگويند غذا نخور، نمی شود. پس بايد تعدّد زوجات باشد، تا آن اضافی را تأمين کند.

۲ - فرض می کنيم زن و مرد از نظر تعداد مساوی باشند ولی چون زن زودتر به حدّ بلوغ می رسد اگر نه سالگی يا چهارده سالگی قرار بدهيد. و مرد چهار يا پنج سال ديرتر به حدّ بلوغ می رسد. فرض کنيد هزار تا زن و هزار تا مرد اينها از نظر سنّ با هم یکی هستند اين مردها و زنهار مثلاً شصت ساله هستند، مردها حدوداً چهل و پنج سال احتياج به زن دارند و زنهار پنجاه سال و اين پنج سال را زنهار کسر می آورند. اگر باز بگوئيم غريزه جنسی را

سرکوب کنند این خلاف و زور است. خدای تعالی می‌خواست به زن غریزه جنسی ندهد که سرکوبش کند. انسان گرسنه باشد ولی غذا نخورد. یا باید بگوئیم دست به فحشاء بزنند، برای این پنج سال که این را هیچ کجا در دنیا قبول ندارند. پس باید تعدّد زوجات برای مرد جایز باشد.

۳ - اینکه عمر زنها زیادتر از مردها هست. با اینکه مردها قوی‌تر هستند. ولی در اثر فشار بیشتر، زودتر می‌میرند. این در تاریخ ثابت شده که البته به طور متوسط است. و به طور مساوی باز عمر زنها از آنها بیشتر است بنابراین احتیاج زن به مرد بیشتر از مرد به زن است و بالأخره از نظر روحی و روانی و غریزه جنسی با همه دلایل بالا، زنها بیشتر از آنکه مرد هست، به مرد نیاز دارند، از باب اشباع غریزه جنسی. لذا تعدّد زوجات با فطرت اولیه خلقت انسان برای مرد طبعاً جایز است و برای زن جایز نیست.

سؤال هفتاد و هفتم:

چگونه است که در قرآن و رساله‌های شرعیه برای خوردن مشروبات الکلی و زنا و غیره، مجازاتهای شدید وجود دارد. ولی در مورد موادّ مخدر هیچ گونه اشاره‌ای نشده. آیا موقع آن نرسیده که مراجع تقلید درباره این بلای خانمانسوز نظر قطعی بدهند؟

پاسخ: به نظر همه مردم و بدون تردید این فشارهایی که برای از بین بردن موادّ مخدر در زمان ما و حکومت روحانیت و دین وجود دارد با توجه به این است که روحانیت در رأس حکومت

است و مسأله رهبری مطرح است و مجلس شورای اسلامی هست و این مجلس زیر نظر یک عده از علما و مجتهدی اداره می‌شود و باز این عده زیر نظر مرجع تقلید است فکر می‌کنم این مسأله مطرح باشد که اگر در مملکت اسلامی، نظر قطعی راجع به موادّ مخدّر نداده‌اند، چطور مملکت اسلامی زیر نظر مرجع تقلید و زیر نظر روحانیّت را دستگیر و زندانی و اعدام می‌کنند و بر خلاف نظر مقام رهبری و مقامات علمی کار می‌کنند که بعید است. اگر این سؤال در کشور سوریه مثلاً مطرح می‌شد، می‌گفتیم علمای آنجا چون در حکومت دخالت نمی‌کنند، درست است. ولی اینجا فکر نمی‌کنم این طور باشد. برای مشروب خوردن صد تازیانه می‌زنند. اما برای هروئین و چنین چیزهائی شدّت عمل بیشتری دارند که با تصمیم مجلس و شورای نگهبان و تصویب مرجع تقلید این کار انجام می‌شود.

سؤال هفتاد و هشتم: پوشاندن تمام

بدن زن به جز وجه و کفین در اسلام
اختلافی نیست. چرا در نماز پوشاندن پا تا
مچ لازم نیست، امّا در حال عادی
واجب است؟

پاسخ: مسأله پوشاندن بدن زن در نماز غیر از مسأله حجاب و پوشاندن زنها خود را از مردها است. پوشاندن بدن زن در نماز طبق نظر مراجع تقلید حتّی اگر در خلوت هم باشد لازم است زیرا این پوشش لباس رسمی زن است. لباس رسمی زن این است که سر تا پایش پوشیده باشد جز وجه و کفین. امّا پوشاندن بدن زن در بین مردها به خاطر مفسده‌اش است ولی در نماز به خاطر مفسده

نیست بلکه به خاطر رعایت ادب در حضور پروردگار است برای رعایت ادب است. نه اینکه خدا نامحرم است یا ممکن است نامحرمی پیش بیاید. فرضاً اگر شما در اتاق را هم ببندید و فقط شوهرتان باشد باز باید پوشش داشته باشید و یک تار موی شما هم در نماز معلوم نباشد. عده زیادی از فقها پوشاندن وجه و کفین را احتیاط و جویی دارند و بعضی فتوای رسمی می دهند.

والحمد لله و آخراً والسلام علی سیدنا و مولانا
حجّة بن الحسن العسکری روحی له الفداء

«فهرست سؤالات»

مطلب	صفحه
پیشگفتار	۵
سؤال اوّل: آیا روایتی در مورد اصحاب جهنّم داریم که اکثریت آنان را زنان تشکیل می دهند؟	۷
سؤال دوم: آیا آدمی می تواند به طور مطلق از فشار قبر که در سخنان ائمّه و در احادیث آمده است با انجام اعمالی رهائی یابد؟ یا اینکه خواه ناخواه آدمیان بایستی تا روز موعود عقوبت اعمالشان را با فشار قبر تحمّل کنند، و اصلاً پاسخ بفرمائید که چرا فشار قبر برای آدمیان قرار داده شده است؟	۹

سؤال سوم: به گوش ما خوانده‌اند که از اوّل دنیا تا آخر دنیا پنجاه هزار سال است و یک روز قیامت هم پنجاه هزار سال است آیا این مطلب صحّت دارد لطفاً توضیح بفرمائید ۱۳

سؤال چهارم: میزان سنجش اعمال در قیامت اعمالی است که در این دنیا انجام داده‌ایم یا اعمالی که در عالم ذر انجام داده‌ایم هم به حساب خواهد آمد؟ اگر این طور است چه کنیم تا گناهان عالم ذر بخشیده شود؟ ۱۵

سؤال پنجم: معاد جسمانی و معاد روحانی چیست؟ و آیا معاد، روحانی است یا جسمانی؟ ۱۷

سؤال ششم: انسان در جهان آخرت به چه سنّ و سالی در قیامت محشور می‌شود آیا به همان سنّی است که فوت کرده یا خیر؟ ۲۲

سؤال هفتم: آیا در بهشت نامحرمی هم هست یا نه؟ ۲۵

سؤال هشتم: در حدیثی آمده کسی از امام سؤال کرد که مؤمن پولدار هم به بهشت می‌رود مؤمن فقیر هم به بهشت می‌رود. مؤمن پولدار در دنیا از امکانات بهره‌مند بوده و در آخرت هم در بهشت است. ولی مؤمن فقیر در دنیا از فقر رنج می‌برد، پس عدالت خدا چه شده؟ امام می‌فرماید: مؤمن فقیر صبح قیامت به بهشت می‌رود و مؤمن پولدار عصر قیامت. آیا حدیث صحّت دارد و قیامت چقدر طول می‌کشد (که صبح و عصر دارد)؟ که مؤمن فقیر صبح به بهشت و مؤمن پولدار عصر می‌رود؟ ۲۹

سؤال نهم: آیا جهنّم و بهشت در کجاست؟ ۳۳

سؤال دهم: روز قیامت در کجا اتفاق خواهد افتاد؟ ۳۵

سؤال یازدهم: آیا در قیامت برای زنان مؤمنه مثل مردان مؤمن چیزی

شبیه حورالعین وجود دارد؟ ۳۹

سؤال دوازدهم: کسانی که در این دنیا به مبلغین خداشناسی برخورد

نکرده‌اند و کلاً معرفت به خداوند ندارند در روز جزا چگونه به حسابشان

می‌رسند؟ ۴۱

سؤال سیزدهم: تقیّه به چه معنا است؟ و در چه مواردی واجب یا

مستحب یا حرام است؟ ۴۳

سؤال چهاردهم: در مورد عذابهای شب اوّل قبر توضیح دهید. آیا با

بدن این دنیا است یا بدن مثالی و می‌گویند روح به بدن بازگشت می‌کند این

کار چگونه انجام می‌شود؟ ۴۷

سؤال پانزدهم: آیا همه دورانهای گذشته یک قیامت داشته یا برایشان

قیامت جداگانه‌ای بوده است؟ ثانیاً با توجه به این حرف که خداوند بنی‌آدم

را روز ششم از خلقت زمین آفرید تکلیف این فاصله زمانی زیاد که امروزه از

خلقت آسمان و زمین تا خلقت اوّلین انسانها که حدود دو میلیون سال پیش

است چه می‌شود؟ با اشتقاق گونه‌ها چگونه برخورد می‌کنید؟ ۵۱

سؤال شانزدهم: فرق بین خالد و ابدی چیست؟ انسان چون

آفریده شده است پس ازلی نیست؟ و ابدی بودن آن در آخرت به

چه معنا است؟ ۵۷

سؤال هفدهم: درباره سه کلمه فطرت، وجدان و عقل

توضیح دهید. ۵۹

سؤال هیجدهم: فرق بین فطرت و طبیعت چیست؟ ۶۱

سؤال نوزدهم: چطور می‌توان فطرت آدمی را به طرف علم و دانش

و معنویات سوق داد؟ ۶۲

سؤال بیستم: (بعد از توضیحاتی در مورد خلقت عقل که به طور

مفصل در کتاب «در محضر استاد» جلد ۲ بیان شده است پرسیده‌اند:) آیا این

نور عقل قابل ازدیاد هست؟ ۶۵

سؤال بیست و یکم: درباره عقل نظری توضیح دهید ۶۸

سؤال بیست و دوم: باید انسان خود را بشناسد تا خدا را بشناسد و

بعد هم به عملکرد خود در زندگی آگاه باشد در این مورد توضیح دهید .. ۷۱

سؤال بیست و سوم: آیا می‌شود روح دو نفر عوض شود و در بدن

دیگری قرار گیرد و آیا این کار در بهشت هم صورت می‌گیرد؟ ۷۴

سؤال بیست و چهارم: نظر مادیون و فلاسفه و حکما درباره

روح چیست؟ ۷۶

سؤال بیست و پنجم: راجع به لغت «اثیر» توضیح دهید و دیگر اینکه

علمای روحی غیر اسلامی راجع به روح از ماده‌ای نام می‌برند به نام

«اکتوپلاسم» این ماده چیست؟ ۷۹

سؤال بیست و ششم: درباره کتاب «انسان روح است نه جسد» که

نوشته شده، بدن مثالی انسان از بعضی مواد شیمیائی تشکیل شده آیا این

مطلب صحیح است؟ ۸۱

سؤال بیست و هفتم: آیا روح بعد از خروج از بدن در عالم برزخ و

بهشت و جهنم شهوت و غضب دارد؟ ۸۳

سؤال بیست و هشتم: در گذشته فرموده بودید که در عالم ارواح و

عالم قبل از این عالم جنسیت مطرح نبوده است پس چه دلائلی باعث زن و مرد شدن شخصی می شود با توجه به روحیات مختلفی که دارند و چرا باید مردها از قوه بیشتری بهره مند باشند؟ ۸۵

سؤال بیست و نهم: زمان برای ذات مقدس پروردگار مورد بحث

نیست. برای روح که مادی نیست چگونه مطرح است چون زمان همان مقدار حرکتی می باشد که مخصوص پدیده های مادی است؟ ۹۱

سؤال سی ام: مواقعی که روح از بدن خارج می شود، حالت عمومی

بدن تغییر می کند احساس سرمائی که بوجود می آید صادق است؟ کلیت دارد؟ موقع برگشت روح به بدن حالت بدن چگونه است؟ ۹۳

سؤال سی و یکم: خلقت و قبض روح غیر انسان چگونه است؟ .. ۹۶

سؤال سی و دوم: فرق نفس و روح چیست؟ ۹۸

سؤال سی و سوم: آیا روح هم مانند جسم نقطه پایان و مرگی هم به

دنبال دارد در صورتی که پاسخ منفی است آیا روح میلیاردها انسان از اول خلقت تا به حال در چه واحد زمانی یا مکانی می گنجد؟ ۱۰۰

سؤال سی و چهارم: اینکه گاهی گفته می شود بعضی افراد در عالم

رؤیا با بعضی از اموات تماس داشته اند و به آنها گفته اند مثلاً به ما چند لحظه گذشته است، در صورتی که وقتی به تاریخ فوت آنها رجوع می شود چند سال یا شاید چند صد سال از فوتشان گذشته است لطفاً از این جهت هم توضیحی بیان فرمائید ۱۰۲

سؤال سی و پنجم: انسان وقتی به طرف کمالات روحی حرکت

می کند وقتی به خدا رسید آیا در آنجا باید متوقف شود؟ ۱۰۵

سؤال سی و ششم: چرا وقتی روح از بدن خارج می شود و وقتی

بدن سرد می شود در صورت دست زدن به بدن باید غسل مسّ میّت

انجام داد؟ ۱۰۸

سؤال سی و هفتم: آیا می توان گفت که در بدن انسان نیروی

خارق العاده ای وجود دارد که حتّی در بعضی از کتابها نوشته و دیده شده که

زنی با ۴۵ کیلو وزن وقتی متوجّه شده که بچه اش در زیر چرخهای کامیون

رفته است آن کامیون را به مقدار ۲۰ سانت از زمین بلند کرده آیا این نتیجه را

می توان گرفت که چنین نیروئی در بدن انسانها باشد و اگر وجود دارد در روح

است یا در بدن که به نحو خاصّی نهفته است که در چنین مواقعی با کمک

روح قدرت مافوق تصوّر ظاهر می شود؟ ۱۱۰

سؤال سی و هشتم: آیا حیوانات مانند انسان دارای روح عالی هستند؟

آیا بعد از مرگ روحشان باقی است یا فقط دارای روح نباتی هستند؟ ... ۱۱۵

سؤال سی و نهم: اگر یک دسته از ارواح به خاطر اعتقادات صحیح

ولی عمل ناقص دربرزخ بیهوش اند تا روز قیامت افتاده اند پس این روایت

که ارواح آنها شبهای جمعه به نزدیک خانه فرزندان شان می آیند و از آنها

درخواست یاری می کنند یا اینکه به خواب نزدیکانشان می آیند بدون اینکه

این نزدیکان در جهت این ارتباط فکری کرده باشند در حالی که اینها

بیهوش اند چگونه این مسئله ممکن است؟ ۱۱۶

سؤال چهارم: کسی که در سنّ کهولت از دنیا رحلت نموده و مدّتها به

خواب کسی نیامده در رؤیا او را ببینند در حالی که در سنّ جوانی است و او

را بشناسند آیا این شناخت از عالم ذر می باشد؟ ۱۲۰

سؤال چهل و یکم: بفرمائید «قالب مثالی» در زنده‌هائی که در دنیا

هستند چه وظیفه‌ای دارد و پس از مرگ در عالم برزخ چه نقشی دارد؟ و آیا این مطلب که در کتابها نوشته شده که روح با مخلوط کردن قالب مثالی و «ستوپلاس» که از بدن مدیوم می‌گیرد می‌تواند به خودش تجسم دهد درست است یا نه؟ ۱۲۲

سؤال چهل و دوم: اهمیّت دادن به مرگ روح، در مقابل نه مرگ جسم

را توضیح دهید ۱۲۵

سؤال چهل و سوم: منظور این آیه مبارکه چیست «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ

رُوحِي» آیا خداوند از روح خودش در انسان دمیده؟ ۱۲۷

سؤال چهل و چهارم: آیا روح انسان رشدی مانند بدن دارد یا خیر و

وضعیت روح هنگام تولّد به چه صورتی بوده و علت عواطف و افکار کودکان انسان در هنگام کودکی چیست آیا وابسته به روح است؟ ۱۲۹

سؤال چهل و پنجم: ارتباط ارواح در گذشته اعم از ملحدین و

مؤمنین و غیره با جهان چگونه است آیا می‌توانند باعث و بانی کار خیر یا شرّی شوند؟ ۱۳۱

سؤال چهل و ششم: آیا «ذر» به طور اختیاری در بدنها داخل می‌گردد و

یک «ذر» در چند بدن داخل می‌شود؟ ۱۳۵

سؤال چهل و هفتم: اگر حقیقت انسان روح است پس طهارت

ظاهری مثل وضو و غسل برای چیست؟ ۱۳۹

سؤال چهل و هشتم: آیا اولیاء خدا بدون خواست خداوند کاری را

مستقیماً انجام می‌دهند؟ ۱۴۰

سؤال چهل و نهم: آینه قلب یعنی چه؟ آیا چیزی جدا از

قلب است؟ ۱۴۲

سؤال پنجاهم: شما فرمودید خارج شدن روح از بدن مؤمن بسیار

راحت و ساده صورت می گیرد و مانند بوئیدن گلی می باشد. اما در برخی

روایات هست که حضرات ائمه از جان کندن بیم دارند. مانند فرمایش

حضرت رسول اکرم در موقع جان کندنشان که از سختی جان کندن برای

امّشان می ترسیدند ۱۴۳

سؤال پنجاه و یکم: خوردن مال حرام و رضایت نداشتن پدر و مادر از

انسان چقدر در استجاب دعا مؤثر است؟ ۱۴۸

سؤال پنجاه و دوم: یکی از آقایان که از جمله اقوام این حقیر

است اتاقی از منزل خود را انتخاب کرده و شبها به عبادت و نماز پرداخته

و روزها را به روزه سپری می کند و به عیال و فرزندان خود توجهی

ندارد، لطفاً بفرمائید چگونه با ایشان رفتار شود و آیا عمل ایشان

صحیح است یا خیر؟ ۱۵۰

سؤال پنجاه و سوم: در یکی از جلسات اسلام و مسیحیت که از

تلویزیون پخش می شد، یکی از گویندگان در مورد مطالبی صحبت می کرد

که، اگر من مثلاً در اسرائیل متولد می شدم. یهودی و یا در اروپا مسیحی

بودم. خلاصه، ایمان من مثل فرهنگ من است و یک چیز فرهنگی است و

تابع محیط زندگی مثل رسومات معمولی جامعه است. مثل لباس پوشیدن.

و نیز در مورد هفتاد و دو ملت که می گویند شصت فرقه سنی و دوازده فرقه

شیعه هست و یک فرقه درست می گویند. می خواستم توضیح دهید ۱۵۵

سؤال پنجاه و چهارم: آیا چیزی که برای بدن مضر است حرام نیست؟ سیگار تحقیقاً مضر است. آیا هیچ مجتهدی هنوز بر حرمت آن فتوان داده است و حتی بعضی از روحانیون را می بینیم که سیگار می کشند ۱۶۰

سؤال پنجاه و پنجم: آیا انسان می تواند خودش، خودش را قصاص کند؟ ۱۶۴

سؤال پنجاه و ششم: آیا طلای سفید برای مرد اشکال دارد؟ ۱۶۶

سؤال پنجاه و هفتم: چرا مجتهدین در میان خود شخصی را به عنوان مجتهد اعلم انتخاب نمی کنند. تا بعداً در میان مردم مسأله ای به نام مجتهد اعلم و شناخت آن پیش نیاید. آیا در این مورد کنار گذاشتن شخصیت و تواضع کردن بهتر نیست؟ ۱۶۷

سؤال پنجاه و هشتم: آیا بر کسی که استعداد درس خواندن دارد واجب است دروس علمیه را بخواند یا نه؟ می تواند از علوم رایج در دانشگاهها هر کدام را بخواهد انتخاب نماید؟ ۱۷۴

سؤال پنجاه و نهم: اطاعت افضل از مفضول از لحاظ فقهی چه صورت دارد؟ و این مسأله در مسائل سیاسی و رهبری سیاسی چگونه است؟ آیا می شود افضل از مفضول در مسائل سیاسی هر چند مقام رسمی داشته باشد اطاعت کند؟ ۱۷۶

سؤال شصتم: در مورد تحصیلات خواهران عنایت بیشتری بفرمائید و توضیح بیشتری بدهید که شبهه ای در نظر نیاید. چون بعضی از جاها هست که نیاز به خانم است مثل طبابت و معلمی؟ ۱۷۹

سؤال شصت و یکم: شنیدن صدای زن به طور مستقیم و غیر مستقیم

و یا از طریق رادیو و تلویزیون به قصد ریه و شهوت آیا حرام است؟
بفرمائید اگر حرام است چون زندگی ما با این موارد زیاد مواجه است چه
باید بکنیم؟ مثلاً اخبار و برنامه‌های صدا و سیما آیا راهی برای این موارد
هست (یعنی راهی برای حلال بودن) و چاره‌ای برای این صداها مشکوک
که شهوت‌انگیز است یا نه؟ ۱۸۱

سؤال شصت و دوم: دستور دادن به بسیاری از افراد مانند پدر، زن،

برادر و بچه و زحمت دادن به بندگان خدا که این قدر در اسلام مذمت شده
است، آیا حرام است یا مکروه؟ ۱۸۳

سؤال شصت و سوم: نظر شما راجع به درج و چاپ اسماء خداوند و

آیات قرآن که اکثراً به آن بی‌احترامی می‌شود چیست؟ ۱۸۶

سؤال شصت و چهارم: پوشیدن و پوشش همسر یک روحانی آیا با

بقیه خانمها فرقی دارد یا نه؟ ۱۸۹

سؤال شصت و پنجم: حکم بوسیدن دست و پا چگونه است؟ اگر زن

و مرد دست یکدیگر را ببوسند یا پدر و مادر دست فرزندشان را ببوسند
اشکال دارد یا خیر؟ ۱۹۰

سؤال شصت و ششم: آیا دیدن موی زن غیر مسلمان گناه است

یا خیر؟ ۱۹۲

سؤال شصت و هفتم: آیا علاقه به موسیقی جزء غرایز انسان است؟

اگر هست چرا حلال و حرام دارد؟ ۱۹۴

سؤال شصت و هشتم: طرز صحیح حجاب اسلامی که اخیراً رواج

یافته چیست؟ تشریح بفرمائید ۱۹۶

سؤال شصت و نهم: احتیاج مبرمی هست به داشتن یک روزنامه

اسلامی، چرا در این مورد کوشش نمی‌شود و در بین افراد مسلمان وجود

ندارد؟ ۲۰۱

سؤال هفتادم: وامهائی که بانکها می‌دهند و بهره می‌گیرند آیا حرام

است و ربا محسوب نمی‌شود؟ ۲۰۵

سؤال هفتاد و یکم: اکنون که نظام جمهوری اسلامی در کشور ما

حاکم است. گاهی مسائلی پیش می‌آید که نظر حکومت با نظر مرجع تقلید

ما متفاوت است مثل مسأله بانکها، سؤال این است که نظر کدام یک از آنها

حجّیت دارد و حجّت است؟ ۲۰۹

سؤال هفتاد و دوّم: می‌گویند در حدیث آمده که ذکر «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»

انسان را فقیر می‌کند در جای دیگر گفته‌اند ماه رجب خوب است که

در آن هزار مرتبه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» گفته شود. این دو چگونه با هم

صحیح است؟ ۲۱۴

سؤال هفتاد و سوّم: در حدیثی هست که اگر کسی صد مرتبه

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بگوید هیچ کس عملش بهتر از او نیست. چرا صد مرتبه گفتن

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» از هر عملی بالاتر است؟ ۲۱۶

سؤال هفتاد و چهارم: دروغ و نفاق عمل بدی است. توضیح بفرمائید

دروغ مصلحت‌آمیز چگونه است؟ ۲۱۹

سؤال هفتاد و پنجم: لطفاً در صورت امکان مقداری از رابطه‌تان با

شهید هاشمی‌نژاد در تمام جهات نَسَبی، رفاقت، هم نظر بودن در تمام

مسائل و ... بیان فرمائید؟ ۲۲۱

سؤال هفتاد و ششم: در تفسیر المیزان در توجیه این مطلب که چرا

خداوند به مردان اجازه داده چند زن بگیرند و به زن چنین اجازه‌ای نداده، آمده است: مخالفت زن با چند همسر داشتن شوهر، از روی حسد است. در حالی که مخالفت مرد با چند همسر داشتن زن از روی غیرت است. آیا شما با این نظر موافقید و می‌پذیرید که غیرت مختص مردان است یا خیر؟ ۲۲۷

سؤال هفتاد و هفتم: چگونه است که در قرآن و رساله‌های شرعیه

برای خوردن مشروبات الکلی و زنا و غیره، مجازاتهای شدید وجود دارد. ولی در مورد موادّ مخدر هیچ گونه اشاره‌ای نشده. آیا موقع آن نرسیده که مراجع تقلید درباره این بلای خانمانسوز نظر قطعی بدهند؟ ۲۳۱

سؤال هفتاد و هشتم: پوشاندن تمام بدن زن به جز وجه و کفین در

اسلام اختلافی نیست. چرا در نماز پوشاندن پا تا مچ لازم نیست، اما در حال عادی واجب است؟ ۲۳۳



9 789646 331235

ISBN-964-6331-23-8